



ا ب ج د ه و ز ح ط ي

ي ك ل م ن س ع ف ص ق ... ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

ر ش ت ث ... خ ذ ض ظ غ

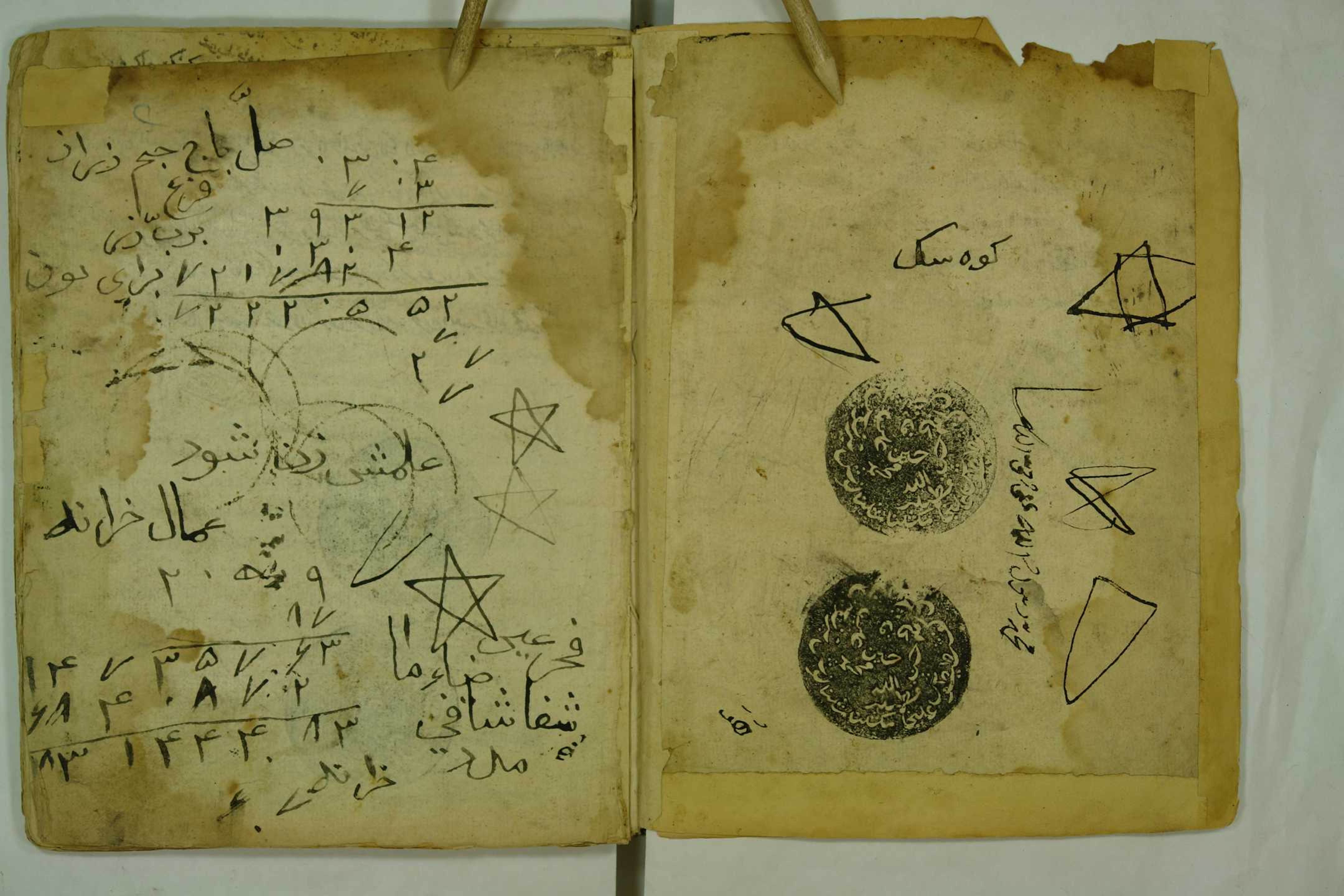
قاعده خواندن این چهار سوره والشمس و واللیل و الم نشرح و والضحی

هر یک هفتاد بار و هفتاد بار بخوانید و بخواند اللهم اجعل لی

من امری فرجا و مخرجا هر مرادی که دارد در

خواب او را رجال الغیب خبر دهند از قول شیخ شهید علیه

الرحمه [illegible] دانی ذره [illegible] در بضاعت کاتب الحروف تجربه نموده



عمال خزانه
شفا شافی
مهر
کوه سک

وتیقن ذکر یا حی یا قیوم که از مرشد کامل وطی کننده مراحل ومنازل عالیجناب قدسی القاب قدوة

السالکین وزبدة العارفین المستندی المحقق ومولانا المدقق لا ملا محمد سعید بادر حد[؟] مد ظله العالی فرمودند

شد این است که بعدد ایام سال که سیصد وشصت وشش بود باشد باید که این دو اسم شامی[؟] خوانده شود

باین طریق که بخواند القدر که با نفس کسیخته شود وبعد از هر نفس کسیختنی یکبار بخواند ... التقیب[؟]

واسئلک ان تحیی قلبی تا عدد کامل کردد ووقت این ذکر شریف را هر چند معین نفرمودند

نهایت خود در سحرها اشتغال مینمودند چون لازم بود عرض شد حرره العبد الجانی محمد بن محسن

المدعو بمهدی الرازی

قفل چیست یک کنکره است بالای عرش ... سه هزار وسیصد وشصت و...

از مروارید صاف بیضا ندرت حق تعالی دران آفریده است ودرمیان هر حجره ... یکان ...

سبز مقوا ردیع[؟] ... کرده است وجمله ثواب اسماء اعظم دران صندوقها کذاشته قفل کرده است و

بر در هر حجره ... وشصت ویک ملک نامزد کرده است مادام که این قفلها کشاده نکرده ... اسماء

عظام اجابت نشود ٥ البذل در لغت بخشش را کویند ودر اصطلاح هرچه خواند بجست ... بخشد

یا آنچه ثواب اسم باشد برهنه بخشد تکرار آن باشد که لفظ اول اسم را با آخر ان هر بار ضم کرده بخواند تو هم

آن باشد که تمام معنی این اسم در تصور آرد اکر این دست ندهد نام حرفهای اسم ملاحظه کند اکر این هم میسر نباشد

... با لفظ اول آن اسم تصور نماید در تمام قراءت تا زود اجابت کرده ٥ در دعوت این نه چیز می باید

... شرطست وباقی برای تکمیلست چون تکمیل کرده باشد متصرف کردد واکر معاذ الله از کناهی کبیره واقع شود

... شود چنانچه متصرف بود باقی ماند واکر تکمیل نکرده باشد واز ان کناه کبیره واقع شود تصرف باز کردد

چنانچه در کتابست اما از شیخ سلطان الموحدین شیخ ظهور حاجی حضور نقل است که همین دو ... ود

برای تکمیلست وباقی را بعضی متصرفان فرموده اند ٥ ٥ بعد از نصاب یا وکیل ۶۶ بار بخواند وبعد از

زکوة یا مجیب ٥٥ بار وبعد از عشر یا ولی ۴۶ وبعد از قفل یا فتاح ۴۸۹ وبعد از دور ... یا

معطی ۴۹ وبعد از بذل یا وهاب ٥۴ وبعد از ختم یا هادی ٥۴ بار باید بخوانند ٥ یعنی بعد از

قفل یکی با دو شرایط در عمل کذاشته باشد ودعوت شروع کند اکر ازان نعل نامشروع واقع شود عمل

از ... نماید ٥ بزبان عبری دو جمال ومد و جلال را کویند وبعضی با ذکر ... ودر ذکر ...

... است ٥ چون صاحب دعوت دعوت شروع کند برای تکمیل دعوت بعد از هر هزاری ده کره

زیاده بخواند اسم مذکور را که سری عظیم در آن است ٥ اکر موافق دوازده برج خواند دوازده

هزار یا هزار ودویست باعتبار مآت یا صد وبیست باعتبار عشرات یا دوازده بار وهمچنین موافق

ستاره وعناصر وطبایع ٥ مثلا بعد از طرح نمودن اکر این چنین ودر میسر نباید بعد از ان چهل اسم

کشیده در انکشتری بنویسد وانرا بپوشد این نیز حکم ورد دارد ٥ مثلا بعد از طرح نمودن چهار

باقی ماند باید که چهار مرتبه یا چهل نوبت یا چهار صد کرت یا چهار هزار بار بر این قیاس بخواند

یعنی نیت کند که البته این اسم از خواهد نمود ٥ یعنی بکسی نفرماید که کرفته بیارد واکر جای

باشد که انجا جانور یافته نمیشود یا فقیر است وان قدر مؤنة ندارد که خریده رها کند هرکاه بشهر

در آید وبمکانی که جانور بهم میرسد در آید خریده رها کند و با فقیری بقدر وسعت خریده ...

نان وشیرینی بفقرا دهد زمان شرایط دادن لازم است وکذاشتن جانور هر نعمه لازم است ...

شرایط هم ٥ دعوتی که مخصوص به نیت قربت باشد ویا برای فیض هم رسانیدن در تصرف اسما باشد

را حاجت ترک حیوانات جلالی وجمالی نیست ۵ اشیائی که در حالت احرام حرامست
همه را ترک کند ۵ در شرح جلالی ابوبکر آورده است که اگر درمیان اثنا دعوت با حلال
جماع کند باک نیست وبقول خویش حدیث آورده لیکن مطلق نیست واگر در اثناء
شرایط دادن ودر دعوت تسخیرات جماع کند بی شک هلاک شود ۵ آراستگی مزین
چهار دیوار منع مطلقست بعد از ان گنجایش دارد ۵ اگر اجازت مرشد وشرطی از شرایط
حیوانات جلالی در اثناء دعوت فوت شود بیم هلاکت جان بود وترک باقی شرایط اینقدر
خوف ندارد لیکن در اجابت تاخیر شود ودر تسخیرات بترک شرطی از باقی شرایط هم بیم هلاکت
۵۵ چون کسی دعوت اسم جلالی میکند باید که در اثناء ان وردهای دعوت جلالی نکند اگر ضرورت افتد
دعوت منزل کند ودعوت اسم جمالی بمثل ورد بمعناد جلالی یا جمالی بحال خود باشد همه
اگر کسی اسم جلالی را شرایط داده است وحاجتی جمالی پیش آید باید که همان اسم جلالی بخواند
بجای تکرار سر کلمهٔ جمالی خواند واگر اسم جمالی را شرایط داده باشد ومقصود جلالی پیدا شد
بس بجای تکرار سر کلمهٔ جلالی خواند ومراد محب حاصل کردد ۵ یعنی یکی از این شرایط اگر فوت
شود خطر جان باشد چنانچه اکل حیوانات وترک اجازت مرشد ومراد از لفظ شرایط بعضی است
وبعضی را تغلیبا کفته اند چه در ترک اینها خطر جان باشد بلکه در اجابت تاخیر شود ۵
وقت افطار ده بار یا حی یا قیوم وده بار درود خوانده آب بنوشد بعد از ان هم یازده بار
درود کوید ودر خوردن طعام رعایت تسمیه ودرود وحمد نماید ۵ زیرا که شروع دعوت
در عطارد شود ومیان اسماء مشترک وعطارد مناسبت تمام هست چه عطارد با سعد
سعد وبا نحس نحس است ۵ چشمها بسته در خیال آرد که ارواح حاضر اند چون تخیل کند
خود بعالم صوری ظاهری حاضر آید ۵ چون از غسل فارغ شود هفت نوبت بر کف دست آب
خواند وبر آب بدمد کیرد وهفت نوبت سورهٔ فاتحه بر آب خواند وبر آب بدمد واز آب بر سر
ریزد حصار دعوت کردد ورجعت اسم نشود وهر بار که در دعوت غسل کند شیوهٔ مذکور را
مرعی دارد ۵ یعنی اگر غسل واجب نداشته باشد والا اگر واجبی حادث شده باشد وغسل
کند ۵ یعنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
۵ یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ۵ مراد از پیروان ظاهران مشایخند که در متابعت حضرت رسالت
ظاهرا وباطنا قدم راسخ دارند وراهنمائی کم شدکان می نمایند وپیران باطنی
انه اولیاء اند که پروانه وار در شمع احدیت وجود خود را در باختهاند ومستهلک

کرده اند

کرده اند عنه / در وقت دعوت خواندن ورد معین کند واز معین کم نکند واگر
طبیعه بسیار ست ودر روز باخر رسید باید که سر کلمه بمقداری که عدد مکرر است
بخواند وبا اسم یونانی یا موکل سماعی بمقداری که عدد مانده است بخواند ۵ از چهار
فقیر تا پنجاه فقیران قدر که توانند نان وشیرینی بخش کند ۵ بجهت انکه تا نیوات اسماء
در صنادیق زمرد بالای عرش معلق اند ومفتاح ان صنادیق منقار طایریست مسمی به ... که
مسبح بجمیع اسماء الله تعالی است وتمامی طیور عالم را بجنسیت خود میدانند بس هرچند که عامل
از تفس صیاد طیور رها میکند بان راحت میرسد وتفاول محبت وآشنائی میکند وچون
دعوت طامی عند الله باجابت میرسد فرمان استفتاح بدو میرسد واو بسبب آشنائی وقوت
تعطیل نمیکند وتاکید نمیطلبد ونوعی میکشاید ایضا اگر کناه کبیره باشد شرایط دعوت بان مخرج
بهجیست وکذاشتن جانور بحکم حرف اصل [سفر] ووصلست بس حرفی دو جانور یکبار ده
مسطور بالا رده‌اند که بدانکه صاحب دعوت را اگر در اثناء دعوت یا در اثناء شرط دادن مرضی
دو عود که دعوت کردن نتواند باید که هر روز مادام که بیمار شود باشد سورهٔ فاتحة الکتاب
وآیة الکرسی یکبار بخواند واگر خواندن نتواند تصور کند واگر تصور هم نتواند کسی را فرماید
تا در حضور او آیه وسوره وسورهٔ مذکور را هفت هفت کرة بخواند اگر چنین کند رشتهٔ
دعوت منقطع نشود وچون شفا یابد بخوانده سابق را ثابت دارد وما بقی را تمام سازد

١٢	١٥	١٨	٥
١٧	٦	١١	١٦
٧	٢٠	١٣	١٠
١٤	٩	٨	١٩

کان وما

۱۸۰

از برای عسرت و فقر در بیت مجلس صد و هشتاد نوبت بخوانند والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

جهت آواره کردن اعدا و شفای بیمار و حصول حاجات کلی و توانگری سه هزار و سیصد و سی و

سه دفعه بیت جلوس بخوانند والا انچه توانند بخوانند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

از جهت هلاک کردن دشمن و دفع خوف و عقد اللسان خصمان هزار بار بخوانند انا نحن نزلنا

الذکر و انا له لحافظون از جهت الفت دلها و وسعت رزق و طلب جاه و منصب و تسخیر

سلاطین و عقد اللسان امرا و وزرا هر روز صد و یازده مرتبه بخوانند الله لطیف بعباده

یرزق من یشاء و هو القوی العزیز و این آیه هفت خواص دارد اول جاه دویم عقد اللسان

سیم رفعت چهارم قبول عوام پنجم استجابت دعاء ششم آسانی کارها هفتم دوستی خلایق عدد

کبیرش سه هزار و سیصد و سی و سه مرتبه و وسط ۶۶ و صغیر ۶ بخوانند اینست یس والقرآن

المجید ن والقلم و ما یسطرون این نیز هفت خواص دارد ۱ عزت ۲ رفعت ۳ فراخی رزق ۴ حشمت

۵ محبت ۶ قوت ۷ قدرت و عدد کبیرش ۶۶ و وسطش ۴۸ و صغیرش ۸ بار بخوانند حسبی الله لا اله

الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم جهت بر آمدن مهمات کلی ۷۰ بار بخوانند بیت جلوس

ملک هفته مقصود بر آید امن یجیب المضطر اذا دعاه از جهت ظهور گم شده و دزد برده و گنجینه و اظهار

جنایه بیت مرتبه مجلس ۷۰ بار بخوانند اینست الم تعلم ان الله یعلم ما فی السموات السماء و الارض

ان ذلک علی الله یسیر بخط میر محمد باقر داماد دیده شده که هر کس بجهة هر مطلب در بیت مجلس هزار بار

این رباعی بخواند بزودی حاصل شود ای آنکه بملک خویش پاینده توی کار من بیچاره فرو بسته شده

منقول از مرحوم میر محمد باقر داماد که هر گاه و از ظلمت شب صبح نماینده توی بگشای خدا که گشاینده توی

خواهی بر او نزد پادشاه روی هفت نوبت بگو خیرک بین عینیک و شرک تحت قدمیک

استغفر

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي كتب كتاب الكاينات بالحروف العاليات
والنقاط البينات وختم بالنون الوجود الانسان
الذي هو في الاعيان كالانسان الاعيان وتنزل عليه
الفرقان وعلمه البيان فسبحان الله على ديان وصلى الله
على محمد وآله مظهر آيات الفرقان وسلم على علي مبين محكمات
الرحمن اما بعد كمترين بند كان خاندان غياث علي بن علي
اميران در شهور سنه سبعين وثمانمائة اين چند
كلمه سطور را در بيان شمه از قواعد وفوايد علم حروف
فرقاني واعداد وآيات قرآني دايما بوضع جفر جامع
مرتضوي واشارات اجمالي بتكسير حروف تهجي اسماء در سلك
تحرير در آورد وآنرا مشارق جفريه نام نهاد بجوده و
منه مشرق اول آنست كه حروف عبارت بود از صور منزله
از آسمان تقدس كه مظهر جزئيست كه عطيه وجود عيني يا
ذهني در مي آيد وبعبارت ديگر حروف عبارتست از
صور اجتلاء حقايق علميه وعلوم الهيه بر منصات

نظر وجود ۲ براي سوار شدن
بندگي حيوان

دلالت واشكال ۳ نقض عمان
استقلف

يوكسك طاغلر
ياماچ لردن
ياكوشه لردن

عيان ومَلابس اسرار غيبيه كه از زواياي مكنون بر شواهق
اعلام اعلان واحاطه او جميع اشيا از بر سبيل استوا است چنانكه
كريمه الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا
قيما از وضع او انزلت وبو ليابي جعل در ودكا فاتح خواهد
بود كه هرچه از امكان بطون وخفا در بين مختفي بود
انسانى بمجامع ظهور واجتلا در مي آيد او در اصل مرتبه
كليه است اولا بر صفحه ساذج دل تجلي مي نمايد وتعين
معنوي مي پذيرد پس مقارنه صورت وثانيا در حضرت
خيال نزول مي نمايد ومخيل ميگردد بصورت مثاليه حروف
وثالثا بواسطه يكي از دو شاخ لسان وبيان در عالم شعور
بمرتبه شهادت مي آيد كه از جهت مقارنه بماده صوتي و
رقمي مدرك حس سمعي وبصري ميگردد دقيقه بر طبق مطابق
آفاق با انفس هرچه در عالم آفاق از كتم عدم بدايره وجود
در مي آيد محققان الهي او را سه مرتبه شاكل مراتب ثلثه
انفس حرفي اثبات نموده اند مرتبه كه در عالم آفاق
مماثل مرتبه خيالست در انفس از عالم مثال وخيال منفصل

واعتدالي يولير
۲ قرار واستقامتي
جامع
در صورت صحيفه ذهني
صورت بي جي وجود
آمدن
ساده

تسمیه نموده اند واگر متفطن صاحب توفیق تامل نماید
در تنوعات اطوار معانی درین سیزده حرفی که
بعد از تنزل در مرتبه حسی که بر وفق آیه کریمه وما منا
الا له مقام معلوم بجهت حرم قلب سامعان و ناظران
رجوع می نماید هر آینه که بعد از تطبیق عالمین کما ینبغی
بسی از ضلالت جهل و غوامض اسرار نبوت و دقایق امر
معاد و ولایت میگردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز
بیگانه تمنا میکرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مشرق
دوم آن بود که از لوامع مشرق اول ظاهر گشت که مراد
و صورت محسوس است لفظی و رقمی و هر حرفی را عدد معین
مقرر شده که بطریق جمل ابجد و بر آن دلالت دارد پس عرایس
ابکار حروف را سه لباس مطرا معد باشد یکی معنوی
و دو صوری پس بنا بر آن حروف اولا منقسم میگردد بسه
قسم کتابی و کلامی و لباسی و نمحال ایشان میثر است آیه
کریمه وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ و هر چند

حرف

لایق و لازم اولدیغیکی

انوارن یادلد امعی

حرف فوادی را تقدیم ذاتی ثابت اما چون ذات
تعلیم مقتضی تقدیم جهت ظاهر است تقدیم مباحث و
رقمی کتابی آمده بود چه خطاب ابصریه و اسمعیه تر دارباب
در ابتدا شد و ثابت به تعلیم و تفهیم ارقام حروف ابجد که در
متعارف اکثر اهل بلاد ۲۸ صورت است که مستتبع ۲۲
نقطه فرعی است که ۸ از هو قائیست مطابق نفوس افلاک
علوی و ۱۴ از ان تحتانیست موافق عناصر سفلی و این جهان
۳ را نقطه محیطی داشته اند که آن نقطه با و جیم است و ۲
دیگر را نقطه مرکزی داشته اند که آن دو نقطه یاست
چه مخرج جیم با و نسبت مخرج یا علویست و مخرج با در
ظهور اعلامست از مخرج جیم نقطه با را نقطه مادی گفته اند
که مبدا ظهور مظاهر و شعور اشعار است و از اینجاست
که حضرت امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند
که بالباء ظهر الوجود حضرت علی علیه السلام فرموده اند
کانا نقطة تحت الباء و نقطه جیم را نقطه هوائی گفته اند
و نقطه یمنی یا را نقطه مائی و نقطه یساری یا را نقطه ترابی

وجمع اوست وجمعیت ما واز اشراق این سخنان بر صفحات
قلوب طالبان با شعور روشن میگردد که کتاب مقطعه
الم که مشار الیها [illegible] مبین است جامع سایر صور همیست
واز لطایف اشعار اینجا افزاده شده اند که عدد این سه حرف
هشت میشود بجمل صغیر الف ۱ لام ۳ میم ۴ فیهمل فیجمل
عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیه مشرق چهارم آنبود که
اصول اتمام حرفی را فصول امتیازی هست که متباشد
کل واحد از یکدیگر بدان روشن میگردد واجناس اشتراکی هست
که اتحاد اشخاص در صدق بدان فصل میشود هر یك
ازین دو وجه تباین واشتراك با تمام است چنانچه
درین حروف ه ك ه ج ح وهر یك از حروف رقمی یا مفرد است
احادیست که او را شریك نیست وصورت رقمی یا مثلثات
که یك شریك دارد یا مثلثیت که دو شریك دارد وحروف
احادی ۸ است ا ک ل م ن و ه ی وحروف مثنای هفت
د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق وحروف ششی دو ب
ت ث ج ح خ مشرق پنجم آن بود که حروف کلامی در لسان

عربی

9

عربی ۲۸ حرف ابجدیست ودر لسان فارسی چهار حرف
دیگر ملفوظ میشود که در لفظ پیشانی وچشم ومژه وگوش
مذکور است چنانکه جمله سی ودو حرف باشد لهذا ارباب
تاویل حرف لام الف را در لسان عربی یا الحقی ذا دانسته اند
باین چهار حرف غیر ملفوظ برین وجه که چون از لام الف که
شش حرفست حروف مکرر که الف ولام است طرح کنند این
حروف باقی ماند ال ف م واز لطایف آنست که اعداد این
چهار حرف در تلفظ بعد از اسقاط شش که عدد حروف لام
الفست ۳۲ می ماند برین وجه الف ۱۲ لام ۸ فا ۹ میم ۸۰۹
ترتیب طبعی حروف کلامی بترتیب مخارجست که آن سه است
حلقی ولسانی وشفوی مشرق ششم که ام مشارقست آن بود
که هر حرفی از حروف تهجی هرگاه که بانفراد ملفوظ گردد لفظی
شود مرکب از دو حرف یا سه حرف وآن الفاظ را اسماء
حروف هجا گویند مثل الف با تا الی آخر الف ولام ومیم وحرف
اول اسماء حروف را مسمی وزبر گویند وفضل زبر بر بینات باقی را
بینات پس هر اسمی از اسماء حروف مشتمل با زبر وبینات

وبر وجه مذکور بنیات یا یک حرفی باشد یا دو حرفی
و بنیات یک حرفی الف می باشد و بس و این بنیات دوازده
ده حرفیست که ایشان را حروف مسروری خوانده اند با تا ثا ها
خا را زا طا ظا فا ها یا و بنیات دو حرفی در شانزده حرف
می باشد که این حروف سه حرف را حروف ملبوبی گفته اند
و آن میم و نون و واو است و سیزده حرف دیگر را حروف ملفوظی
و آن دال ذال سین شین صاد ضاد عین غین قاف
کاف و لام است و در مجموع بنیات دو حرفی یکحرف مدست
الا در کلمه المعیدون جامع آنست و منطوق کریمه و یحمل
عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه را اشارات باین بیان
داشته اند و از طرایف عددی اینجا آنست که عدد این
هشت حرف بحساب جمل صغیر ۲۳ میشود فاصفح عنهم
وقل سلام شرف هفتم آن بود که صورت معنوی حروف عبارتست
از معنی عددی و صریحا این دو آیه که و احاط بما لدیهم و احصی
کل شیء عددا الایه لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا جزاء
من ربک عطاء حسابا دالست بر آن بدانکه شرف عدد هوا

ضعف اعداد

ضعف اعداد حروف بطریق جمل کبیر آنست که از حروف ابجد
و حروف ابجد و حروف اول که از الف تا طا جهت احاد معینست
و نه حرف دوم جهت عشرات و نه سیم جهت مات و یکحرف آخر که
عین است جهت الف و طریق جمل صغیر آنست که غیر آحاد هر عقدی را
بعدد آن عقد حساب کنند چنانچه ده را یک و بیست را دو
و صد را یک و دویست را دو و علی هذا این را جمل انفع گویند
نکته عدد که ابتداء او واحدست از جانب کثرت غیر متناهیست
بر عکس مقادیر اجسام از جانب کثرت متناهی است و از
جانب قلت غیر متناهی است بجهت امکان تجزیه غیر
متناهیه اجزاء الجسم وهم چنانچه توهم نقطه و این در کلت
مقرر شد شرف هشتم آن بود که از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که ان لکل حرف ظهرا و بطنا و حدا
و مطلعا مراد از ظاهر حرف هیئتی و زبر اوست که در تراکیب ظاهر می شود
و مراد از باطن حرف بنیات اوست که در اسماء انفرادی هر حرف
ظاهر میشود و از حد و مطلع نیز بنیا و زبر مرادست بین حروف
در مراتب ظهور و بطون متفاوت باشد و اظهر و ابطن حروف

وحروف صاد وضاد را دانسته اند جهت آنکه مبسوطست
برهفت بطن از طبقات بطون برین وجه صاد دال لام
میم یا الف قاف ونهایت ارباب این علم در موزونات خرد آورده اند
که حروف صاد هر جا یافت شود دلالت بر طرف ظهور دارد
نکته چنانچه صورت هر حرفی کلامی ورقمی ظهری وبطنی هست
صورت معنوی هر حرفی که آن کتاب از اعداد اوست از این نیز
ظهری وبطنی اثبات کرده اند ظهر او عبارتست از عدد جملی هر حرفی
وبطن او عبارت از عدد بینات او مثلا نسبت با الف یکی که عدد
زبر اوست ظهر باشد وصد وده که عدد الف که بینات اوست
بطن بود وبطن هر دو هر حرفی را این مراتب بطون هست جز ظاهرست
که هر بینات را عدد هست وحروف آن عدد را بینات دیگر مثلا
الف عدد بطن او که عدد بینات اوست ۱۱۰ میشود وحروف
این عدد با زبر قیاس مقررست بطریق جمل واین حرف را بازبر بینات
برین وجه که مسطور میگردد الف وعدد بینات حروف
بینات الف ۱۹۲ میشود که حروف آن قصب باشد نکته چون
مقرر شد که حروف را نسبت بهر یک از صور ثلثه کتابی وکلامی و
لبابی ظهری

لبابی ظهری وبطنی خداوندان عقل وذما را درین شکی
نخواهد که دلالت کلام الهی اکمل اولیاء انبیا بر مقاصد
بجمیع وجوه تواند بود وارباب رموز ایما این حدیث
صحیح مصطفوی علیه التحیة والسلام که لا اول من تکلم بالضاد
اول اشارت باعتبار اعداد بینات حروف ابجد داشته اند
وعدد بینات جمیع حروف ابجد ۵۱۰۵ میشود که عدد حروف
ضادست لف ۱۱۱ ۱۱ ال ال ۱۳ ۱۱ ین ین ادا ادا ین
۶۰ ۶۰ ۶۰ ۱۱ ۱۳۱ ۱۱۱ ۱۱۱۰۵ ۱۱
یین الف الف ۱۲ جم ون او ۱۱ وعلیه الحساب وچون
۸۱ ۸۱ ۱۴۱ ۱۵۰ ۶ ۵ ۷ ۱
استنباط معانی کلام برین وجوه مانوس طباع ومالوف
اذهان نیست هر آینه افهام قاصرست از ادراک مقاصد
مرتو فهم ان بود
آن که مقصد اقصای مشارقستان بود که استخراج دقایق
معانی از حروف فرقان بطریق متنوعه میان ارباب این
فن متداولست وسه طریق از آن که اینجا مذکور میشود
موصل طالب خواهند بود بمطلوب واین اشهد واشرف
طریقت طریقه اول وان طریق تحلیلست برین وجه
که حروف کلمه را باسماء آن حروف تحلیل نماید مثلا

الم برین طریقه در بطن اول اسم آدم مستخرج میشود
هکذا الم الف لام میم جمع آن نه حرفست که عدد آدم است
ودر بطن دیگر عدد حروف مفرده ابجد که آن ۲۱ است
استخراج میشود هکذا الف ۲ لام ۱ میم و طریقه دوم
وآن طریقه فضل حروف عددی است یعنی حروف کلمه را
فضل نموده عدد هر حرفی را اعتبار نماید چنانکه درین
ایه کریمه ولله الاسماء الحسنی که اشارتست به نود ونه
نام که رسول علیه السلام درین حدیث بیان فرموده
که ان الله تعالی تسعة وتسعین اسماء مایة الا واحدة
من احصیها دخل الجنة واین عدد ۹۹ که مرادست از فضل حروف
اربعه کلمه ال ح س ن مستنبط میشود برین توجه لفظی
۱ ۲ ۸ ۶
در کلمه الحسنی ضمیر متکلم باشد که مضاف الیه حروف
عدد مراد واقع شده باشد وآینه مفید معنی دقیق
گردد نکته در استیناف کلمه فی ایامی بدین طریق اثبات
نموده اند برین وجه که عدد کلمه فی عدد حروف است
که زیاده است بر عدد هر یک چنانکه درین آیه که للذین

احسنوا

احسنوا الحسنی وزیادة اشعار ظاهر حقی هست برین تامل
ولانک فاکر خامس طریقه سوم طریقه بسط وترکیب است
برین وجه که تفصیل نموده میشود یعنی اسامی حروف را
یعنی بینات آن واعداد آن اعتبار نمایند وباز تفصیل
نموده شود حروف اسامی حروف این اسماء مجملا ومفصلا
تا هفت بطن تفصیل فضل اسم حروف الف برین وجه باشد
لام فا و جمیع عدد آن صد و نجاه ودو میشود وتفصیل
۷۱ ۱ ۸۱
اسامی حروف اسم او برین وجه است الف لام فا لام
۱۱۱ ۷۱ ۸۱ ۷۱
الف میم فا الف که نتیجه مشارق بود آنست که صمه کلمات
۱۱۱ ۸۱ ۹۰ ۱۱۱
متشابهات محکمات فرقانی که نسبت باسماء الهی واحکام
دین وارد ویافته لایق آنست که از قبیل دلالت ذاتیه اصلیه
حروف باشد که مخصوص شود بدان خواص نه از ین قبیل
دلالت لفظیه وضعیه بود که متعارف السنه عامه بود وان
قواطع حج این دعوی دارد مقطعات قرآنیست مثل الم
کهیعص ق ن ورسول علیه السلام درین حدیث نزل القرآن
من سبعة ابواب علی سبعة احرف اشارت فرموده باین سبع

مثانی حروف این مقطّعات که از تکرار خالی نیست الکهیعص
طسم حم ق ن دایما فرموده باین هفت حرف که مخصوص
کشته اند بفواتح سورهٔ قرانی اط ما ح ص ق ن فرموده
حضرت علی عالی علیه السلام لو اشتغلت بکشف اسرار باید
بسم الله کتبت اوقارا بنابرین دلالت ذاتی حرفیست و من لم
یصل تق بذلك فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا نکته و مراد
از سبع مثانی که درین آیه وارد است که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۲۸ حرف ابجدست چه
مثانی جمع مثنی است که معنی او دو دوست و جمع نزد محققان
سه چندان مفردست اگر فرد باشد ضعف مفردست اگر زوج
باشد پس معنی سبع مثانی اربعه شود که بیست هشت باشد
دقیقه نزد محققان حقایق اسماء الهیه که قایم بذات حقست
بی اعتبار تعلّق و تجلّی از اقول و کلام گویند و چون آن
مبدع یا موجد ازین قول ظاهر شود اثر آ کتاب گویند
پس عالم مجموع کتاب الله باشد الایة الا المطهرون
و آیهٔ ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم

امثالکم

امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شئ مبین است و حروف
مفردهٔ این کتاب مکتوب بید قدرت مجردات علوی
و بسایط سفلی است و حروف مرکب آن اشخاص عالم است
و کلمات آن انواع اشیاست و آیات آن اصناف انواع
و سوار آن اجناس موجودات و اعراب آن مشخصات
و محکمات او نوع انسان و مقطعات بکثل ایشان فاقرؤا
ما تیسّر من القرآن ای حقایق الاعیان مشرق یازدهم کر بیان رقم
که اشارت بوضع اجمالی جفرست آن بود که از برای هر حرفی
از حروف ابجد ۲۸ صفحه مقرر فرموده اند حضرت مرتضوی
و از برای هر صفحه ۲۸ سطر و از برای هر سطری ۲۸ خانه
و در هر خانه چهار حرف وضع فرمود چنانچه از تمام کتاب
چهار ترتیب ابجد رعایت شده اوّل از تمام کتاب و دوم
از صفحات و سیم از سطور چهارم از بیوت پس خانه اوّل
این کتاب که صورة کتابه محفوظ است یعنی لوح محفوظ
موضع کتابه چهار الف باشد و خانه اخیر موضع چهار غین
برین صورت اااا غ غ غ غ و الله اعلم بحقایق الامور و در

تمام بیوت کتاب این طریقه وضع حروف باید نمود کیفیت
این وضع آنست که حروف اوّل هر خانه مستحفظ کتابت حروف
دوم مستحفظ صفحات و حروف سیم مستحفظ سطور و حروف
چهارم مستحفظ بیوت وعدد صفحات کتاب ۱۸۰۴ میشود
عدد تمام سطور صفحات ۲۱۹۹۲ پس عدد تمام خانهاء ۶۹
۶۱۴ شود وعدد تمام حروف کتاب ۲۲۵۸۶۲۴ باشد
مشرب دوازدهم در جهت اشارة اجمالیت تکسیر حروف آنست که اولا
بدانی که مشایخ این فن آثار وافعال تکسیر را مثل آثار وافعال
موجودات خارجی داشته اند چنانچه حجب در مقا
طیس و محوای این دو آیه را که واحاط بما لدیهم واحصی کل شیء
عددا وهذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب اشارة
داشته اند بتکسیر وضابطه تکسیر آنست که از اسماء آیات
وادعیه هرچه خواهند که تکسیر کنند حروف آنرا مفرد
نویسند در یکسطر بعد از ان یك یك حرف از آخر ان سطر
میگیرند و یك یك حرف از اوّل وی و در سطری دیگر می نهند
وبدین طریق عمل می نمایند تا حروف آن سطر آخر شود واگر

حروف

حروف آن فرد بوده باشد پس یکحرف زیاده آید از آخر
سطر دوم بنمایند و باز از وی ابتدا کنند و سطری دیگر تکسیر
کنند و از هر سطری که حاصل شود این عمل نمایند تا زمانی
که همان سطر اوّل متولد شود وسطور مکسره را امام گویند
وسطری که از ازدواج حروف اوایل سطور حاصل شود آنرا صدر
گویند وسطر محصول از ازدواج حروف اواخر سطور آنرا مؤخّر
گویند وسطری که محصل گردد از اجتماع حروف صدر
ومؤخر آنرا متولد السطرین گویند و درین متولد باید که
جمیع حروف صدر بر مؤخر مقدم باشد و باز اگر خواهند
این را تکسیر می نمایند پس در تکسیرات از مه باشد وصدر
ومؤخرات ومتولدات نکته واز مشایخ این فن منقولست
که چون اسم حفیظ را تکسیر کنند بر لوح و بر جلد آن تکسیر این
دو آیه را بنویسد که انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
وحفظنا ذلك تقدیر العزیز العلیم اگر کسی بسفر رود و با خود
نگاه دارد واز خوفها ایمن باشد واگر در مالی بمانند آن
مال از دزد محفوظ گردد و باید که صد نوبت بگویند

کریا حفیظ واکر آن نوشته را در میان کشتی بمانند از غرق
شدن ایمن باشد و خواص تکسیر قریب بخواص وفق ست واکر
کسی اسمی که بتکسیر شده باشد عدد از ابد فعات وفق بماند
تا ء تثیر او اتم باشد مثلا از شیخ ابو العباس بونی منقولست
که اکر در روز سه شنبه بعد از یک ساعت بشرط انکه قمر در برج
حمل باشد و برج اسد نیز شاید وفق اسم شهید بخون کبوتر
سفید نوشته شود حامل از اهیبتی عظیم حاصل شود نزد
خلایق واکر این اسم شهید را تکسیر نمایند و حروف از اعد دیکرند
و در مربعی توقف نمایند و تکسیر از ابر کردان مربع بنویسند
واسماء که از ترکیب اخر و منتظم شود بر کرد آن مجموع
بنویسند و شرایط مذکوره را رعایت نمایند یقین که تاثیر
او اتم واقوی باشد اما صدق نیت و خلوص طویت و اجتناب
از مناهی و توجه بولایت کامله حضرت عجایب نمایند
مدخلی عظیم وارد والله اعلم تمه جوهر خمسه بالصواب
هرکاه که طالب از عمل ابرار و اخیار و اسرار اذ دعوت
بر کذ رد باید که قدم در مشرب شطار بهد مشرب شطار

مشرب

بزرگان برگزیده گان

مشربیست که از همه مشارب اعلی و عظیم القدرست بحضرت
عزت جلت عظمته بی این اصول وصول نیست هر سعید را
که سعادت ازلی استا و بشرف این مشرب مشرف خواهد
شد و دانند این مشرب از ... مقربان اقرب باشد
چنانچه کمالات این مشرب حضرت شیخ نجم الدین کبری
قدس الله سره العزیز میفرماید طریق السائرین الی الله
والطائرین بالله هو طریق الشطار من اهل المحبة السالکین
بالجذبة فالواصلون منهم فی البدایات اکثر من غیرهم
فی النهایات اهل این مشرب را نه فنا ست نه فناء الفنا
بلکه در هر مراتب از غیر مفقود بخود مشهود به بقاء البقا
باقی در انحال حالتی دارند که حال هیچکس ر ا ان نکنجد
و طائفه اهل محبت بعضی هوشیار مست اند و بعضی مست
هوشیار اهل این حال را از زهد و حال فارغ اند چه این
جماعت را یک نشا نیست بی نشان آن نشان را در شان
هر خاص و عام می بینید و محتاج نیستند بخلا و ملا و نظر
ندارند بهولاء المراصول مشرب شطار ست جمعست صور

عين ذاتست هر حرف اشارة بلفظ آمد هر معنى فرونگذاشت
چنانچه معدن معنى اين مشرب حضرت رسالت بحضرت
امير المؤمنين على كرم الله وجهه تلقين كردند انا
مدينة العلم وعلى بابها در حق حضرت ايشان فرمودند ثم
هو لقن الحسين رضى الله عنه وهو لقن امام زين العابدين
رضى الله عنه وهو لقن الامام محمد باقر رضى الله عنه وهو
لقن الامام جعفر صادق رضى الله عنه وهو لقن السلطان
العارفين ابا يزيد بسطامى قدس الله سره العزيز وهو لقن
الشيخ المعظم المحترم الخواجه محمد مغربى قدس الله سره العزيز
وهو لقن الشيخ الاعظم الاكرم الخواجه الاعرابى يزيد
عشقى قدس الله سره وهو لقن ابو المظفر مولانا ترك طوسى
وهو لقن الخواجه ابا الحسن العشقى وهو لقن الشيخ المعظم
شيخ خداقلى الماوراء النهرى وهو لقن الشيخ المعظم
الشيخ محمد العاشق بن الشيخ خداقلى وهو لقن الشيخ
محمد العارف وهو لقن حضرت الشيخ العارف عبد الله
الشطارى وهو لقن الشيخ قاضن شطارى الميزرى وهو لقن
الشيخ



الشيخ ابا الفتح هداية الله سرمست وهو لقن سلطان
الموحدين حضرت الشيخ ظهور حاجى حضور وهو لقن
الفقير الحقير ابا المؤيد محمد المخاطب بالغوث عند الله
وروى عن المشايخ المذكورين هر طالب راه معرفت را
لازم است كه اين علم باطن از پير مرشد حاصل كند تا
نتيجه تخلقوا باخلاق الله در وجه او ظاهر گردد وانچه
در باطن است جمله مكشوف شود مقدمه اين علم اذكار است
از هر وجه كه باشد جهرا وخفيه سرا وعلانيه وطريق
ذكر منقولست از حضرت امير المؤمنين على كرم الله وجهه
كه بر حضرت رسالت تعشق ومحبت خود بيان كردند كه مرا
راه نمايند بربرخ ازلى وحبيب لم يزلى اخبار اصل دارد
كما جاء فى الحديث قال على يا رسول الله دلنى على اقرب
الطريق الى الله واسهلها على عباده وافضلها عند الله
تعالى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على عليك بمداومة
ذكر الله تعالى فى الخلوة فقال على كيف اذكر يا رسول الله فقال
عليه السلام غمض عينيك واسمع منى ثلث مرات فقال

عرم لا اله الا الله ثلث مراة وعلى بسبع قال على لا اله
الا الله ثلث والنبی علیه السلم بسبع سند وانواع ذکر
جهر در باید طریق نفی و اثبات

یک ضربی

وقتی که سالک خواهد که بذکر یک ضربی مشغول کردد باید
که مربع بنشیند و بند کیماس چپ را بر انکشت پای راست
محکم کیرد و هردو دست را بر سر هردو زانو نهد وانکشتان
دست کشاده دارد تا نقش الله پیدا آید بعده سر را بر زانوی
چپ برد بحدی نکون شود که لحیه بخنصر رسد از انجا
لا اله را اغاز کند و سر را بزانوی راست آورده دور
تمام بکتف راست رساند تا سر و کمر و پشت برابر شوند
واندکی سر را از کتف راست بجانب پشت کج کند از انجا
که لا اله را صعود کرده بود همان جا الا الله را هبوط
کند تا ها الا الله بهیئت اصلی خود باز آید باز از سر اغاز
کند در حالة نفی چشم را باز کند و در حالة اثبات به بندد
مقدار اشارتست وقتی که لا اله کوید تصور نفی و بطلان کند
چون الا الله ضرب کند ثابت سازد وحق را چون ذکر

باین

حال نیست از حال

باین فکر قرار کرفت نفی کند و چون عیان را وثابت سازد
عین را چون این فکر قرار کیرد سالک از خود بی وجود صار
العبد فانیا والحق باقیا منه

دو ضربی بکه و کوبی

چون سالک خواهد که ذکر دو ضربی بکه و کوبی اختیار کند
باید که جلسه ودود چنانچه مسطور است نکاه دارد
و یک ضرب بقاعده مذکور بر سر زانوی چپ هر دهد
و دیکر ضرب نیم کج شانه را رخ چپ کند هردو جا الا الله
کویان و بر خود زند بار بجمله بر آمده دو کوب بخمس دم الا الله
کویان د خود زند سر بر آرد بتمامی بدن و در آرد بتمامی
باز از سر اغاز کند فایده بیش است از عمل روشن خواهد
شد   طریق دیکر دو ضربی نوع دیکر در باید جلسه معهود
نکاه دارد لا را از میان دوران بر دارد اله را بر کتف
راست ضرب کند الا الله را بطرف چپ ضرب دهد باین
طریق انصرام رساند باز از سر اغاز کند سه ضربی بسه کوب
طریق ذکر سه ضربی بسه کوب در باید جلسه معهود نکاه
دارد ضربی زانوی چپ و ضربی زانوی راست و ضربی بدر

میان دو زانو الا الله گویان کند باز از انجا بطریق
جمله برآید سه کوب بحبس دم الا الله گویان در خود
زند باز از سر اغاز کند **چهار ضربی** طریق دیگر چهار
ضربی در یابد جلسه و دو دو بقاعده مذکور نگاه دارد
ضربی در میان دو زانوی ضربی در میان ناف الا الله
گویان زند اول ضرب بعد لا اله الا الله کند و دیگر
تنها تنها الا الله بیاید گوید بزانوی چپ و ضربی بزانوی
راست و ضربی فایده از عمل روشن خواهد **چهار ضربی
نوع دیگر** طریق ذکر چهار ضربی نوع دیگر در یابد جلسه
معهود نگاه دارد لا را از میان دو زانو بر آورده دار
و الا را بکتف راست ضرب دهد باز نها را بکتف چپ ضرب
کند الا الله در خود ضرب کند باز هلو را بطرف پشت
خم خورده و ضرب کند این طریق تمام لا اله الا الله را
بجها بجا انضرام رساند **پنج ضربی** طریق ذکر پنج ضربی
در یابد جلسه معهود نگاه دارد و از کتف چپ لا اله اغاز
کند کتف راست انضرام رساند متصلا بحبه بر استخوان
کتف

کتف داست داشته یکضرب الا الله دهد باز سر را بجانب
چپ آورده یکضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت
آورده و بحبه استخوان اخورد داشته یکضرب دهد
باز هر دو کتف برابر دو کتف گوش آورده یکضرب در خود
دهد باند و زانو شده مقداری هر دو سرین بر زمین برا
ورده ضرب پنجم با تمام رساند دلی مقصود دم شرطست باز از
سر اغاز کند ثمره اش بیش است از عمل روشن خواهد شد
شش ضربی طریق ذکر شش ضربی در یابد جلسه معهود
نگاه دارد لا اله را از رخ چپ اغاز کند بکتف راست انضرام
رساند از انجا کمر و پشت گردانیده و سر را بر زانوی چپ
دراز کرده بدمی رفیق الا الله گویان ضرب دهد همچنین
یکضرب بر زانوی راست ضربی در میان دو زانو باز انجا
بطریق جمله برآید سه ضرب در خود الا الله گویان
دهد بدمی رفیق درین ذکر رعایت دم واجب است
باز از سر اغاز کند **هفت ضربی** طریق ذکر هفت ضربی
در یابد جلسه معهود نگاه دارد جبه را بسیار حرکت

ندهد سر زمین کردانیده لا اله کوید ضربی بجانب
آسمان سر براورده وضربی بجانب زمین سرنکون کرده
وضربی جانب یمین وضربی جانب یسار وضربی جانب
پیش روی آورده وضربی جانب پشت خم خورده الا الله
کویان دهد باز ضربی براورده بدمی دقیق برخود دهد
باز از سر آغاز کند فایده این ذکر عظیم است از عمل روشن خواهد
شد **هشت ضربی** طریق ذکر هشت ضربی دریابد جلسه
معهود نکاه دارد وضربی بر زانوی چپ وضربی بر زانوی
راست وضربی درمیان دو زانو باز ضربی بر آرنج چپ
وضربی بر آرنج راست وضربی برابر ناف باز ضربی هردو
سرین مقداری از زمین براورده ضربی دم حبس کرده در
خود الا الله کویان دهد باز از سر آغاز کند ثمره این
بیش است از عمل ظاهر خواهد شد **دوازده ضربی**
طریق ذکر دوازده ضربی دریابد جلسه معهود نکاه دارد
لا اله از پای بازوی چپ آغاز کند بکتف راست
انضمام رسانند ازانجا ضربی بر زانوی چپ وضربی بر زانوی

راست

راست وضربی از میان دو زانوی وضربی درخود باز
ضربی بر آرنج چپ وضربی بر آرنج راست وضربی برابر ناف
وضربی درخود باز ضربی بپازوی چپ وضربی بپازوی
راست وضربی بر صلع وضربی دو زانو شده مقداری
هردو سرین از زمین برآورده الا الله کویان دهد باز
از سر دعا کند فایده این ذکر از عمل روشن خواهد شد

بیست ضربی طریق بیست ضربی دریابد جلسه مربع بنشیند
لیکن ساق پای راست بر ساق پای چپ نهد چنانکه از
تحت رانها بیرون باشند وپشت پای بر زمین باشند
وکف دست راست بر کف پای چپ وکف دست بر کف پای
راست نهد وبانکشت شهادت وبر انکشت دست بر انکشت
پای بگیرد بعده سر درمیان دو زانو برده ازانجا بطریق
حمله لا اله کویان براورده الا الله را درخود ضرب کند
ضربی بر سر پای راست که جانب چپ افتاده است وضربی
بر سر پای چپ که جانب راست افتاده است وضربی درمیان
دو زانو الا الله کویان دهد همبرین محلها برین طریق باقی

ضربها را انضرام رسانند چون بیست ضرب مرتب شوند
باز از سر آغاز کند فایده بیش است از عمل روشن خواهد
شد   بیست چهار ضربی   طریق ذکر بیست چهار ضربی در
یابد جلسه مربع بنشیند لیکن شتالنک پای راست بر
شتالنک پای چپ نهد چنانچه انگشتان پایها بر زمین
باشند وکف هردو دست برکف هردو پای نهد چنانچه
انگشتان دستها بر زمین باشند بعد از کتف چپ لا اله
گویان سر گردانیده بکتف راست انضرام رسانند از انجا
ضربی درمیان دو زانو ضربی در خود وضربی بر زانوی
چپ وضربی بر زانوی راست الا الله گویان دهد باز هم
درین محلها بر این طریق تا بیست ضربها را انضرام رسانند چون بیست
وچهار ضرب باخر شوند از سر آغاز کند متصلا   ضرب
لا تناهی   طریق ذکر لا تناهی در یابد جلسه ودود
معهود نگاهدارد لا اله را بجل رسانند باز انجا سر براورده
وبطرف آسمان دیده در خود ضرب دهد باز ضربی
بر سر زانو چپ بطرف زمین نگریسته دهد پیشتر ضربها را

همچنین

همچنین بپایی بتفرق دو انگشت وباچهار انگشت از زانوی
چپ ضرب کنان بر زانوی راست رسد واز زانوی
راست بر آرنج وکتف راست شده وبه صد گذشته وبر
کتف وآرنج چپ آمده بر سر زانوی چپ رسد اینجا سه
ضرب متصلا دهد باز از اینجا چنانچه آمده بود همچنان
ضرب کنان بزانو چپ رسد ضرب متصلا اینجا دهد
باز از زانوی چپ ضرب کنان درمیان دو زانو
شده واز میان دو زانو ضرب کنان بر ناف گذشته
بر صد رسد بعده چشم بسته نود ونه ضرب باملاحظه
نود ونه نام در خود دهد باز از سر آغاز کند مشغولی
این ذکر کشف علوی وسفلی رو بنماید وسر لا تناهی
دست آید وتصور نگریستن اسمان وزمین از مرشد
معلوم کند تا ذوق وشوق روی نماید   ایضا طریق
اثبات وانواع ان   یك ضربی مجرد بفکر
طریق ذکر یکضربی مجرد بفکر در یابد جلسه معهود را
نگاهدارد بپایی ضربها را بزانوی چپ الا الله گویان

کند در عین ذکر فکر نقش الله نگاه دارد و این فکر و
جلسه در تمامی نوع اثبات نگذارد تا فایده‌های بسیار
و ثمرات بشمار رو نماید   یک ضربی بیک کوب
طریق ذکر یک ضربی بیک کوب دریابد جلسه ضربی
بزانوی چپ الا الله گویان کند و از آنجا سر بر آورده
الا الله را در خود کوب دهد بپای این ذکر کند فایده
از عمل معلوم خواهد شد   دو ضربی بدو کوب
طریق ذکر دو ضربی بدو کوب دریابد ضربی سر را بر آرنج
چپ آورده بنزدیک زمین رسانیده الا الله گویان
کند و از آنجا سر بر آورده الا الله در خود کوب دهد
با ضربی سر را بر آرنج راست گذرانیده و بنزدیک زمین
رسانیده کند و از آنجا سر بر آورده در خود کوب دهد
بپای این ذکر کند اصلا انفصال ندهد ثمره این اسم
اعظم است از کسب معلوم خواهد شد   سه ضربی بسه کوب
طریق ذکر سه ضربی بسه کوب دریابد ضربی بزانو چپ
و کوبی در خود و ضربی بزانوی راست و کوبی در خود و ضربی

در میان

در میان دو زانو و کوبی در خود الا الله گویان بپای
کند انفصال ندهد تا شوق و ذوق رو نماید
دو حلقی چهار ضربی   طریق ذکر دو حلقی چهار ضربی در
یابد حلقه اول سر را میان کتفین از کتف راست بگرداند
حلقه دویم سر را با میان گردانیده ضربی بزانوی راست
و ضربی بزانوی چپ و ضربی در میان دو زانو و ضربی
در خود الا الله گویان کند باز از سر گیرد   چهار حلقی
چهار ضربی   طریق ذکر چهار حلقی چهار ضربی دریابد دو حلقه
اول سر را میان کتفین از کتف راست بگرداند و دو حلقه
دیگر سر را با میان گردانیده ضربی بزانوی راست و ضربی
بزانو چپ ضربی میان دو زانو و ضربی در خود الا الله
گویان کند باز از سر آغاز کند فایده این لا یعد و لا
یحصی است   سه حلقی شش ضربی   طریق ذکر سه حلقه
شش ضربی دریابد میان بحال خود باشد سر را میان
کتفین از کتف چپ سه کرت بگرداند طوریکه کتفین
نگردد بعده ضربی بزانو چپ و ضربی بزانو راست و ضربی

میان دو زانو باز ضربی بر ارنج چپ و ضربی بر ارنج راست
و ضربی بر ناف الا الله گویان دهد باز از سر گیرد فایده
این ذکر عظیم است از عمل روشن خواهد شد یک حلقی
هشت ضربی طریق ذکر یک حلقی هشت ضربی به هشت کوب

هشت کوب

در باید و سر را در میان کتفین از کتف چپ بگرداند ضربی
بر زانو چپ و کوبی پهلوی چپ و ضربی بر زانو راست و کوبی
پهلوی راست و ضربی میان دو زانو و کوبی در خود باز سه
ضرب و سه کوب همه درین محلها برین طریق باز دو زانو
شده سرین مقداری از زمین بر آورده دو ضرب کند و دو کوب
در خود الا الله گویان در خود کند باز از سر آغاز کند فایده این
این ذکر بسیار است از عمل ظاهر خواهد شد یک حلقی
دوازده ضربی طریق ذکر یک حلقی دوازده ضربی به دوازده
کوب در باید سر را میان کتفین از کتف چپ بگرداند ضربی
بر زانو چپ و کوبی در خود و ضربی بر زانو راست و کوبی در خود
و ضربی بر ارنج چپ و کوبی در خود و ضربی بر ارنج راست
و کوبی در خود و ضربی بر ناف و کوبی بر خود باز ضربی پهلوی
چپ

چپ و کوبی در خود و ضربی پهلو راست و کوبی در خود و
کوبی در خود و ضربی به صدر و کوبی در خود و ضربی در دو
زانو شده مقداری سرین از زمین بر آورده کند و کوبی
در خود باز ضربی و کوبی در خود به حبس دم باز از سر آغاز کند
فایده این ذکر لا یعد و لا یحصر است از کسب معلوم خواهد شد
چهار حلقی شانزده ضربی طریق ذکر چهار حلقی شانزده ضربی
به چهار کوب در باید سر را میان کتفین از کتف چپ چهار کرت
بگرداند بعده ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر زانوی راست
و ضربی بر پهلوی چپ و ضربی پهلوی راست و کوبی در خود الا
الله گویان دهد باقی ضربها و کوبها علی هذا القیاس [illegible]
باز از سر آغاز کند فایده این ذکر بسیار است از عمل روشن خواهد
شد طریق اسم ذات و انواع آن یک ضربی مجرد نشسته
طریق ذکر یک ضربی مجرد نشسته در باید جلسه معهود نگاه
دارد سر را بر کتف راست اندکی بلند کرده الله گویان بر پهلوی
چپ ضرب کند بسختی چنانچه استخوان پهلوی چپ خم شوند
بنابی برین طریق ذکر کند و در اثنای ذکر چشم باز دارد و

صدر بشکل لفظ الله در نظر آرد و ان الله خلق ادم علی صورته تصور
کند تا فنا فی الله حاصل گردد   یک ضربی بقبض بطن طریق
ذکر یک ضربی بقبض بطن در یابد جلسه نگاه دارد دو دست
بر هر دو ران بدارد الله گویان معده بسختی بالا کشیده سر و
کمر بلند کند الله گویان زیر ناف بسختی ضرب کند باید
که هر دو شداید را نگاه دارد و بپای بجد ذکر کند که از خود
رود   یک ضربی یا هو طریق ذکر یک ضربی یا هو در یابد جلسه معهود
نگاه دارد الله گویان از نیلوفر دم را با معده بالا کشد سر و
کمر بلند کرده هو گویان در خواب ضرب کند بپای هم برین طریق
کند اصلا انفصال ندهد این ذکر عظیم است از عمل ظاهر
خواهد شد   یک ضربی یا مدهو یک ضربی با پشت یک
زبان تفکر و احد طریق ذکر یک ضربی باید هو در یابد جلسه
معهود نگاه دارد الله گویان از کتف راست به پهلوی چپ
ضرب کند از اینجا هو گویان سر را بکتف راست رساند همچنین
بپای این عمل کند ذکر کند چون این ذکر قرار گیرد او از نیق
بی اختیار از درون بیرون آید که اکثر ادمیان و جانوران

شیفته

شیفته آواز شوند این سر از کثرت عمل روی خواهد نمود
سه ضربی بسه کوب بقبض دم طریق سه ضربی بسه کوب
بقبض دم در یابد جلسه معهود نگاه دارد ضربی بر آرنج چپ
و کوبید در خود ضربی بر آرنج راست و کوبید در خود ضربی بر ناف
و کوبید در خود الله گویان کند حبس دم معده بالا کشد باز از
سر آغاز کند   چهار ضربی بیک قبض طریق ذکر چهار ضربی
بیک قبض در یابد جلسه معهود نگاه دارد دم را از تحت ناف
بالا کشیده ضربی بر زانوی راست و ضربی بر زانوی چپ و ضربی میان
دو زانو و ضربی در خود الله گویان دهد باز از سر گیرد
نود و نه ضربی بحبس دم طریق ذکر نود و نه ضربی بحبس دم
در یابد دو زانو نشیند دم برونی را از راه بینی درون کشیده
حبس کند بعده دم را بعده بر آورده الله گویان بر نیلوفر
ضرب کند بقبض دم با پنجاه ضرب باز چهل و نه ضرب بحبس
از معده جانب صدر کند لیکن در هر ضربی اسم ذات را
بیک صفتی از نود و نه صفات موصوف کرداند بجدی
مواظبت کند اتصفوا بصفات الله رو بنماید   هزار

ضربی بیك جلسه طریق ذکر هزار ضربی بیك جلسه
معهود نگاه دارد الله را بصفت احد موصوف کرده بزانو
چپ ضرب کند و از اینجا سر برآورده الله را بصفت صمد
موصوف کرده در خود ضرب کند همچنین تا پانصد
ضرب باز الله را بصفت صمد موصوف کرده باید بزانو
راست ضرب کند و از اینجا سر برآورده الله را موصوف باحد
کرده در خود ضرب تا پانصد ضرب کند چون هزار ضرب
مرتب شوند باز از سر گیرند ثمرات این ذکر لا تعد و لا
تحصی است در اندك مدت روی خواهد نمود طریق
اسم هو و انواع آن سه ضربی بد و هو و یحیی طریق
ذکر سه ضربی بد و هو و یحیی در یابد جلسه معهود نگاه
دارد و ضربی جانب آسمان کرده و ضربی جانب زمین
سرنگون کرده هو گویان کند ضربی یحیی گویان در خود
باز از سر گیرد فواید این ذکرات از کسب ظاهر خواهد شد
یك کشش هو تا ام الدماغ طریق ذکر یك کشش هو تا ام
الدماغ در یابد دو زانو نشیند و هر دو دست بر سر دو
زانو

زانو رسانند هو را از تحت ناف با انظاهری بقبض دم
بالا کشد تا ام الدماغ انجا المحه قرار گیرد یك کشش
بفکر هو طریق ذکر یك کشش باطنی بفکر هو در یابد جلسه
معهود نگاه دارد و پنج راد خود بهد از زیر ناف دم را هو
گویان بفکر بالا کشد و دم را بر آمدن ندهد قبض کرده
بدارد در هر اعتصام را سر این بفکر هو کردانند بحدی نگاه
دارد که بیطاقت شود چون طاقت نماند از راه بینی
بدم رفیق هو گویان بگذارد باز از سر گیرد فایده این ذکر
بی نهایت است از عمل روشن خواهد یك کشش هو
با ضرب طریق ذکر یك کشش هو با ضرب هو در یابد
کرد و زانو نشیند پشت پای راست بر کف پای چپ نهد
چنانکه سرین بر شتالنك باشد هو از تحت ناف با وا زرفیق
بفوق کشد از فوق هو گویان ضربی در خود زند سالی بدین
طریق ذکر کند این ذکر عظیم است از مواظبت چو نماید
صداء هو نبود و نه ملاحظه طریق ذکر هو نبود و نه
ملاحظه در یابد باید جلسه معهود نگاه دارد زبان را

بکام چسپاند هر دو انگشت شهادت در دو گوش نهد
از پهلو فرود مر را باواز باطنی هو گویان بالا کشد دم را نگاه دارد
بان صداء هو نبود ونه ملاحظه را در تصور آرد و نظر
تصور بهر ملاحظه سر را اندک اندک حرکت دهد چون
تمام شود باز از سر گیرد فایده این ذکر از عمل روشن
خواهد شد   هو یکنفس پیوسته هزار کرت   طریق ذکر
هو یکنفس پیوسته هزار کرت در یابد باید که جلسه معهود
نگاه دارد شکم را به پشت رساند و در هر زبان هو گوید
بسرعتی که هو گوید همان سرعت شکم را به پشت رساند پیوسته
هزار کرت سند فایده این ذکر از عمل روشن خواهد شد
ذکر لا یتناهی   طریق ذکر لا یتناهی در یابد جلسه معهود
نگاه دارد از زانو چپ بر زانو راست هو گویان بنفس
واحد دور ملوّر بگردد و هر دو رکه بگردد از اول دور
کم گردد هر چند که تواند چون نفس داشتن نتواند
باز از سر گیرد فایده این ذکر بی نهایت است و ثمره بی غایت
از کتب معلوم خواهد شد   طریق انواع اذکار که

مرشدان نامدار عبسترشدان کامکار تعیین فرموده اند
بر سبیل فتح باب نام نهاده اند در یابد   ذکر لاهوتی
طریق ذکر لاهوتی در یابد که جلسه معهود نگاه دارد سر را
بکتف چپ برده اندکی جانب پشت کج کرده و هو متصلا گوید
و یکضرب بدن خود کند لیکن رو همانجا باشد باز سر را برابر
کتف مذکور دارد و هو متصلا گوید و یکضرب بر پهلوی
راست کند بعده دو ضرب بر پهلوی چپ کند و ضربی بر
پهلوی راست و ضربی بر پهلوی چپ باز سر را برابر کتف
راست گرد برده دو هو متصلا گوید و یکضرب به پهلوی
چپ کند بعده سه کرت مقداری سرین از زمین بر آورده
دو زانو شده و سه کوب دهد باز سه دور هو گویان
از زانوی چپ بر زانوی راست بگردد بعده آن سه بر
زانو چپ کند و سه کوب بر خود و سه هو ضرب در میان
دو زانو و سه کوب بر خود دهد بعده سه ضرب و سه
کوب بر خود کند باز سه دور از زانو راست بجانب بگردد
چنانکه ضربها و کوبها از دور چپ کرده بود همچنان ضربها

وگوید یا هو گویان در دور راست با نضمام رساند باز از سر
گیرد فتح باب این ذکر از عمل روشن خواهد شد
ذکر جبروتی طریق ذکر جبروتی در باید جلسه معهود
نگاهدارد سر را در میان دو زانو نزدیک زمین برده
یا احد گویان ضرب کند و از انجا سر براورده یا واحد گویان
در خود ضرب کند طریق حمله برود و بیاید یا احد و یا
واحد بپای هر یکی ده نوبت گوید و هفت ضرب را ست الله
گویان در خود کند باز از سر گیرد فایده از عمل روشن خواهد
شد ذکر ملکوتی طریق ذکر ملکوتی در باید جلسه
معهود نگاهدارد ضربی بزانوی چپ یا بدیع و ضربی به
پهلوی راست یا باعث و ضربی بزانوی راست یا نور و ضربی
به پهلوی چپ یا شهید شهید گویان بعده سر و کمر برداشته
یا الله گویان در خود ضرب کند باز از سر گیرد فایده این ذکر
از عمل روشن خواهد شد ذکر ناسوتی طریق
ذکر ناسوتی در باید و جلسه معهود نگاهدارد سر را سه
نوبت در میان دو زانو برده و از انجا الله گویان براورد

و یا الله

و یا الله معز را مرکب ساخته سه ضرب در خود کند باز
سر را همانجا برده و بهمان طریق براورده و یا الله مذل را
مرکب کرده بزانوی چپ ضرب کند باز سر را همدران محل رساند
و بهمان شد براورده و یا الله رازق مرکب ساخته بزانوی راست
ضرب کند باز از سر گیرد ثمرهٔ این ذکر از کسب ظاهر خواهد شد
ذکر مکاشفه طریق ذکر مکاشفه در باید جلسه معهود
نگاهدارد و از زانوی چپ یا هو گویان بجانب راست دور
بگردد تا انجا که شروع کرده بود چون همانجا رسد باز انجا
یا من هو گویان همان طریق بگردد چون بمحل معهود رسد
باز از آن محل یا من لا اله گویان سر را بکتف راست رساند
الا الله را بر سر زانوی چپ ضرب کند هو الا الله را دراز کرده
سه کوب هو هو هو گویان در خود دهد باز از سر گیرد
ذکر مشاهده طریق ذکر مشاهده در باید مربع بنشیند و
مقصود نفی معبودات و اثبات واجب الوجود در حال نفی و
اثبات نگاهدارد از زانوی چپ لا مطلوب لا مقصود لا
محبوب لا معبود لا موجود گویان سر را بکتف راست رساند

[illegible]

والا الله در خود ضرب کند و هو الا الله را از تحت ناف عدد
تا ام الدماغ رساند و هفت کوب هو کویان در خود دهد
باز از سر کیرد طریق دیکر لا اله را ابتدا از زانو چپ آغاز کند
تا کتف راست بتصور پنج کلمات مذکور با تمام رساند الا
الله و چنانچه کفته شد الی آخره تمام کند باز از سر کیرد در
اثناء مدت مشاهده اینما تولوا فثم وجه الله روی خواهد
نمود معاینه کل شیء هالک الا وجهه بد وجه او ظاهر خواهد
شد   **ذکر ثلاثی کنبذی**   طریق ذکر ثلاثی کنبذی در
یابد سند جلسه از مرشد معلوم کند از کتف چپ لا اله
کویان سر کردانیده بکتف راست رسانیده و الا الله کویان
همچو آهو جسته جانب پیش افتد سه ضرب همانجا جسته
جسته الا الله کویان کند باز از انجا جسته بمحل خویش
آمده الا الله کفته ضرب کند باز از سر آغاز کند فایده این
ذکر از کسب معلوم خواهد شد   **ذکر ثلاثی مجرد**   طریق
ذکر ثلاثی مجرد دریابد جلسه معهود نکاه دارد لا را
از ناف کشد اله را بر کتف راست ضرب کند باز از سر بجمله
براورد

برآورد الا الله را همان جا ضرب کند بعده روی بجانب چپ
بجمله آرده هو را ضرب کند طریق دیکر لا اله را از سر ناف برآورده
ضربی به پهلوی چپ و ضربی به پهلوی راست و ضربی در خود
الا الله کویان بحبس دم کند فایده بسیار است از عمل روشن
خواهد شد   **ذکر اره**   طریق ذکر اره دریابد دو زانو
نشیند و هر دو دست بر دو زانو نهند ها کویان بر سر ناف
ضرب کند و هی کویان دم را از تحت ناف عده وسله برآرد
چنانکه سر و کمر و پشت برابر شود باز از سر کیرد چنانچه در
و ذکر اره بر سر چوب میرانند صوت و کشش را ره سازد و بر تخته
دل راند تا از ناهمواری هموار کردد و صفا روی دهد
این ذکر را بعضی بهو حی میکویند و بعضی یا الله ثمره این ذکر
لا یعد و لا یحصی است از کسب ظاهر خواهد   **ذکر سر**
طریق ذکر سر دریابد جلسه معهود نکاه دارد یا شاهد کویان
در میان دو زانو ضرب کند و یا شهید کویان در خود در حالت
یا شاهد کفتن چشم وا زدارد و تصور کند که عیانست بصفات
جود و در وقت یا شهید کفتن چشم به بندد و در فکر کند

که عین است بذات خود بهمین بصفت و همین طریق بپای
مواظبت کند ذکر امهات طریق ذکر امهات هر
بار چون ذاکر خواهد که ذکر امهات شروع کند باید که
باطن مصفا باشد یعنی هیچ ثقل طعام در معده نباشد و
جلسه این ذکر باید زانو بخیزد زانو بدارد زانو درست
جلسه مربع لیکن کف پای راست بر بند کماس زانو چپ
پیوسته دارد لا اله گویان از مکان اولی همچون اهوه یا
بلند بجهد الا الله گویان در مکان اشد باز سر کرده
و اگر یکسال بلا انفصال این ذکر کند سه گز از زمین بهوا
شدن تواند و اگر دو سال کند شش گز و اگر سه سال کند
ده گز و این فقیر تا ده گز رسانده بود بزرگی دیدم که تا
چهل گز رسانیده بود هر که باین ذکر مشغول شود و بیشتر
عمل نماید مقام طیر دست دهد ذکر اوره برده طریق ذکر
اوره برده در باید جلسه معهود نگاه دارد و جانب کتف راست
فرو آورده هو گوید و جانب کتف چپ برده هو و نیز سر
بگو بکریه در جود میگوید بپای برین سند ذکر کند فایده

عظیم

عظیم است از عمل معلوم خواهد شد این ذکر خاصه عمل حضرت
قطب العالم غوث الصمدانی میران سید محی الدین عبد القادر
گیلانی است ذکر ضرب راست طریق ذکر ضرب راست
در باید جلسه معهود نگاه دارد سر نگون کرده حق حق تو گوئی
گویان عدة از تحت ناف بسختی دم بر آورده و راست آمده
متصلا اینجا حق گویان در خود ضرب کند باز سر کرده
بپای برین سند مواظبت کند در اندک مدت ذوقی
وشوقی روی خواهد نمود ذکر کبریا مدور الخلق
طریق ذکر مدور الخلق در باید جلسه معهود نگاه دارد
سر را از کتف چپ لا اله گویان بکتف راست رساند
بسرعت از انجا سر را گرد حاشیه و دنج بر اخو چپ آورده
الا الله گویان ضرب کند بپای برین سند ذکر کند فایده
عظیم است از کسب ظاهر خواهد شد این ذکر خاصه
سلسله حضرت شیخ المشایخ شیخ محمود نصیر الدین چراغ
دهلی است و حضرت ایشان از مردان غیب رسیده است
ذکر ثلاثی مغربی چون سالک خواهد که بنشیند

انوار الوهیت وخزینه اسرار ربوبیت که در مخزن قلب
مخزونست بسرعت وبخرعت دست آرد باید که بذکر
ثلاثی معرفی که کلید دل است مشغول نماید تا در خزانه
معرفت کشاید واکثر درویشان را ازین ذکر فتح باب
شده است هرکه بعمل این ذکر درآید بعنایت حق تعالی
درمیان سه چهار روز مشاهده غیبی از پرده لاریب
روی نماید سند ذکر دریا بجلسه معهود بنشاهد اد
ونخستین برزخ صغری وکبری را ظاهرا وباطنا قرار دهد
سر بزانو چپ رساند لا اله گویان نو شروع کند بر
سر بزانو راست شده بکتف راست باضرام رساند مقداری
سر بجانب پشت اندک بلند وکج کرده از انجا سه
ضرب بزانو چپ الا الله گویان کند وسه ضرب میان
دو زانو وسه ضرب بزانو راست وسه ضرب در خود
بان بزانو چپ سر رساینده بتصور لا اله دور آغاز کند
سر بزانو راست وبرکتف راست وبرعشق وبرکتف چپ
گردانیده بزانو چپ رساینده همچنین دو دور دیگر بتصور
مذکور

مذکور بگردد بعده سه کوب دو زانو شده بحبس دم
الا الله گویان درخود دهد بعده سه حمله کشد برین
سند سر را میان دو زانو نزدیک زمین رساینده آهسته
آهسته دم را از تحت ناف بفوق وشدة بالا کشد بتصور
الا الله تا سر وکمر برابر بر شود بعده سه قبض کند
برین طریق معده را بدم از تحت بفوق کشد تا صدر
بتصور لا الله باز از زانو راست بهمان طریق سه
دور بگردد وسه کوب سه حمله وسه قبض را بسند
مذکور اتمام رساند باز زانو چپ بهمان طور سه
دور بگردد وسه کوب حمله وسه قبض بطریق مسطور
باضرام رساند سر را جانب راست وچپ وپیش وپس
چنانچه باشد کند که اعضاء انجا بخم شود ودم
در تمام اعضا ساری بود چون بطاقت گردد روسوی
اسمان کرده باواز رقیق هو گویان دم را بتدریج بجا
گذارد یک بسط تمام کنند شود همچنین هشت بسط
دیگر بسند مذکور باضرام رساند ولی ضرب که در بسط



اوّل بود آنرا نکند سبطهاء دیکر از دوایر شروع کند ولی
هر دور از دور اوّل مضنا کیرد چون باین طریق نه سبط
بیك دم و بیك جلسه بانصرام رساند یك ذکر تمام
شود بدوازده ضرب ونه دور ونه کوب
ونه حمله ونه قبض ویکبسط باخر رسد همچنین هشت
لبسط دیکر بغیر ضرب بیکدم عامل باشد ویك جلسه
ذکر قربان ذکر مقدس طریق ذکر مقدس در یابد جلسه
معهود نکاهدارد واز کتف چپ الله کویان وسررا بکتف
راست رساند از انجا اکبر والحمد لله هر یکی راسی وسه کرت
انصرام رساند باز از سر کیرد ومواظبت کند یافتن این
ذکر از عمل معلوم خواهد شد بعضی مشایخ بعد شام وبعضی
بعد از نماز خفتن وبعضی بعد از صبح این ذکر را مواظبت
نموده اند ورتبه کبریائی عرتبه تقدسی یافتند وممدوح
آفاق کشتند ذکر حدادی طریق ذکر حدادی در یابد
دو زانو نشیند چنانچه هر سرین بر زمین باشد بر دو دست
پیوسته جانب دراز کرده دو زانو شده لا اله کوید
چون

چون از انجا نشستکاه خود بلند آید از ان هر دو دست بسته
الّا الله کویان بر سینه ضرب کند همبرین طریق ذکر بیانی
کند ثمرات بحد ولا عدا از عمل روی نماید ذکر بودله
طریق ذکر بودله در یابد باید که دو زانو نشیند وهر دو دست
بر همین دهن کذارد لا اله کویان دو زانو شده وهر دو
دست مشت بسته بجانب هوا برده واز کند باز از انجا هر دو
دست مشت بسته واز زبان الّا الله کویان وقت نشستن بر
زمین ضرب کند وبرابر ضرب هر دو مشت بسته بر دهن رساند
باز از سر کیرد درین ذکر دو تصور نکاه دارد در حالت نفی چون
مشت بسته بهوا برده بکشاید تصور انچه سوی الله در دل
بوده بیرون کشیدم واز غیر حق انقطاع کردم ودر حالت
اثبات چون از هوا مشت بسته بدهان آرد وتصور کند
که انوار الهی واسرار لا تتناهی از هوا هویت کرفته بدل اندختم
وهستی حق واطلاق مطلق ثابت کردم نوع دیکر جلسه وقیام
وقعود چنانچه در نوع سابق مذکور است درین هم همان
طریق است لیکن همین فرق است که اتحاد در قیام وقعود دو دست

هو الهی بر دو بند هان می آورد و درینجا یک دست هو
بربند هان آورد بحضور مذکور نشسته و دارد و درین
ذکر سری عظیم است بمواظبت این ذکر ارواح بود که پیش ذاکر
حاضر آمده و ذکر کنند و اعانت نماید نوع دیگر بعوامل جلسه
مذکور نگاه دارد و بطریق صوریت مشت دست چپ
بر دهن دارد در آن بی انفصال هو هو گوید برابر هو هو
هو گفتن از بره دست راست بر دل صنوبری زند در دل
الله تصور کند بزبان هو گوید که چون مواظبت کند
که فنا دست آید و بقا روی نماید ذکر قلندریه
ذکر معلا طریق ذکر قلندریه دریابد جلسه معهود نگاه
دارد یا حسن میان دو زانو و یا حسین بر ناف و یا فاطمه
بر کتف راست و یا علی بر کتف چپ و یا محمد گویان در خود
ضرب کند تا از سر گردد و از مواظبت این ذکر ارواح مقدس
ایشان حاضر آیند و امداد کنند و طالب را بمطلوب برسانند
و این ذکر پنج تن می نامند ذکر حیران ذکر ضیا ذکر ضیاده
باید جلسه معهود نگاه دارد و هر دو دست بر سر دو زانو

نهد

نهد سر را برابر ناف آورده الله گویان دم را با معده بالا کشید
و حق گویان بر معده ضرب کنند و هو را با مده با تمام الله هاغ رسانند
تا ضربی در پیش هو گویان کنند ضربی بر ناف جانب پشت خم خورد
و ضربی میان دو زانو و ضربی بر ران چپ و سه ضرب بیایی
هو گویان در خود کنند تا از سر گردد فایده این عظیم است از عمل
روشن خواهد شد ذکر نور ذکر تجلی
ذکر نجاج ذکر حریر ذکر حلاجی
بند که حضرت قطب الاقطاب حضرت شیخ فرید
شکر گنج قدس الله سره ذکر بزبان هندوی وضع
فرموده اند دریابد بدین سند اهو توَن
اهو توَن اهین توَن طریق اذکار طنبور
که بعضی مشایخ آن از مکاشفه دریافتند و عمل نمودند
ثمرات بغایت تجلیات بی نهایت بحصول پیوسته
دریابد طریق این ذکر دریابد جلسه معهود نگاه دارد
و روی سوی اسمان کرده بطریق کرشمه نگریسته بزبان
گوید که آهو توَن لمحه چشم را واز دارد باز روی سوی

زمین کرده وهمان طریق دیده بزبان کوید اهون نون
لحظه نظر برجا دارد بعده بردارد برخود کمارد بپایی سه
کرت یا هفت کرت اههین نون کوید تا مادام که حضور یکانکی
استقرار کیرد چون یکانکی روی دهد باز سر کیرد عوالطب
این ذکر تا نکر سراسر ملک هستی روی خواهد نمود   ذکر جغد
یعنی حضرت مولانا جلال الرومی از حضرت خواجه شمس تبریز
نقل کردند که روزی از روزها چنان حال روی داد که در
عرش نظر کردم دیدم که جانوری بر کنکره عرش نشسته سر
نکون کرده ذکر میکفت این درویش را شوقی و ذوقی کسب و
ریاضت مکشوف کشت انجا نور باسمان حق تعالی ذاکر بود
چون کسی خواهد که باین ذکر مشغول شود حق تعالی حقا
حقا حقا حقی کویان سه ضرب جانب راست کند تصور
یا رحمن یا رحیم یا رفیع ونعم مقم بقیقی کویان سه ضرب جانب
چپ کند تصور یا بدیع یا باعث یا بدوح وحقی حقم حقیقی
سه ضرب جانب پیش تصور یا قدوس ویا سبی یا سبحان چون
ذاکر باین ذکر مشغول شود ظاهر بزبان آن الفاظ کوید

وباطن

وباطن باین اسماء حق تصور باشد فایده این ذکر بی نهایت
از عمل روشن خواهد ضربها انورشد معلوم کند   ذکر عنقا
طریق ذکر عنقا دریابد باید کرد وزانو بنشیند ودست بر سر
زانو نهد یا کویان بر پستان چپ ضرب کرده متصلا از تحت
ناف هو کویان دم را بالا کشد همچنان ضرب با کشش بر پستان
راست وصد نکاه دارد بپایی درین ذکر مشغول باشد تا
استانه عنقایی نشان در هر نشان دریابد   ذکر
شکرخواره یعنی سید السادات میران سید محمود جنکل
بلاس خورد بودند که پدر ایشان را برای تعلیم علم زده بود
حضرت ایشان طاقت آوردن هوا نتبند از مادر و پدر
جدا شده خود را در بادیه انداختند ایشان را هیچ علمی و فکری
وذکری ومعرفتی نبود معموم شده زیر درختی نشستند
بعد از سیوم روز یک جانور بران درخت آمد نشسته توبی
توبی اغاز کرد سید مشار الیه را از انجا نور بسیار خوش
آمد همان نوع توبی توبی اغاز کرد بعد از یکسال ایشان را
مکاشفه شد ودر ولایت شهرت افتاد اکثر مردمان

مسلم و کافر بر استانهٔ ایشان توجه نمودند هر کرا نفس
کردند مومن شده و هر که با ایشان توجه کرد همین ذکر او را
امر فرمودند باید حالا هم باین ذکر مشغول شود بهره
یابد و کشف روی نماید سند ذکر دریابد جلسه معین
نیست دم را نگاه دارد چندان تونی تونی بسرعت کند
که بیطاقت شود چون طاقت نماید باز از سر کرد   سند
ذکر خفی دریابد که دایم الحال خفیه عمل نماید و برای
طی هر مراتب ذکر خفی باشارت دیگر آمده بهر مرتبه
که رسد بمناسب آن ذکر گوید اشارت اندر حواشی
ذکر خواهد شد طریق ذکر نیز
علی الترتیب افتاده است بمناسب ترقی مقامات و ذکر
خفی انواع روشن دارد
یکی پاس انفاس یعنی پاس دادن
انفاس بنفس را کما الطریق الی الله بعدد انفاس الخلایق
هر

هر دم الحوا ردیگر است ذکر پاس انفاس اثبت لا اله
الا الله ها هو هو هو الله الله هو حی فانی باقی
هو الظاهر هو الباطن هو الاول هو الاخر
چون سالک خواهد که غیب را در
مشاهدهٔ شهادت معاینه کند
باید که درین ذکر مشغولی نماید تا سنریهم آیاتنا فی الافاق
و فی انفسکم عیان در نظر آید   چون سالک خواهد
که نسبت اثنینیت مرتفع گردد و غیب و شهادت را یک
حقیقت بیند باید که واحد در نظر درین ذکر مشغولی
نماید تا ظاهر و باطن جز وجود واحد در نظر در نیاید
چون سالک خواهد که ماهیت بنوند ازل و ابد که بیک
رشته اغشته است دریابد باید که درین ذکر مشغولی
نماید   دوم ذکر قلب که از حرکت معده دل را جنبش
میدهد چندگاه چون همچنین عادت کند دل خودی
خود ذاکر گردد سالک بی اختیار ذکر شنود بعد از
یکسال بنور ذکر چنان معمور و پر حضور گردد که ذکر

هر شیئ یسبّح لله ما فی السّموات وما فی الارض گویا نست
اطلاع یابد   طریق ذکر قلب باید جلسه معین نیست
دم را حبس کرده بتصوّر اسم ذات معلی را با لا کشد و دل را
جنبش دهد بان بهمان تصور فرو بیایی همبرین طریق
ذکر کند ثمرات این ذکر متن است روشن خواهد شد
و ذکر القلب وسوسه و ذکر روح راحت و ذکر السّر شرار
فرموده اند نکته حیث در باب کردل همیشه بذکر یا
صمد یا فرد یا وتر ذاکر است خواه سالک مطلع خواه نه
وقتی که سالک را خلعت یکتائی بپوشانیدند و لباس
دوتائی از بر جان و دل برکشیدند و بمرتبه حقّ الیقین
رسانیدند درین حال نزول بر عادت قدیم بذکر مذکور
ذاکر است ازین سبب ذکر القلب وسوسه گفته اند
و روح مرتبه وسطیت دارد احدیت و وحدت و
واحدیت مثال و شهادت و روح جا بنین را مساوی است
مثال اعراف دارد چون ذاکر بمرتبه روح برسد بر
ابتدا و انتها غیب و شهادت نظر میدارد و از هردو

جانب

جانب محفوظ می شود و بدان سبب ذکر الرّوح را خفی گفته اند
و سرّ مرتبه ازل است و بی واسطه با حضرت لا یزالی حضور
دارد و ذکر واسطه است بین الحق والعبد ازین سبب ذکر السّر
شرک گفته اند همه   ذکر عبرت   طریق ذکر عبرت در باید
جلسه معین نیست دایم الحال بهمه احوال مشغول باشد برین
مسند هر چیزی را که بیند چشم بندد و بگشاید و اسم ذات
اگر کسی یک اربعین این ذکر را مواظبت کرده حالتی ورا پیش
اید که ظاهر و باطن هستی مطلق روی نماید   ذکر کبریاء
طریق ذکر کبریاء در باید جلسه معهود نگاه دارد پشت را
خم کند و سر را میان کتفین جنباند و دم را بتصور هوا از
تحت ناف بالا کشد حبس کرده بدارد چون طاقت نماند باز
سر گیرد در اندک مدّت بمواظبت این ذکر منصب تجلی هو خواهد
شد و سند بتصور از مرشد معلوم کند   ذکر حیران طریق
ذکر حیران معلوم کند چون سالک خواهد که بذکر حیران مشغول
گردد باید که معده صاف باشد جلسه معین نشیند دایم الحال
بهمه احوال مواظبت این ذکر کند برین سند دم را حبس کرده هفت

رخ خود سوی بیسویی براری که آنجانی فروهست ونه بالا
نه انجا جنت و نه عرش والا نه انجا شب بود نه روز روشن
نه انجا کلمحنی باشد نه کلشن نه انجا آدم و نه نقش ابلیس
نه انجا ما و من باشد نه تلبیس وقتی که از اذکار برکذرد
و در اشتغال تصورات قدم نهد نخستین انسان کامل را
صورتا و معنی تصور کند که آن اسرار الالهیه مقیده بنقش
المرشد بس باید که نقش مرشد را هیچ وقتی از اوقات از پیش خود
جدا نکند صورتا کما اشارة النبی علیه السلام خلق ادم علی
صورته و معنی الانسان بنیان الرب والانسان سری و صفتی
هر دو را شاملیست الی هذا المعنی فانظر بنظر البصرة حتی تفنی فی
المشاهد بحکم اذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا تا فنا فی
الشیخ دست اید این فی المشاهدة المرشد بر صورت مرشد
بکماهی به بین آیینه حسن الهی به بین تجلی جمال الهی به بین که تا
زمه تا بماهی به بین هرکاه که از آن کاه بر رخ صغیری و کبیری
قدم فراتر نهد انکاه کاه و بیکاه مصور نقش اسم ذات را بر قلم
فکر بر لوح قلب مصور کرداند بتصور خاص و متفکر فیه تجلی فکر

کرت بیا بجا از تحت ناف با معنه بتصور الا الله بالا کشد
و فرود آرد یعنی در نفس کفتن الله بدل کوید و دم را نفکر از
تحت ناف بالا کشد چون هفت کرت بدین سند یکدم
تمام کند دم را بتدریج بجا کذارد باز از سر کیرد ذکر اغاز کند
بعد از چهل روز فتح باب خواهد شد که دل خودی خودی
اختیار سالک بذکر حق ذاکر کردد بعد این حالی چنین روی
دهد که از قید معیدات اسماء و صفات خلاص یابد و بوجود
حیرت مقام تجلی انوار ذات است ذکر استیلاء استیلاء
ذکریست که ظاهر اعضا را حرکت دهد و از خامه فکر در صفحه
باطن کلمه طیبه را نشان سازد و از ان خطره بندی حاصل
خواهد شد این دو طریق است با حرکت و بیحرکت سند نقشیه
با حرکت نقشبندیه بیحرکة بکن ذکر خفی چندانکه کردی
کنی حاصل بغیر دوست فردی بکن ذکر خفی در فکر مخفی
که کردد ذات تو در فکر مخفی غاب ذکر و ذاکر نور کردد
ز سرتا پا همه مذکور کردد ز غیرت غیر را در لا در آرد
نماند غیر الا هو برارد شوی از نفی و از اثبات عاری

رخ

کند که متفکر ماند که اسم با مسمی بدیده بصیرت معاینه کردد
که همچنان مستغرق شود که مسمی را بی اسم یابد که استیلاء
هستی چنان مستولی بود که هیچ موجود را وجود ماند همه
عدماً لا وجود در نظر آید هو الاول هو الاخر هو الظاهر
هو الباطن متحقق کردد اطوار حالات این تصور لا یعد
ولا یحصی اند اما درین اطوار و الوان یک طور چنان غالب
که همه را مغلوب میسازد که ظهور الشمس بعدم النجم وقتی
که آفتاب حقیقی تاب طلعت بر سالک اندازد ثبوت و
هو نحو سقوط بر وجه طالب ظاهر کردد ظهرت شمسها
فغتب فیها فاذا سرفت فذاك شروقی چون آفتاب حقیقی
طلعت کند همه اعیان انتفا کردد و چون ذات بصفات
سر زند جمله جهان سر بر زند درین مرتبه سالك را هر آن
درشان هر خاص و عام نشان و بی نشان در نظر است
برین تصویر ایضاً وقتی که تصویر تصور اسم مسمی را حاصل
کرد بعد قدم برتر نهد تا ذوق فناء الفناء و بقاء البقاء
دریابد در عینی مشاهده کند برین صورت بعینی در عینی
عیز را

عینی را معاینه کند در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد
ازل گفت همان میگویم اما عین عکس در نظر بود که ناظر عین
منظور عین ناظر تا کاه ناظر و منظور از نظر بدر آیند که عین
در عین عیان نماید که حجاب عین از عکس عین
آزاد کردد که عین بعین عین ذات بیند که عین و
عکس عین از عین ناپدید کردد که عین و عکس عین که تا
پیداست در عین آن پیدا کردد در مناظره عین عین ذات
بیند رباعی حضرت پادشاه همایون راست در آینه
گرچه خودنمایی باشد پیوسته ز خویشتن جدایی باشد خود را بمثال
غیر دیدن عجب است این بوالعجب کار خدایی باشد چون سالك از
انتصورات مذکور برگذرد بعده در اطوار معیت قدم نهد
بدیده بصیرت حق را مشاهده کند و این معلوم که در پیش
نظر داری نظر حق درکتم عدم معدوم بین وجود الله نور
السموات والارض حاضر دان که شهد الله انه لا اله الا هو
اشهاد شاهد است اینما تولوا فثم وجه الله بهر سو بهر رو
مواجه چون در خویشتن نگری وفی انفسکم افلا تبصرون بخود

یابی که ناظر و منظور با یکدیگر نظاره دارند که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ
نَاظِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَأَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَىٰ بر آن ناظر است
چون ناظر منظور است بقرب نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ
یابد آنکه وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنْتُمْ دریابد چون این حال روی نماید
یقین داند که راه راست یافت و دریافت و مستقیم گشت که إِنَّ
مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ وَإِنَّ رَبِّی عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ هرگاه که این
استقامت یابد نور افعال اسماء الهی بنظر باطن ببیند شغل معیت
انیستج ن م هرگاه که از عمل مذکور برگذرد و بعده قدم
در اصول مشرب شطار نهد و تحقیق مراتب الهی و کونی در مرآت
جامع که جمع الجمع است تصحیح کند که ظهور اسماء کونی در
جنب اسماء الهی مسلوب است و اسماء الهی بصورت کونی ایجاست
و این دریافته نشود و متحقق نگردد بغیر اصول مشرب شطار
که وصول حقیقت و وجدان این مشرب از حالات سالک
که اتصال و انفصال و مشاهده و مکاشفه درجات و درکات
معراو سیر است و وجود و شهود و علم و نور بخود است نه
بغیر زغیرت غیر را در لا در آنو نماند غیر الا هو برارد انچه قدر حال

ووجد

و وجدان احوال امکان بیان بود ایمانی افتاد حالا اصول
مشرب شطار دریابید الم عبارت از ذات ذو الجلال و
والجمال است الف الله لام جلال میم جمال یعنی ذات حق سبحانه
و تعالی بصفت جلال و جمال ظاهر است و این دو مرتبه در
مرتبه ذات اند نه در مجهول النعت و ذات حق سبحانه و تعالی
در پرده جلال عظمت محتجب و در جمال کبریائی منکشف و
حضرت جلال وجه کمال جمال دارد و حضرت جمال وجه کمال
بجلال جلال مندرج در جمال جمال مندرج در جلال جلال
و جمال کما هند با کما هی ذات و مصدر جمیع اسما و صفات
چون حضرت جلال ظهور الوان طلبد جمال را برزخ سازد
تا نور ظهور خود در فقدان خالی ببیند چون حضرت جمال
اشتا الوان خواهد جلال را برزخ کرداند تا استیلای هستی
در فقدان انداز دو درین مرتبه مخصوص محض تجلی ذات
تقدس و تعالی است در ته جلباب عشق مست و شده
خفته اند مست نگردی بعینی عینی بلا کفته اند بار عکس شان
نشان دهیم دریاب چون حضرت جمال بکمال آرایش آراسته

کرده تجلی نماید چرا که حجاب وحضرت جلال قرب و
بعد بالله حجرا کاشف است وهردو در سطوت ذات
مستهلک بالاتی نه سپهر دوگوهر منورند اگر نور
آن دو عالم وآدم منور اند هستند ونیستند ونباشد
اشکال چون ذات ذوالجلال نه جسم ونه جوهراند
حالا رمزی دیگر بشنو دو جهه خاص وعام میم جمال وبرزخ
وتصوف دو واسطه ورابطه میگویند هرچهار نام مرشد است
ومرشد دو نوع است صغری وکبری ودر میم جمال هردو
صفت قائم اند وحدت صرف ووحدت جامعه صرف
جانب باطن جامعه جانب ظاهر صرفه والدا کبر سایر ارواح
جامعه والدا صغر سایر اجسا دهر که انسان کامل شد حکم
آدم یافت وبرزخ صغری گشت چون صغری کبری را در
یافت وبیافت خود کبری گشت بهردو وجه مواجه حق
شد برزخ کبری یکا نکی با اصل دارد واسطه درمیان
نه انچه ماهیت بود عیان وبیان افتاد حالا وجرفال
دریاب وقیتک روند برزخ صغری وکبری را در ظاهر

وباطن

وباطن
خود قرار داد بهردو وجه حق شد کمال طرفین یافت اما
خود را در نیافت هنوز ذات سالک ناقص است آن
نقصان را بصفات خبر کند وخلق آدم علی صورته بعین
معاینه کند تا این سر روشن گردد آن یکی با هر یکیست اما
هیچ یکی دریکی نیست وروای یکی یکیست هرچه اشارت بود
عبارت آمد عبارت عین اشارتست خلاصه خالص کن وحد
خاصیت با خلاص دان چون وصول اصول حاصل گردد
بعده در تجلیات اسماء الهی ملاحظه کند که متجلی ومتجلی
له وتجلی واحد بذات اند یا بصفات بدانکه ذات احد بحکم
ای جوف ندارد بهان احد تجلی واحد متجلی ومتجلی له است
اسم ذات واسما صفات ذاتی وتقدیسی وتنزیهی وازلی
وابدی وسلبی وثبوتی بمرتبه خود منور اند ودر تقدیس
وتنزیه از وجه معنی اصلا فرق نیست اما از روی الفاظ
اسما فرقست بیانش بشنو واز اسم ذات فهم نشود جز ذات
واز اسماء صفات ذاتی جز صفات ذات واز اسماء
تقدیسی ورای ذات مقدس واز اسماء تنزیهی جز منزهی و

از اسماء ازلی و ابدی جز لا ح بدایت و لا نهایت از اسماء
سلبی ورای سلبیّت و از اسماء ثبوتی جز اثبات نه و تقسیم
اسماء بر وجه جلال و جمال و اشتراک نیز تفصیل خواهد یافت
انچه بیان اسما بود ابانی افتاد حالا حالات و جلائی
بدان چون تجلّی ذات متجلّی و متجلّی له و تجلّی عین واحد گردد
دیدن و دانستن درمیان نه چون تجلی ذات و صفات
با یکدیگر جلوه گر آید گاه هست و گاه نیست و گاه باهم و
گاه بیهم باشد تجلّی صفات سربند سراسر سرّی ظاهر گردد
که ظهور اسما بهر مرتبه مرتبط عیان نماید اما از غایت ظهور
عنانش بدید نیست این مراتب دیده و دانسته نشود الّا
بنظر حقّ هر جا تجلی ذاتی باشد انجا شرط نیست که شعور صفات
همه باشد امّا هر جا که تجلی صفاتی باشد انجا شرطست که بی
ذات نباشد و درین مشرب مشغولی این طایفه بیک
عنوان نیست چه ایشان در ذات و صفات محو اند انچه
ماهیت اسماء صفات و اطوار حالات بود در قلم آمد حالا
طریق اشغال علی الترتیب دریابد و مراقب حال بهمه احوا[ل]
باشد

باشد چون خواهد که نشان بی نشان را در شان خود نشان یابد
که الف و صاد در امع الجیم در خود تصوّر کند طوری مستغرق
گردد کما انچه حکم روحانی باشد بصفت رحمانی اتصاف یابد
بدین صورت اصح چون خواهد که مرتبه تلوین و تمکین
دران واحد حاصل کند باید که در سبع صفات ذات که انرا
امهات صفات گویند مشغولی نماند و تجلّیات مختلفه
کائین و بائین گردد چون بیخودست باخودست چون
باخودست بیخودست درین تجلّیات تجلّی روی نماید که نه باخود
و نه بیخود بود و بابود همیشه نابود بود از عمل روشن خواهد
شد ب اص س ب ع ک ح ق م و ق ح ن ش چون
واصل اصل تقدس خواهد انگاه گاه و بیگاه در اسماء
تقدیسی ملاحظه کند با الوان فعلی و انفعالی که در وی
ساری بوده باشد مرتفع گردند دایم الحال بهمه احوال
متفکر باشد برین صورت ب اص ق س س م ل د ق
ح ن ش چون تجلیات اسماء مقدسه بر سالک متولی
شوند و حال بشریت مسلوب یابد و دائم الحال نظرش

نور آء الوراء بود خود را وهر چه درآید متلاشی یابد اما
درین تلاشی شعور خود نماند زین ورطه بدر آن مشکل است
باید که براستی قلب که دران قلبی نبود اسماء تنزیهی را فکر کند
تا شعور ببینند و دانند هم نماند مگر عظمت ذات برین
صورت ب اص ع ک ج ج م غ وم د ق ح ن ش چون
سالک خواهد که خود را بی نشان بیند خلا و ملا از
دید او نابدید گردد و چون این حال صوفی وقت ابید
گردد از اختیار خود نابدید گردد بیدا و نابیدائی زتو پیداست
واو ظاهر و باطن هویداست باید که در اسماء ابدی و ازلی
معا مشغولی نماید برین صورت ب اص وا ب ظ ق ب
د ق ح ن ش چون سالک خواهد که از علایق و عوایق
ازاد باشد و غیر هیچ وجهی ملحوظ نبود آنچه غیر بود
نبشول و سلب باشد هرچه بذات بیند ایجاب یابد تمام
اسما ایجابی را در مرتبه سلبی سلب بیند و سایر سلبی را
در مفقود ایجاب دارد باید که در اسماء سلبی مشغولی
نماید برین صورت ب اص ح خ ر م ق ع د ق ج ن ش

هرگاه که سالک کاملا خواهد که اسماء ثبوتی را در عالم
شهادت مشاهده کند و اصلا اثر انفعال درو موثر نگردد
و بغیر تصرف متصرف هیچ نه بیند باید که در اسماء ثبوتی
مشغولی نماید برین صورت ب اص م م خ ب د ق ح
ن ش ب اص م ع ق و ر د ق ح ن ش ب اص ف ق
ب خ ر د ق ح ن ش ب اص خ ح ع ح ح د ق ح ن
ش ب اص ک د م و ح د ق ح ن ش ب اص و م ب
ش ح د ق ح ن ش ب اص و و ح م م د ق ح ن ش
ب اص م م م و م د ق ح ن ش ب اص و ب ت م م
د ق ح ن ش ب اص ع ر م ر م د ق ح ن ش ب اص
م م ض ن ن د ق ح ن ش چون صوفی مرتبه جمع
و جمع الجمع خواهد باید که در اسم جامع مشغولی نماید چه ذات
او جامع است غیب مطلق و شهادت مطلق را طریق شغل دریابد
ب اص ج ظ ب د ق ح ن ش هر که خواهد که تحقیق مراتب
احدیت و وحدت و واحدیت و شیون اسماء الهی و اعیان
ثابته کند که در ظل وحدت ثانی بجنس غیب و شهادت

علی وجه التحلیل التکمیل چون تفصیل یافته‌اند وتجلّی ذات و
صفات بعین وجود یا در تحت تکوین یابد که در دوازده رکن
ظاهری وباطنی مواظبت نماید از اصول ظاهری بقدم معرفت
بر معارج صفات عروج کند تا بمشاهد رسد تا از عین شاهد
بمراتب باطنی بدقیقه تحقیق تنزل کند وباصل واصل گردد که
تنزّل اولست طریق نزول وعروج ونزول هوش دارد در ارکان
مذکور دوازده شغل اند از مرشد کامل عامل روشن خواهد
شد منجمله آن دو ذکر وفکر در تحت دوازده رکن علی التفصیل
ذکر کرده خواهد شد

ب س ب ح ت ش م و م م

بر سند ذکر مطلع شود در هر رکنی حبس دم کند وباقی ارکان
متصف کرده اند بصفت کمال موجود بیند نفس را حبس کند

هر رکنی

هر رکنی از ان ارکان در زبان ورد سازد وفکر برزخ در چشم دارد
اصلا بلکه نزند بجدی گوید که بسان بسته گردد وفکرش باز ماند
سند فکر دریابد سه پایه امّهات صفات را بقید حصول مراتب
حضور کند من الله یا بالله یا مع الله حضور دارد ش ب
ع بم سه پایه ذاتی را بوجدان وجود موجود داند وتفصیل
مراتب یابد گاه قرب نوافل وگاه قرب فرایض گاه نه آن ونه
این بی بیان عین عیان بیند ح ن ش دوازده رکنی اگر
خواهد که سایر مراتب نتراید در دیده بصیرت او نگذرد الا ذات
کلّ شیءٍ هالکٌ الّا وجهه مواجه عین خود یابد واستغنا ذات
بذات بیند نه بغیر ودرین شغل حالتی روی خواهد نمود که هستی
مطلق بتجلّیات ذاتی وفعلی بالوان مختلفه ملوّن خواهد دید
امّا درین مشاهد هیچ اثر انفعال نخواهد بود مگر هستی واحد متجلّی
بذات ومستغنی باسماء وصفات یابد که درین دوازده رکن
عمل نماید انچه اشغال دران مذکور ومسطور است درین هم
منظور است منجمله آن یک ذکر ویک فکر در تحت این
ذکر کرده خواهد شد

ب ع ج م ت ش م و م م

زبر بار بکر

سند ذکر از تحت ناف هو برآرد ارکان مذکوره دران هو
تصوّر کند تا امّ الدّماغ چون انجا قرار کیرد و تصوّر کذارد
و در صدا و صلابت هو صعود کند تفکر هو عین هو کردد
سند فکر سه پایه اسماء مربوطه را ملاحظه کند علی وجه
التحقیق ع ج م اکر صوفی وقت خواهد که لطیف و کثیف
که در بند صورت پای بند است غارق کردد زان سوی لا
مکانی و زین سوی کاینات بنوند این دو واسطه کامکار
حیست باید که در شغل ملفوظ عمل نماید لفظ در لغت پیچیدنست
اینجا چه مناسب دارد وجه مناسب علی الترتیب بیان کرده
میشود بدانکه این وجود موجود در کتم عدم نابود بود بوجه

عالم

عالم نابود بود بوجه معلوم پیدا کشت وجود عالم همیشه
نابود است و وجود معلوم همیشه نابود علم واسطه ایست
درمیان عالم و معلوم وجود معلوم هست نماست و وجود
عالم و وجود عالم عین وجود ست چون وجود معلوم را نیک
نیک نکه کنی وجود عالم است وجود عالم فی نفس الامر اضطرار
وافتقار وحرق والتیام قبول دارد و این وجود عارضست بر
اسماء ولیکن بی این عود بنود نی آن وجود بنود ما هیت
یا بحق سبحانه و تعالی بی خلق ظهور نباشد ظهور بی حق
وجود نبود از روی ظهور عیان خلق نهان حق بود و از
روی بطون حق عیانست و خلق نهان چون از خلق سر کشد
سوی خلق بهتر یابد فتبارک الله احسن الخالقین عیان کشت
بنیاد و نهادت این بنیان الربّ است و سرّی و صفی عین
حسن محامد است بر هر وجهیک بدانی بیابی امّا ماهیت
اصل بدان بدین اشارت ع ه ی ع م ک دق
ب ل ف ک م ن و نوع دیکر
ا ن ا ن ا ن دم م ی ر م ع م



چون سالک عوارادت باطنی خواهد باید که در اخوات قدم
نهد تا حقایق اشیا که در ضمیرا ومسطوریند و بان همدی
اخوت را از اخوت گرفته اند و در اسما اگرچه تضادست
امّا باعتبار اصل اخوت دارند و باعتبار ظهور تجلّیات
مختلفه با هر ابتدای مدقق تا محقّق نشوی حق معرفت بجا
آوردن نتوانی تا تر امعرفت ازل و ابد عیان نگردد حقوق
هر شی بمحل آن رسانیدن مشکل است بدانکه هر مرتبه را مرتبه
معلوم است بتجلی ذات یا بصفات اگر این نباشد طی مراتب
مقامات وتجلّی ذات و صفات هیچ مقربی در نتواند یافت
از ملک تا مرتبه احدیت هر مرتبه موصوف بوصف خاص
خود است بقدر تقید متجلّی میشود بصور مراتب علمیّه و غیبیّه
و در هر مرتبه نه فقد است نه وجود و نه عین است و نه
غیر الاشهادة شهود ورای مرتبه شهادت هیچ مرتبه
حسن غیر غا نیست آن سایر مراتب نسبت عالمست و این نسبت
معلوم هر دو با سما هست نما است در غیب و شهادت هستی مطلق
بیوصف مصمتست حضرت وجود بقابلیت اسماء بمجل و مقادیر

متجلی

متجلّی است و هر شیٔ بصورت اسما سر زده است و بلون ملاحت
وجود منظور است اگر طلعت وجود نباشد نیست هست نما نگردد
و بصفت قابض مقبوض نشود این عارض وجود است بسبب عوارض
اسماء معروض به تجلّیات اسما متجلّی است اگر اسما نباشد معروض
در نمود نبود و اسما هر ان با یکدیگر در تغلیب ابدا اصلا قرار ندارند
و اسما بصورت اشیاء لونی صورت گرفته است و اگر اشیاء
پرده انداز نبود هرگز تجلّیات مختلفه اسما ظاهر نگردد آن بجنس
ملاحت گردان این بوصف عروض سرگردان خردمند اچون
خردمندی بود بودن و بودگی زان دان بود و نابود
همیشه در بودگی او بدان ظاهر او باطن امعدوم را بودگی
دانستن ناسزاست بود را بودگی دریافتن سزاست در جهان
جهانبانی نگر هر کار بار که در کار داری بجز او کار داری نیست
هر کاری و هر فعلی بفعل اسماء جاریست و همگی صفات افعالی
در خلا و ملا در خود اختلاط دارند اما محجوب قولا و فعلا
خود بین است که فاعل نمی بیند اگر فاعل را داند فعل را ببیند
که بعز تصرف متصرف تصرف کجا است ترتیبش در باب نا غلط

سیفتد ان فی هذا الشغل یکون تسعة وتسعون ملاحظة وفی
کل ملاحظة تسعة ابطن بود ونه اسما توقیفی اند هر
اسمی را نه بطن است بطریق ترقی وتنزل ازین ایمائی در یابد
که ذات حق سبحانه وتعالی است را نه صفات ذاتی اند در
میان نه یکی در تنوع عظمت دیگر بجمال کبریا چون ایشان شامل
این هفت متنوع نشوند اگر این هفت نبوند صفات دیگر ظهور
ظاهر نکردند درینجا اشارت ناظر باش علی وجه التحقیق س
رح ع ق م ک ب س   هر شبی از سرادقات عزة سر بر تند
فعلی وانفعالی چون سالک مجذوب باشد بهبوط وصعود
باناری از خلوتگاه او شود هر نوع که در دیار عیان باشد
بشناسد بقطع الاشارات چون مجذوب سالک باشد حال
سالک اول بتمامی بر وی صادق آید ورای آن در احوال مح
باشد و در انفعال مدقق وچون مجذوب مجرد باشد
اسماء انفعالی را که در ضمن وجود مطلق تصور کند هر ان هر چه
در نظر آید کل شیء هالک الا وجهه روی نماید چون سالک
مجرد باشد در یابد اسماء صفات ذاتی وانفعالی بود واورا

بسبب

بسبب آن مغفرة روزی گردد هر صفت انفعالی را که صفت ذاتی
اقرب باید آن را مبدا سازد با ترتیب هفت صفات مذکوره
درین ذکر طوری متفکر شود که ذاکر مذکور گردد ومذکور
ذاکر باز جانی قدم نهد نه ذاکر ماند نه مذکور الله احد الله
الصمد اشتها دحال او گردد شغل احوات بسیط ح ن ا ق ح و ح
ق ظ ب ع ر ن ب ب چون خالا در
اخوات مرتو ظاهر آمد یعنی اسیا که هستی روی نمود کما
ینبغی از هستی تراشیده سازد آنکه درین شغل قدم نهد اگر بعضی
واردات ملکوتی درین در آید یقین داند که مرتد و زندیق
گردید چه خلوت در انجمن یکی ذات بود دست و بهره نمودن
اشارت این حروف اینجا باضافت ذات است اینجا بعبارت
عین بدیده بصیرت باید دریافت عین بعین عیان است عینی
بعین ناظر و منظور است شاهد و مشهود بعین مشاهد باید
کرد خلوت در انجمن امنیت ح ا ظ ر ن ش   هر گاه در حال
خود شوقی یابد که گاه و بیگاه ترقی وتنزل بر اطوار خویش +
لازم دارد و متعلقات هفتگانه را در پنج مراتب نگران بود

از هفتگانه هفت صفات ذاتی مراد اند و افعالی در تحت
آن هرچه ازین نشان سر زند تا اسم و رسم هر مرتبه را
بمرتبه آن شی عیان پیند و هرچه از اسم و رسم خیزد بهمان
دستور در هر مرتبه نظم مسازد عکس این آن عکس آن این اگر سالک
باین عنوان کامل بگردد یقین داند که در مرتبه او نقصان
مراتب خمس انیست ه ل ج م ن چون صوفی بصافی دل
رسید جمله جهان اصفا دید در هیچ مرتبه زنگار زیانکار
بیدا و پنهان نیست عین و عکس عین در عین این عیانست
آن شاهد در تحت این مشهود مشاهده میکند این در تحت
آن محواست این رب دوجست آن رب الارباب این را
باید که بهر باب دوام خیال با خیال دارد تا خیر حال یا بسر
و علانیه بوین اشارت هوشیار یابد که انیست ر ر د
وقتی که سالک طی مقامات بکند جذبه کرده باشد بعد
انجام آغاز کار اختیار و از سه طریق راس انجام دهد اگر
چه مراتب بکند جذبه ترقی کرده بود باز آن مراتب را بطریق
سلوک دریابد تا در هیچ منزلی بی وقوف نبود و دو غلط بنقلد

ویجل

دو حت

وقتی که سالک طی
مقامات بکند
جذبه کرده
باشد

ویجل و مقادیر مراتب را قرار دهد انیست
ب ا ص م م م م م م
ای سالک مالک چون ملک جاوید یافتی هوشیار باش
باش تا بیدادی و غفلت در مملکت بنوده باشد در کار
خانه دل نظر دار هر این کمال هوشیاریست که یاغی در بلاد
شاه نباشد بهوشیاری اداب باطنی هوشیار باش ت
و ت ا م م م م م م م ای محقق راه هر دمی و قدمی در فکر
آگاه باش بدانکه عالم در علم است و علم قائم بذات علیم چون
بعلوم تعلق گرفت عالم در وجود آمد این معلوم در علم و علم
قائم بذات ازین معنی لطیف الالطف باشد هنوز عالم
در علمست و علم بعالم این شهود بهستی وجود عارضست آن
معروض بجود مستقیم علم این معلوم علم عالمست عالم و معلو
و علم در یک قبیله بین هرگاه که این فکر در دل قرار یابد انکه
دم در قدم و سفر در وطن حاصل گردد که آئینه عالم معلوم
و آئینه معلوم عالم عالم و معلوم در آئینه علم حسن نظر و
نما است ع ع م ای سالک راه آگاه باش که روندگان

ره بر طریق‌اند یکی اهل شریعت دوم اهل طریقت سیوم اهل
حقیقت سالک شریعت در حسن مجانا است بامر مامور
و در دل قرار دارد بدو وجود اما اعتقاد لا تتحرک ذره
الا باذن الله است وخود را در فعل مختار داند سالک
طریقت مواجه بهرد و وجه دارد ظاهرا و باطنا ظاهرا با
حکام شرع باطنا بغیر فاعل حقیقی حقیقتی دیگر در نظر ندارد
قل کل من الله عند الله از خودی اختیار رهت سالک حقیقت
از کمان هستی بکمانست تبقدیر و تسلیم میکند دهر نوع
که کردانده میگردانند میگردد از شعور بشری اثری نه کل شیء
هالک الا وجهه فارغ است از اختیار بی‌اختیارست بی‌اختیاره
بتصور و تصدیق بدان و بران عامل باش که ذات در مرتبه
جمع بتجلی اسما مستورست بحکم عرفت ربی بربی دریافتن
آن دستورست آنچه در مرتبه جمع نهانست در جمع الجمع
عین عیانست وانچه از جمع الجمع تقیدست در احدیه مطلقه
اطلاقست ازین معنی هرسه مراتب مرتبط اند از مرشد
کامل وضع شغل دریابد سیر الی الله سیر مع الله سیر فی الله
شکل

شکل اول روندهٔ طریقت را شرطست که صفحهٔ قلب را از غبار
غیر و صحبت اغیار پاک دارد بی غل و غش و در ذکر کلمهٔ طیبه
که توحید صرفست مشغول باشد و در طی مراتب بهر مرتبه
معنی کلمه طیبه را ملاحظه کند بمناسب منزل درین غلط
نکند چون تلوین باشد نفی الوان کند چون در تمکین
بود یکی را ورای یکی نه بیند بصورت و معنی تا معاینه حال
او در غیب و شهادت علی السویه باشد زیرا چه نفی و اثبات
بی تشبیه و تعطیل نیست اما درین مقام نه تشبیه را گذر
نه تعطیل را نظر تجلی ذات بذاتست چنانچه میگویند
اذ تجلی الله و یتجلی لذاته بذاته فی ذاته من ذاته الی ذاته
علی ذاته محال لمن کور حاصل نشود تا آنکه از شرک جلی و خفی خلاص
نیابد که در شریعت دو معبود و در طریقت دو موجود و در
طریقت یک وجود دانستن و در حقیقت الحقیقت یاد
وجود شد نه کفرست کما روی عن النبی ع‌م الشرک فی امتی
اخفی الی اخره و این دست ندهد بی طهارت طریقه یعنی بکلمهٔ
طیبه که صمصام حقست قطع ماسوی کند تا بکام رسد و

از خودی خود کمنام کردد مبارزی غیب وشهادت جز
این صمصام نیست درین دیار هرچه اعتبار باشد از عین دو
سازد ودران دیار انچه عبار غیر که افرایت من اتخذ الهه
هویه بود براندازد وطریق معارج مراتب را مطلع کردد
نخستین از تیغ لا سایر بطلان را نفی کرداند واثبات سازد
واجب الوجود را چون این وقت همه اوقات قرار یابد فکر دیکر
پیش کیرد سیف لا را ابداع رود ایک رو بدبنیاد دیکر بعقبی
زند بیکدم هردو را نفی کرداند واثبات سازد ثابت کند
وجود صمد را چون این حال برو مستولی شود قدم بیشتر
نهد تیغ لا را حوالة تعین کند هرچه در نظر آید از انفی
کند وثابت سازد عین را در هردمی همدم باین فکر باشد
تا جمله جهان از نظر نابدید کردند عین عیان عین سالك
ظاهر بود وقتیکه بوقت مذکور مستعد ومکمل شود در
هرمرتبه دیکر صعود کند انچه در عین نفی بود عین او اثبات
کرداند چه ثابت وچه مثبت عین واحد باصل خود اند نه
بغیر وبوحدت ظاهر آمدند باحدیت مقید کشتند تجلیات

مثل

مثل نیست چنانچه در حضرت ذات لیس کمثله در تقیید واطلاق
علی السویه است از نتیجه معلوم کند نفی فی النفی اثبات فی الاثبات
فالنفی عین الاثبات شکل اینست

شکل ثانی ای طالب صادق راه صدق کرفته در افعال
حمیده واثق شو تا ترا معرفت جمله جهان حاصل کردد در
اطوار هر طور بدان تا انکه عارف بالله وبالنفس وبالذات
نبود محقق نشود وباصل اصل واصل نکردد عرفان بالله عرفان
دین است که ان الدین عند الله الاسلام عرفان بنفس عرفان
خویش است من عرف نفسه فقد عرف ربه عرفان بذات
عرفان عالم است اینما تولوا فثم وجه الله اشارتیست غامض
وعبارتی موجز اکر بفهمی بفهم هیچ اشارتی در شان او شایان
نیست بی اشارت انشان دادن ممکن نیست وبی معرفت بودن
بهیچ وجهی موجه نیست وکس خبر ندارد که حکمت حکیم معلوم چیست
سررشته ما که اغشته هرسه یکی اند ویا یکی بیکی هیچ یکی اند را

شایان
حمدلی وثنالی افعال الاراده
ثابت محکم اول
ثابت ومحکم
۲ معتبر
اولان
شمابفهم
واکلاشلمز مغلق ومبهم
۱۰ ایجاز اختصار

درین ره نیست که داند ای اهل نظر بدیده بصیرت نگر ذات
منزه لا بدایت ولا نهایت است چون نداند دیگ وجود
است غایتش قلب او عین نقد آمد هر که درین گنجید و سنجید
سودا ء نقد یافت هر که نگنجید و نسنجید ناسفته رفت کره
عرش تا فرش دل وجود مطلق است افلاک پرده‌ها نار و هوا و
فواد آب و خاک سویدا است خواطر موالید ثلاثه که با یکدیگر
می‌نمایند این تمام کره وجود روح الامین است و آنکه وارد است
فی السر انا ان انسانست انسان قلب روح الامین است یافت
دریافت او را ازین دوست آید و رفتار و صورت انسانست
بهر اجزا ظاهر بباطن و اجزا باطن بظاهر روح الامین را
روح اعظم نیز میگویند تفصیل تمام مراتب در مرتبه جامع
جمع گشت این کره از سر تا پا یک شود تا عقد معرفت محکم کرد قلب
روح الامین را قالب انسان نام داشته از روی مردمک
چشم که بسایر صفات متجلی و متحلی است انسان انیس مونس خلوت
خانه خاص است خلق آدم علی صورته عین اختصاص است باین
آنست گرفته و گفته فتبارک الله احسن الخالقین دوست داشت

وبرداشت

٤٢

وبرداشت از روی صورت و معنی از روی صورت کره عرش
عالم کبیر است این صغیر از روی معنی انسان عالم کبیر است آن
صغیر خلاصه خالص عالم انسانست الانسان بنیان الرب
بنیاد و نهاد برین نهاده اند از آن روی ظهور است و ازین
روی بطون تا هر کسی شناختن نتواند ان فی جسد ابن آدم لمضغة
وفی المضغة فواد وفی الفواد ضمیر وفی الضمیر سر وفی السر انا سر مرتبه
وحدت و تعین و تجلی ذات است این عمر غامض بغیر عشق
حل نگردد انسان بهر دو وجه مواجه ذات است و مرکز سایر
صفات انسان چراغ عالم طافحه است ذات سراجست و انسان
طافحه سویدا هر دو در سویدا نگر یا سود سواد الوجه فی
الدارین دست آید دل یک قطره را اگر بر شکافی برون آید از و
صد بحر صفا فی تعریف قلب تشنو عونه آبگینه کانها کوکب
دری افروخته و دریافت آن نیز بدان آبگینه با بکینه کند
ضم درون دیده بان باشد قدم بر قدم چون قدم ترک
نیابد مجال خود را مطلقا نیابد مثال هر چه از تو بتو بر آید
بوقلمون رنگ همه بوقلمون باشد رنگ را بنود آهنگ

آیینه هزاران آهنگ رنگ گیرد بی رنگی رنگ رنگ و خود
بی رنگ بود در تقیید هر رنگ درین شکل ملاحظه باید کرد
اینست

صحیح ابیاض

٩ ١ ١ ١ فصل وافی صحیح
٢ ١ ١ ١
١ ٩ ٣ ٦ ١ کان نو فضل
٩ ١ ١ ١ فضای طاهر
٩ ٩ ١ ١ ١
٢ ١ ٥ ٥ ٦ دوست
١ ١ ١ ٩ ٢ ٤ ٦ ٦
١ ١ ٣ ١

شکل سیوم هرگاه که سالک از قید تقلید و تحقیق گذشته
باشد در وسط هر دو ساحل صورت گیرد صورتی که آغاز و
انجام نماست تجلیات مختلفه یکرنگی را بیکرنگی محو نماید
درین اسرار الهی است و مصالح پادشاهی هر یکی در گمان خود

او

او همان چندان حسن تفاوت که در قید وجود است تحلیل اسماء
که با یکدیگر اندراج و اندماج دارند و وقتی که دو آینه با یکدیگر
برابر آیند عکس یکی در یکی کثرة نماند اما در هر یکی یکیست این
شهود عین وجود است ابد و ازل درین شهود است هر صورتی
صورت هر ذاتی ذات و هر صفتی صفت اوست هر شیئی را که در شهادت
یابی بانقلاب بشناس تا تیک نماند اختلاف و خلاف از سر تو بیرون
رود در ربط ذات و صفات در سرادقات عزة مستور است این
بیعلمی تست تا انکه اندماج اسما برهم تر دست در جام صورت
شراب با به وحده بنوش تا از خود نگردی مدهوش شکل اینست

دیگر اگر دانندهٔ اسرار غیب و بینندهٔ الوان محبت و جویندهٔ ارباب باطن
و خواهندهٔ رموز غامض هستی پس رنگارنگ را از آینه
دل بردار و مشاهدهٔ تلوین و تمکین را بعین آینه معاینه کن
و از چون و چرا بگذر و بیچون را بشناس ازل و ابد را در یک سبد بی بینند

که بینائی است واگر نه بینوائی مبداء ظهور بدان که ظاهر و
باطن ازین اشاره سر زد سخ ش ق بیانش بشنو مراد از غین
عین عین ذاتست وان شین شرب خلاصه خاص است واز قاف
قدم که وظیفه ذاتست سر مکنون که در عین وفاست بادلت
ذات شوق شغب برانگیخت واز هر دندانه یکدانه نشان آورد
عشق معنی بود هر دانه نسبتی داشت عاشق و معشوق و عشق برداخت
و در خود داوری در او یزی داشتند رنگ آمیزی یافتند و در
عین لطافت آراستند که این بحقیقت اصل است و آن هر دو
با هستی فرع چون ظاهر بکمال آرایش آراید هر مظهر حسن عیان نماید
زیرا که تجلیات صفات بر معلومات بی تکرارست و هر یک
مخزن اسرارست و هر که در این خزائن بمفتاح عرفان نکشاد گنج
اسرار دست نیاورد عارف نگشت موبد محجوب ماند البته
سالک راه را شرطست که در بند نفس پای بند نباشد تا آن
هر بند را ذکر در این حال دست ندهد تا در شغل گنج الاسرار
مواظبت نماید و چون مواظبت نماید در اندک مدت ما
هیت تمام مظاهر روشن خواهد شد بعنایة الله تعالی که حق

سبحا

سبحانه و تعالی مالک الملک و عالم الغیب والشهاده است سر
او علانیه و بقدرت خویش قدعیت اشارت حروف اینست
ب اص ح م ع س ق د ق ح ن ش دیگر کسی که چندان
اشغال سابق کرده (حاصل) باشد در مشجر توحید عمل نماید در آن تحقیق
مراتب شهود و وجود است اجمالا و درین تحقیق وجود و شهود است
تفصیلا اما هیت وجود و شهود علی التفصیل بیان کرده می آید
تا هیچ اهل کشف در غلط آ خطا نافتد و بدیده بصیرت دریابد
و بدل صفا و جان قبول کند که حضرت هستی مطلق را بهیچ وصف
تقید نیست جز اطلاق اما در آن هستی نهادیست که قابلیت
شیون اعیان دارد و هر شیون بتقید معلوم است در علم
ولیکن هیچ یکی نه وقوف علم دارد نه قید معلوم نه فقد است
و نه شهود از ذات احدیت اما حقیقت انسانی مراتب الهی اند
و از حقیقت انسانی تا مرکز مراتب کونی آن در قید وجود است
این در تلوین شهود و حقیقت انسانی آن هر دو را شامل است
اما مدار ظهور بر مرکز است اگر مرکز نبودی هیچ یکی از یکی
ممتاز و نمایان نگشتی بلکه ظهور نمی شدی از جانب غیب عالم

۲ شغلی و ماهیتی و حالتی

ملکوت بجانب شهادت عالم ملک هر گاه که حضرت رب الارباب
خواهد که شیء را وجود بخشد در مرکز مراتب غیب و شهادت
که با یکدیگر نزدیک اند باستعداد آن شیء یکدیگر میشوند و صورت
ارتسام حاصل میکند و هر یکی بمراتب خود قرار میگیرند از مرتبه
بدایة تا نهایت در مرتبه جمع معنی اهلیت ذات و صفات
در هر صورت ظاهر گردد تجلی اکمل و اتم در اینجا تمام است اگر
تعین مراتب بود اجمالا و تفصیلا تعین کرده شد حالا حقیقت
روح و ماهیت جسم دریاب تا در سیرت سلوک غلط نیفتد
واقف شو شیون اعیان که در مرتبه ذات اند انها حقیقت
صفات است چون از مرتبه وحدت تنزل نمودند در مجمع انوار
واحدیت که مرتبه جمعیت است رسیدند و هر یکی بعلوم علمی
مقید گشتند که انرا صور علمیه گویند چون از انجا تنزل کنند
در مقام الطف رسند در اینجا ایشان ارواح مجرده گویند
درین مرتبه بشعور وجود خود موصوف میگردند چون
از مرتبه ارواح مجرده در عالم لطیف تنزل کند که انرا امثال و
خیال منفصله خوانند ایشانرا درین مرتبه وجود بصور

مرکبات

خاصه و آماده اولمق و مناسبت

لیاقت

حرف یقماق

دلمك

مرکبات لطیفه حاصل گردد اما خرق و التیام تجزی و
تبعیض قبول ندارند ازین مرتبه تا مرکز خاک هر جا زنهاد
اصلی با نقلاب بکمال صورت گیرد ظاهر جسد گویند باطن
روح الا له الخلق و الامر و روح در عالم مجرد بیک حیز
منحصر نیست از حالات روشن خواهد شد و انکه روح با جسم
تعلق دارد آن روح جوهری لطیف نورانی منور بنور سبحانی
مجرد از ترکیب جسمانی و جسم باعتبار ترکیب عناصر اربع که وجود
خارجی از وست و بر هیئت خاص عارض است و روح عین هیکل
جسم دارد و جسم صورت روح و روح عین وجود است دلق
صورت خلق انچه واقع حال روح و جسم بود بیان افتاد
حالا اطوار سالک دریابد بطریق سیر سلوک چون رونده
در تزکیه و تصفیه قدم نهاد الوان مکاشفات فوق
الحد در نظر می آید انچه در عالم خلوت است سالک بصورت آن
همرنگ میگردد و میگذرد خواه جسم علوی باشد خواه سفلی
تا نهایت کونی این واقعات می بیند انچه ماهیات تجلیات
بود در قلم آمد حالا صفت سالک دریاب سالک دو نوعست

لوم و ذم اولمق
لوم و ذم قبول ایتمك

یکی بتعلیم خود هر مرتبه را طی کرده در آخر مرتبه معیّت حاصل
میکند چون آن سالک از بند حبس خلاص یابد با خلاص
سیر سلوک این ابدالآباد بتعلیم بود درین هیچ تردد نیست
صار العبد فانیا بالحقّ باقیا ترقی و تنزل آن بتعلیم معیّت است
سالک دوم چون ترقی کند آنچه مراتب تنزل اند در حالت
عروج آن مراتب در خود یابد و هیچ مرتبه سوی موجود
نباشد در انتهاء منتهاء تعین سالک فانی گردد صار العبد
فانیا والحق باقیا هر سالک که باین درجه رسد ازلاً و ابداً
او را ترقی و تنزل نباشد چون این چنین سالک کسی خیر
و شرّ اندیشید مراد او باو عاید گردد سالک را از ان شر
آگاهش نه و تصرف این سالک همیشگی بود دنیا او بود و آداب
این شغل بیش اند بعضی ابیاتی افتاد باقی از عمل روشن
خواهد شد وضع مشغولی از مرشد دریابد مشجر توحید است

ظ ط شاهد ظ ط

چون

چون رونده از اذکار و اشغال بر گذرد و قدم فراتر نهد
باید کردن ذکر ارکان ثمانیه عمل نماید این ذکر کلید مخازن
معارف است هر چه خزائن معرفت و اسرار وحدت که در
اشغال سابق حاصل شدند و آنچه مستور ماندند بعمل
این ذکر قرار گیرند و ظاهر گردند و واردات بی نهایات و
مکاشفات بیغایت روی نماید و درین ذکر رنگی کی از ارکان
فوت شدن ندهد اگر سود ثیاب لا یفتح نخستین هشت
ارکان را مجل آن قرار دهد یکی را از تحت بر آرد باقی را بهمان
رشته اغشته دارد بقوّت تا فوق رساند اما امتیاز یکی
از یکی بود هر یکی یکی نماند اگر در عین ندا و هو خطره سر زند
از امّهات سبع آن خطره را سر زند باز بعنوان مذکور
چنانچه مشغول بود همچنان عامل باشد و از انتهاء دم
سه کشش پی در پی کشد و نفس نفیس را بهیچ جائی راه ندهد
چون مقداری از شعور بیشعور گردد ذوق فنا چشد
از آنجا نفس را ایدّ ریجا گذارد تا در تحت رسد درینجا
هر صفت ذاتی که سر زند ملاحظه نماید چون از انجا تنزل شود

بصفات افعال هوشیاری نماید ودر ظاهر و باطن بی تصرف
متصرف نکردد باز بهمین دستور ذکر مذکور را مواظبت
نماید بعد فجر تا چاشت و بعد از مغرب و بعد از تهجد هرچه
میسر آید عمل نماید چون وقت سرما باشد بیشتر عمل
این ذکر لازم کیرد و در هوای دیکر بقدر طاقت اکر تحت
و فوق بجا آوردن نتواند بحرف و صوت مواظبت نماید
تا ثمرات ظاهر اسر من اسرار الله تعالی لا یدرکه
الا العارف الکامل فافهم برزخ ذات و صفات و شد و مد و
تحت فوق می نماید طالبانرا کل نفس ذوق و شوق ب ا
ص م ت ش م و هرکاه کرسا اللا زوار ذات این
ذکر بر کذرد وازهمه بیرنکی خواهد اشغالی که بعد این
ذکر مسطور اند همه را درین کشد بحکم محاربه صغری یا
کبری اکر ملاحظه را بهشت کشش کشد صغری کویند و اکر
بعدد ارقام اسم ذات کشد کبری باشد دیکر اکر اسمی از
اسماء حسنی را بعدد حروف آن اسم را کشد کبری نامند و هم
لطیفه غیبی مذکور است چون در هر نفس یکبار ذکر کویند
این

این محاربه صغری است و اکر در یکدم صد بار یا دویست
یا زده کفته شود کبری است سند کشیدن انیست

سند صفات ذاتی

ط اص س دق ح ن ش ط

ب اص ب د ق ن ش
ب اص غ دق ح ن ش
ب اص ک دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص ف دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش

سند اسماء تقدیسی

ط اص ق دق ح ن ش ط
ب اص س دق ح ن ش
ب اص دق ح ن ش
ب اص س دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش

ب ا ص ل دق ح ن ش

سند اسماء تنزیهی

ب ا ص ع دق خ ن ش

ب ا ص ک دق ح ن ش

ب ا ص ج دق ح ن ش

ب ا ص ج دق ح ن ش

ب ا ص ع دق ح ن ش

ب ا ص و د ق ح ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش

سند اسماء ازلی وابدی معاً

ط ا ص ا و دق خ ن ش

ب ا ص اا دق ح ن ش

ب ا ص ب ظ دق ح ن ش

ب ا ص ق ب دق ح ن ش

سند اسماء سلبی

ب ا ص ح دق ح ن ش

ب اص

ب ا ص ع دق ح ن ش

ب ا ص ں دق ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش

ب ا ص ق دق ح ن ش

ب ا ص ع دق ح ن ش

سند اسماء ثبوتی

طط ا ص م دق ح ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش

ب ا ص خ دق ح ن ش

ب ا ص ب دق ح ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش

ب ا ص ع دق ح ن ش

ب ا ص ق دق ح ن ش

ب ا ص و دق ح ن ش

ب ا ص ں دق ح ن ش

باصن دق ح ن ش
باص ق دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص خ دق ح ن ش
ب اص ردق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص ع دق ح ن ش
ب اص ش دق ح ن ش
ب اص خ دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص غ دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص ک دق ح ن ش

باص د

باص ر دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ودق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص و دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص ش دق ح ن ش
ب اص دق ح ن ش
ب اص ودق ح ن ش
ب اص ودق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش

ب اص م دق ح ن ش
ب اص م و دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص و دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص ت دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ع دق ح ن ش
ب اص ر دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ر دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص م دق ح ن ش
ب اص ض : دق ح ن ش

ب اص ن

ب اص ن دق ح ن ش
ب اص ن دق ح ن ش
ب اص ر دق ح ن ش
ب اص ه دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص ر دق ح ن ش
ب اص ص دق ح ن ش

سنبل ملفوف

ب اص ع ی دق ح ن ش
ب اص ع م دق ح ن ش
ب اص ک ر دق ح ن ش
ب اص ق ب دق ح ن ش
ب اص ل ف دق ح ن ش
ب اص ک م دق ح ن ش
ب اص ن ر دق ح ن ش

نوع دیگر

بطط اص ان دق ح ن ش
سـ د م م م
ب اص ان دق ح ن ش
ب اص ان دق ح ن ش
ب اص ذم دق ح ن ش
ب اص ى دق ح ن ش
ب اص دم دق ح ن ش
ب اص ع م دق ح ن ش

سلا خوات

بطط اص ق دق ح ن ش
ش د م م م
ب اص و دق ح ن ش
ب اص ح دق ح ن ش
ب اص ق دق ح ن ش
ب اص ظ دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص ع دق ح ن ش
ب اص ر دق ح ن ش

ب اص ن دق ح ن ش
ب اص ه دق ح ن ش
ب اص ب دق ح ن ش
ب اص دق ح ن ش

چون صوفی وقت خواهد که علی وجه
التفصیل تمام مراتب را طی کند و در اثناء آن
عمل استیلاء هستی بر وچنان غالب شود که اصول و
فصول تمیز نتوا کند همچو هباء منبثا حال او شوند
نه در ان عالم کذری و نه درین عالم تمام مراتب
الهیّت و کونیت بیش او کمان باشد وانکمان کمی خود
جمله واقعات را کمان برد که واقع کما نست باید که
درین وقت عمل اجمال تجلیّات اختیار کند تا بهوش
یاری حال خود رسد جرا که الوان این شغل بیک
عنوان نیست بدین سبب هیچ یکی بر یکی غلبه کردن نمی
تواند و مراتب غیب و شهادت در اعیان عین عیان
بیند علی وجه التحقیق و فنون جنون از سر او بیرون

رود چنانچه تعینا ست همچنان بالیقین در نظر او
آید بصفت ما زاغ البصر و ما طغی متصف گردد

ط اص م ق س دق ح ن ش

س و م م

ب اص مم ع دق ح ن ش

ب اص ح م ح دق ح ن ش

ب اص ب م غ دق ح ن ش

ب اص ق و ن دق ح ن ش

ب اص ط غ ق دق ح ن ش

ب اص ب خ ر دق ح ن ش

ب اص م م س دق ح ن ش

ب اص ب ح ع دق ح ن ش

ب اص خ ح دق ح ن ش

ب اص غ غ ش دق ح ن ش

ب اص ك ع دق ح ن ش

ب اص م ح خ دق ح ن ش

ب اص ل م دق ح ن ش

ب اص و ح و دق ح ن ش

ب اص م ب ش دق ح ن ش

ب اص ح وق دق ح ن ش

ب اص م وح دق ح ن ش

ب اص مم م دق ح ن ش

ب اص مم ح دق ح ن ش

ب اص ق وم دق ح ن ش

ب اص و اص دق ح ن ش

ب اص ق مم دق ح ن ش

ب اص م ۱۲ دق ح ن ش

ب اص ط ب ودق ح ن ش

ب اص م ب ق دق ح ن ش

ب اص مم ع دق ح ن ش

ب اص م ب دق ح ن ش

ب اص م ح غ دق ح ن ش

ب اص مم م دق ح ن ش

ب اص ض ن ن دق ح ن ش

ب اص ه ب ب دق ح ن ش

بطي اص و رص دق ح ن ش

ای محقق ره مدقق باش اسماء صفات را بوجه جلال

وجمال ومشترك درياب وسائر جلالی را بمرتبه جلالی

تصوّر کن وحالات آن را مشاهده سان که تمام جلالی

در مرتبه جلال کاشف اند وذات منکشف چه هر صفت

هیچ شیٔ قبول ندارد الا الواحد القهار اما انتو عزة او

حجاب است این را رفع کردن نتوانند دايم الاوقات

ازین طرف ثبوت ازان طرف سقوط وسائر جمالی را

در مرتبه جمال در یا بد چه ذات در حجاب جمال محجب

حسن وملاحت تلوین هر ان الوان دیگر مینمایند ازان

طرف مشاهده ازین طرف معاینه خلق وحق هر لحظه

خواهان نند که از تلوین بر آیند ودر تمکین باشند

ولیکن عشق شور انگیز ست که نمیگذارد هرگاه که از اینها

گذرد سائر اسماء مشترك را در اسم ذات ملاحظه

کند

کند که انجا جمع وتفرقه برابرست جمع در ذات وتفرقه در

صفات یکطرف او غیب است دیگر شهادت اسماء مذکور

حکم اعراف دارند از هر دو اثری وبر هر یکی نظری در هیچ

یکی گذری نه این مقام مقربان حضرتست هر مقربی که

باین مرتبه رسد خاص وعام را لازمست که او را بامامت

قبول کنند چنانچه در حقّ اهل ولایت کلام قدسی

واردست یا اهل الولایت من انکر عن قربك بقربی

فقد کفر

اسماء جلالی

بظ اص ع زبر دق ح ن ش

ب اص ج بار دق ح ن ش

ب اص م تکر دق ح ن ش

ب اص ق ادر دق ح ن ش

ب اص ق ابض دق ح ن ش

ب اص خ اقط دق ح ن ش

ب اص م ذل دق ح ن ش

ب اص ع ی دق ح ن ش

ب اص ك بیر دق ح ن ش
ب اص ج لیل دق ح ن ش
ب اص ق وی دق ح ن ش
ب اص م تین دق ح ن ش
ب اص م بدی دق ح ن ش
ب اص م عبد دق ح ن ش
ب اص ق ادر دق ح ن ش
ب اص م قتدر دق ح ن ش
ب اص م نتقم دق ح ن ش
ب اص ذ الجلال . دق ح ن ش
ب اص م وط دق ح ن ش
ب اص م انع دق ح ن ش
ب اص ض ار دق ح ن ش
ب اص و ارث دق ح ن ش

اسماء جلالی

ب اص رحمن دق ح ن ش

ب اص رحیم دق ح ن ش
ب اص س لام دق ح ن ش
ب اص م ومن دق ح ن ش
ب اص م هیمن دق ح ن ش
ب اص ب اری دق ح ن ش
ب اص غ فور دق ح ن ش
ب اص وهاب دق ح ن ش
ب اص رزاق دق ح ن ش
ب اص ف تاح دق ح ن ش
ب اص ب اسط . دق ح ن ش
ب اص رافع دق ح ن ش
ب اص م عز دق ح ن ش
ب اص ل طیف دق ح ن ش
ب اص ح لیم دق ح ن ش
ب اص غ فور دق ح ن ش
ب اص ش کور دق ح ن ش

ب اص حفيظ دق ح ن ش
ب اص كريم دق ح ن ش
ب اص واسع دق ح ن ش
ب اص حكيم دق ح ن ش
ب اص ودود دق ح ن ش
ب اص ولي دق ح ن ش
ب اص وكيل دق ح ن ش
ب اص حميد دق ح ن ش
ب اص محيي دق ح ن ش
ب اص حلم دق ح ن ش
ب اص قيوم دق ح ن ش
ب اص ماجد دق ح ن ش
ب اص صمد دق ح ن ش
ب اص بز دق ح ن ش
ب اص توب دق ح ن ش
ب اص عفو دق ح ن ش

ب اص

ب اص وارث دق ح ن ش
ب اص مغني دق ح ن ش
ب اص معطي دق ح ن ش
ب اص نافع دق ح ن ش
ب اص نور دق ح ن ش
ب اص هادي دق ح ن ش
ب اص باقي دق ح ن ش
ب اص صبور دق ح ن ش

اسماء مشترك

ب اص ملك دق ح ن ش
ب اص خالق دق ح ن ش
ب اص قدوس دق ح ن ش
ب اص معبود دق ح ن ش
ب اص عليم دق ح ن ش
ب اص سميع دق ح ن ش
ب اص بصير دق ح ن ش

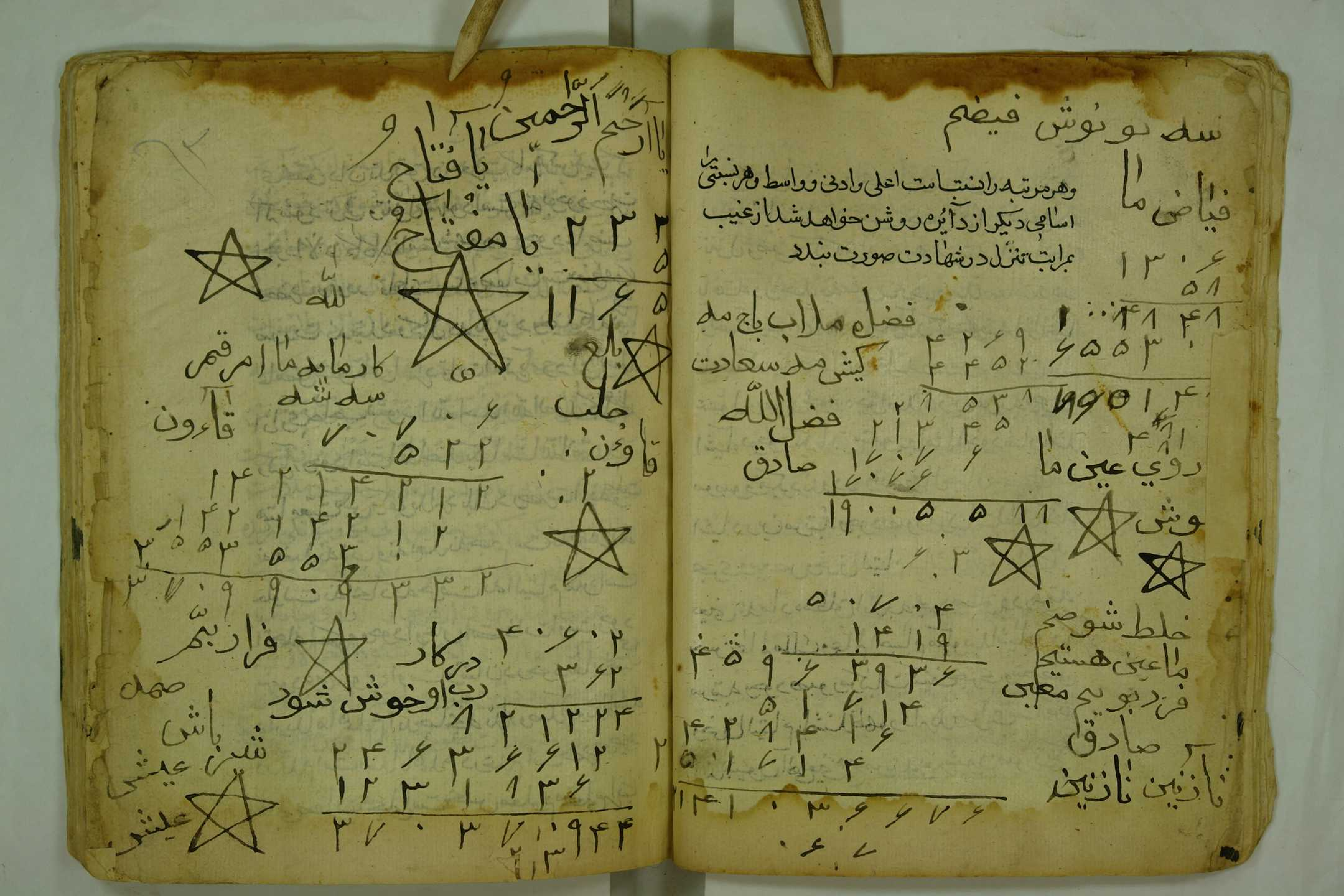
ب اص حکم دق ح ن ش
ب اص عدل دق ح ن ش
ب اص خبیر دق ح ن ش
ب اص عظیم دق ح ن ش
ب اص مقیت دق ح ن ش
ب اص حسیب دق ح ن ش
ب اص رب دق ح ن ش
ب اص مجیب دق ح ن ش
ب اص باعث دق ح ن ش
ب اص شهید دق ح ن ش
ب اص حق دق ح ن ش
ب اص محصی دق ح ن ش
ب اص واحد دق ح ن ش
ب اص احد دق ح ن ش
ب اص مقدم دق ح ن ش
ب اص مؤخر دق ح ن ش

ب اص اول دق ح ن ش
ب اص اخر دق ح ن ش
ب اص ظاهر دق ح ن ش
ب اص باطن دق ح ن ش
ب اص والی دق ح ن ش
ب اص متعالی دق ح ن ش
ب اص مالک الملک دق ح ن ش
ب اص اکرم دق ح ن ش
ب اص جامع دق ح ن ش
ب اص غنی دق ح ن ش
ب اص بدیع دق ح ن ش
ب اص رشید دق ح ن ش

چون سالک از اشغال مذکوره برگذرد بعده
و وعین مشغولی نماید که نهایت کار صوفی درین
شغل است الصوفی فی هو الله درین مقام گفته اند
که حالا در غیب و شهادت علی السویه است کل شیء هالک

الا وجهه وصف وجود اوست اینما تولوا فثم وجه الله
مشاهده شهود اوست در تجلی اسم ستار عین عین یابد
در ظهور نور عین عیان غایب اما درین مقام
خود را از عالم معلومات نگاه دارد چون دخود
رود از حضور بی حضور باشد چون در شهود آید
بی شهود بود همان مقدار حاضر وقت بود که شعو
علی سر نزیدنا العلم حجاب الله الاکبر درین مقام
گفته اند چه علمی معلوم نیست این منزل سادگی
و آزادگی است هر سالک که از مراتب گذشته و برتر
از کائنات قدم نهاده دیده بصیرت همه درویشان
پای آن درویش باشد چنانچه درویش بی خویش
میگوید قدمی علی بصیرة کل اولیاء زمانی ازین
پیش اخبار این جماعت در لسان نمیگنجد ع
ای محقق راه گاه و بیگاه در فکر مبداء و معاد طریق
ترقی و تنزل هوشدار که مرتبه غیب از غیب و
عزیت در بسته بود ناگاه مفتاح عشق بدو رسید
در کنج

در کنج مخفی باز گشت و آنچه شیون الهی بودند تغیر
و تعین یافتند بلا شعور و حضور همان شیون در
تنزل وصفی دیگر گرفته و در هر مرتبه نامی علاحده
یافته در احدیت شیون و در وحدت صفات و در
واحدیت اسماء الهی و صور آن که صوفیه انرا اعیان
ثابته گویند و حکما صور علمیه و در مرتبه ارواح عالم
عقول و نفوس مجرده خوانند درین مرتبه وجود
اشیاء بوجودیکه بآن شعور و امثال خود شان باشد
موصوف میگردند و در مرتبه مثال الخیال المنفصله مانند
اشیا درین مرتبه وجود بصور مرکبات لطیفه که قابل
تجزی و تبعض و خرق و التیام نباشد ظهور دارند
یعنی نه ماده مطلق اند نه مجرد مطلق و در مرتبه
حس عالم ملک و عالم اجسام میگویند اشیا درین
مرتبه وجود بصور مرکبات کثیف تجزی و تبعیض
و خرق و التیام باشد ظهور دارند و مراتب سته مربوط
الله بشیون الهی یعنی هیچ مرتبه بغیر شیون صورت نگرفته است


سه نو نوش فیضم

وهر مرتبه را نسبتا ست اعلی وادنی وواسط وهر نسبتی را
اسامی دیکر ازدآئین روشن خواهد شد از غیب
برایت تنزل در شهادت صورت بندد

فیاض ما

فضل ملاب باج مه

کیش مه سعادت

فضل الله

صادق

روی عین ما

وش

خلط شوضم

ما عین هستیم

فردبو یح معبی

صادق

نازنین نازنیم

یا ارحم الرحمین

یا فتاح

یا مفتاح

الله

کارها به ما امر قیم

سه شه

قاءون

جلب

قاءون

فرار بهم

در کار

رب او خوش شود

صمد

باش

شیر عیش

علیشر

اي محقق دان تدقيق در معرفت كار هركس نيست كه
اكر شود ترقي وتنزل بشهود است نه بوجود حضرت
وجود الان كما كان است شهود بر وجود عارضست
وحضرت وجود را قابليت ساير صفات است بغير ظهور
صورت نه بندد وكمال نه پذيرد وچند كلمه بعبارت
غامض بشنو تا تر اسرادقات ابكرياء رد آني والعظمه
ازاري حاجب نشود الله احد الله الصمد كمال عظمه
وكبرياء وجود است الله احد يكتاست الله الصمد بي
همتا معيت بكس وكفو ندارد بلك در حضرت او نه وصلت
نه فصل نه قرب ونه بعد نه جسم است نه جوهر نه
حلولست نه اتحاد نه خرقست نه التيام منزه است
ازجمله احكام وجود او عين است ذات اوست وجود
شهود عين تلوين اوست وشان درخود تغاير اعتباري
دارند اما همدم انچنانچه نداء وصداء وندا همیشه
در قدم است صدا نا همدم درعدم است حضرت وجود
بتجلي صفات منجلي است بحسن معلوم متجلي سراب

را آب

آب نكر آب را سراب منكر سراب را سراب نتوان كفت آب نتوان
سراب نتوان كفت اكر عارفي عارف شود كه درخود نمائي
ره نمائي نيست در اسم ورسم جز جدائي نيست چنانچه
ميفرمايد الذات في الصفات حجاب والصفات في
الاسماء حجاب والاسماء في الافعال حجاب والصفات
في الذات حجاب حجاب در حجاب ظلمات نمود كريمه
اوكظلمات في بحر لجي يغشيه موج من فوقه موج من
فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض بران مشير است
اكر خواهي كه دريابي بايد كه در شغل باب معرفت ملازمت
كني تا ازدايره كن فيكون خلاص يابي يكا ويكانكي در ديده
بصيرت تو راه يابد عين وعيان يكي نمايد بزركي راست

هر چهار آمد برون از هر چهار روي جانان
كشت ناكه از چهار بي اختيار شنود الاخر الاول و

الاخر ظاهر كردد دايره هو از هو است هوا نيست او لا هو را
بيرون از شش جهات تصور كند تا او از جرس حقيقي بي اختيار مست شود

چون صوفی وقت سایر مراتب طی کرده بمقصد انتها رسیده
در آن حال باید که کار مبتدی از سر ابتدا کند که النهایه
هو الرجوع الی البدایه بهمه حال سالک را لازمست که
درین رتبه ذکر اراده نفی و اثبات را مواظبت نماید از روی
تحقیق اگر علی الدوام نتواند صبح و شام لازم گیرد اگر
صبح و شام میسر نگردد البته در وقت شام بر خود واجب
دارد طریق ذکر نفی و اثبات مع الاراده آت در باید در حین
نفی سه کان مراتب را ملاحظه کند بحسب اقتضاء
حال بدین سند لا معبود لا مطلوب لا مقصود لا محبوب
لا مشهود لا موجود الا الله همچنین امهات صفات
سبع و نود و نه نام و هزار و یک نام اراده عمل نماید بدین
سند لا اله الا الله لا اله لا اله لا اله لا اله لا اله
لا اله و ذکر اراده اسم ذات را بانواع مذکورین نگاه
دارد من جمله آن اراده تا هفت بطن مواظبت نماید
برین صورت ام ح ی م ع م ق م م م س م ب

م ک

م ک یم م ک م ب س م م م ق م ع م ح م ذکر
اراده ذکر سیت که فواید این ذکر در قلم نگنجد و در زبان
نسنجد اگر چهل روز باشارت حروف عمل نماید در حالتی پیش
آید که جز وحدت وجود در نظرش نیاید جمیع صور کنجم فی
الماء و صور فی المرایا معدوم بود اصلا وجود کثیف در میان
نیاید چون این حال روی نماید بیشتر عمل کرد و تا برسد
تا بیشتر بیشتر کند در باید باید که رائی و مرئی در نظرش نبود
در حالت ترقی سقوط و در حالت تنزل ثبوت ذکر
اراده اثبات ا ط ط
م م م اه ر م م م ا ه م م م م اه ق م م م اه س
م م م اه م م م م اه م م م م اه ع م م م اه ج
م م م اه م م م م اه خ م م م اه ب م م م اه
م م م اه غ م م م اه ق م م م اه و م م م اه ر
م م م اه ق م م م اه ع م م م اه ق م م م اه ب
م م م اه خ م م م اه ر م م م اه م م م م اه م م م م
اه س م م م اه ب م م م اه ح م م م اه ع م م م

اه ل مممم اه خ مممم اه ح مممم اه ع مممم اه غ
ممم اه ش ممم اه ع ممم اه ک ممم اه ح
ممم اه مممم اه ح ممم اه ج ممم اه ک
ممم اه ر مم اه ممم اه ممم اه و م م م
اه ح مم اه و مم اه مممم اه ب ممم اه ش
ممم اه ح ممم اه و ممم اه ق ممم اه مممم
اه و مم اه ح ممم اه مممم اه ممم اه مممم
اه مممم اه ح ممم اه ق ممم اه و ممم اه مممم
اه ممم اه ممم اه ق مم م اه و ممم اه مممم
اه مممم اه ممم اه ممم اه مممم اه مممم
اه مممم اه ممم اه اه ممم اه ممم اه ظ ممم
اه ب ممم اه و ممم اه ممم اه ب مممم
اه ق ممم اه مممم اه مممم اه ع مممم اه د
ممم اه مممم اه ر ممم اه مممم اه ج ممم
اه غ ممم اه مم مم اه مممم اه مممم اه ض
ممم اه ز ممم اه ن ممم اه ب ممم اه هـ ممم

اه ب

اه ب ممم اه و ممم اه ر ممم اه ص م م م
هرگاه که این ذکر قرار گیرد این مراقبه از مراقبه حال
خود کرد اند چه ابد سر بسته و ابسته ازلست ازل باستر
اند ازل و ابد بر بسته وجود موجود اند بدایت و نهایت
یك وجود است چون خواهد که این حال معاینه و مشاهد
حاصل کند درین شغل مواظبت نماید اداق اش اشاره
سه میم و یك واو و یك شین که تحت مقطعات مسطورست
و در فوق ظا و طا که افتاده است دریابد که ملاحظه
و مفهوم ملاحظه و معاینه بواسطه کاف و صاد اول
و آخر نگاه دارد در صعود و ورود ملاحظه ذات با
صفات و ملاحظه صفات با ذات در رخود معاینه
کند المعاینه رؤیة الله بلا حجاب و او فی کل نفس واحد
و شین راشد و با مشاهده بر حسب وظیفه تصور کند
ظا و طا اشارت است بظاهر و باطن در ذکر باشد یاد
نکر کما ذکرنا هرگاه که سالك از ظلمات جسمانی و تجلیات
روحانی و سطوات نورانی میگذرد در بساط نشاط وجود

قدم کار نی زنکی زنکماست قدم می نهد در طی این
مراتب سالک را منازل پیش می آید بدین تفصیل

١ اول ابتدالر

بدایات
چیزهای تازه بروز

٢ یقظه
٢ بیداری

توبه
گناهدن رجوع اتمک

انابت
پشیمان اولمق

محاسبه
دفترلری یوقلاماق

تفکر
باطنه ایمک

تذکر
خاطره کتورمک
درس ازبرلمک

قرار
مسکن و ماواسنی
تابمق

سماع

سماع
دکلەمک قولاق ویرمک

اعتصام
پناه بردن
گناه و معاصیدن صاقنمق و پاک اولمق و بر شیئه بریرکی ال ایله یاپشمق طوتمق
و قورتنمق و صغنمق

حزن
کدرلو اولمق غمکین و اندوهناک اولمق

اشتیاق
کوکلدن آرزومند اولمق
کورەجکی کلمک

اخبات
جناب کورمک تا
وملاقات اتمک
سویلشمق و اجابت
اتمک

ورع
گناه و ناسزا و حرام خصوصلردن
صاقنوب چکنمک

ریاضت
نفسنی قیروب ذوق صفادن
چویروب دائما مشغولات و ملحوظات
نافعه ایله مشغول ایلمک

ابواب
قپولر کتاب قسملری

خوف
قورقو قورقمق

خشوع
کندونی الچق طوتوب ادب
و حیا اوزره اولمق

زهد
پرهیزکارلق

ما سواندن کسلوب الله تعالی یه اختصاص

تبتل
اوزره عبودیت اتمک

رجا — امّق امید ایتمک

رغبت — استمک آرزو ایتمک
خواهش ایتمک

رعایت — گوزتمک
صایمق
حرمت ایتمک

معاملات — انسان بیلنه جاری اولان ایشلر

وهبت — باغشلامق ویرمک

مراقبه — حفظ و حراست ایتمک
محافظه حمایت
هر حاله مطلع اولدیغنی ملاحظه ایدرک
کندو نفسنی گناهدن حراست ایتمک
اقتضا ایدن وسائطی اعمال ایتمک
و نفسنی کلیاً طاعت و عبادته
حاضر ایتمک

حرّیت — سربستلک آزاده‌لق

اخلاص

تهذیب — ذوائدینی ازاله برله اصلاح
ایدوب پاک و پاکیزه و خالص
ایدرک رونق و لطافت
و حسن قیافت ویرمک

استقامت ۴ — طوغریلق ۴
مستقیملق درستی

توکّل — ٣ ایشنی الله تعالیه اعتقاد
و انقیاد ایتمک و ایشنی
کندو سندن براقمق

تفویض

تقه

---

٥ الله تعالیدن خوف ایتمکله
گناهدن صاقنمق

٥ تقه — تسلیم

اخلاق — صبر

شکر — رضا

حیا — صدق

ایثار — خلق

انبساط — اصول

قصد عزم

ارادت ادب

یقین انس

ذکر فقر

غنا مراد

اودیت احسان

علم حکمت

بصیرت فراست

تعظیم الهام

سکینت طمانینت

همت احوال

محبت غیرت

شوق قلق

عطش وجد

دهش هیمان

بروق ذوق

ولایت لحظه

وقت صفا

سرور سرّ

نفس رغبت

غرق غیبت

تمکین حقایق

مکاشفه مشاهده

معاینه حیات

قبض بسط

شکر صحو

اتصال انفصال

نهایت معرفت

فنا بقا

تحقیق تلبیس

وجود تجرید

تفرید جمع

توحید هر که خواند جوهر شطار رمفت

یابد گوهر اسرار زا

در بیان اشغال وردنه الحق جوی سالک ابرار
واخیار واسرار دعوت وشطار در عمل آورد بمواهبت
وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا عارف گشت باید که در اشغال
وردنه الحق قدم نهد تا بحقیقت لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا
مَعَ إِيمَانِهِمْ متحقق گردد بدانکه سالک بکدام رش

مبر مبین و بجه وجه وارث حق تواند شد بود تا بشارت
اولئک هم الوارثون بلسان بشیر وبشر المؤمنین در شان
او ثابت شود در باب که وارث بر دو نوع است صوری و معنوی
وصول ارث بوارث صوری مشروط بممات موروث است
ودر معنوی ممات محالست مناسب میان هر دو حصول
شی است و نسبت باستاد وارثه صوری فیضی است
ظاهر و فیضی است باهر وارثه معنوی عطیه ایست از
عطایا باطن که ادراک او نتواند کرد غیر از مدرک فطن صوری
باهتمام ارث کونی و معنوی را مواهب میراث الهی عام
و سرا بجاست اعطی کل ذی حق حقه الولد سر لابیه بسلک
او نظام و ان الله خلق آدم علی صورته بدریافت این مقام
اشارت تمامست علم را موجود کرد بوجود شهود تا آنکه
بنسبت هر وجود کنتم امواتا فاحیاکم روی نمود چون کما
لات خود را در و مندرج ساخت اندراج وجود و شهود
کس نشناخت من حیث الوجود این عین وجود است و وجوده
شهود در مشاهده مشهود است در تقیید نابود نمود است

در اطلاق

در اطلاق نمود نابود شد تا وجود شهود از قید اثر یابد
از وجود مطلق که خبر یابد حقیقت وجود از تقیید و اطلاق
معرا و مبراست این دان در آن حضرت نا پیداست با طقه کل
شیء هالک الا وجهه باین معنی گویاست عالم در طلعت
آفتاب وحدت ذره وار برآمد باستعداد اصلی در شمار در
آمد تصرف اسما در هر ذره عام است وارث وجود حقیقی خاص
و عام است چون حاصل شود معرفت عالم الغیب والشهادة
هیچ شبه نماند در عالم غیب و الشهادة تا آنکه برقع مطمر
السموات و الارض بگشاید معرفت عالم الغیب و الشهادة مخ
نماید ان لا معلوم در علم الله بود چون علم عالم علوم التقا
نمود وجود معلوم بوجه احسن روی نمود و نقاب فتبارک
الله احسن الخالقین گشود عالم باطن گشت معلوم ظاهر و معلوم
ظاهر بفعل خود مختار گشته بحسن خود باطن چون خود را همه
اسماء الهی متصف و متصرف یافت کما هی که ان الله تعالی تسعه
و تسعین اسما بصورت تقیید خود را مقید نمود و با ثار و
احکام آن حکم نمود نشاید الانسان بنیان الرب شود

ستود ذات باسم الوارث برو متجلی شد تا آنکه باین
اسم مالک و مستولی شد در پی اسماء دیگر در آمد با شان
الا کلها فنیک همه را خود مظهر آمد باید که اسماء توفیقی
بتوفیق الهی تمامی را در فکر آورده از لا وابدا صورت
خود قرار دهد و اسماء که در تحت هر اسم است تصور کرده
سالک عین صورت هر اسم شود و قدم در احکام و آثار
آن نهد و تکمل درجات بما عملوا اطوار و قد خلقکم اطوارا
در یابد که جمله جهان شهود بیند خود وجود باشد که
جمله جهان وجود گردد و خود شهود که متجلیات اسماء
چنان کم گردد و نایاب که از وی نه نام ماند نه نشان
و الیه المرجع و المآب گاه خود مرکز عالم دائره گاه
عالم مرکز و خود دایره گاه در بار تمام همه کاینات
و خود در میان نه گاه و بیگاه از غیب و شهادة
خالی گاه بی همه و گاه با همه در مقام لا یزالی گاه خود را
در مرایات مشاهده کند المشاهدة رؤیة الله بحجاب
لطیف گاه بی مرایا خود را بخود معاینه کند المعاینه

رؤیة الله بلا حجاب درین مقام روی نماید چون
وارث ابدی از ورثة الحق ارث نورث من عبادنا من
کان تقیا در تصرف آورد وارث ازلی نرث الارض و من علیها
ارث حقیقی طلب کرد که امروز ما را ارث رسد ارث خاص و
عام یعنی از ما ست آغاز و انجام کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام چون حق مستحق رسد از سرادقات
جلال عظمت نداء لمن الملک الیوم در جهان اندازد که بحکم
لله الواحد القهار هیچکس را مجال دم زدن نباشد نجوم کل
شیء در غروب هالک مستهلک و آفتاب الا وجهه اظهر من
الشمس طالع گردد چون سالک خواهد که حالات مذکور
بعین تحقیق معاینه و اسرار الهیه برو منکشف گردد و
چون ممکن در نظر نیاید باید که در شغل صورت بند
مواظبت نماید   تا تو با خویشی عدو بینی همه
چون شوی فانی احد بینی همه   شغل اول در صورت بند
ت م ق س م م ع ج م خ ب م غ ق و ر ف
ع ق ب خ د م م س ب ح ع ل خ ح ع غ

ش ع ك ح م ج ج ك د م و ح و م ب
ش ح و ق م و ح م م م م ح ق و م و ص
ق م م م ا ا ط ب و م ب ت م م ع ي م
د م ج ع م م م ض ن ن ه ب ب و د ص ت
الا هو م   شغل ثانی در مشاهده ای شهباز آشیانه
حقیقت وای شهسوار میدان طریقت مر آنکه بر هر طالب
تفحص امام طریقت واجب است و اقتدا بر او لازم یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة دال است بر این
اقوال و من یعرف الحقیقة بلا امام فقد کفر مشعر است
باین حال   اگر هیچ بیرون کاری پیش گیرد   هلاکت از بهر
خویش کرد   ذات ازل الآزال از قید ظهور و بطون
مقدس است و منزه ان الله لغنی عن العالمین برین دعوی
بیّن است موجّه ذاتی که از همه اعتبارات منزه باشد
دریافت آن مشکل آن ذات را شناسد ناچار است و باطل
پس لازم شد که هر وجهی همت بر کمارد سرمایه حقیقت
بدست آرد ذات مقدس بکمال عظمت بر انداخت و در

پردهٔ جمال کبریائی علما و وجود او نور او شهود او خود را ظاهر
ساخته الکبریاء ردائی والعظمة ازاری مشعر است باین
معنی در آینه جمال کبریائی مثال بمثل المشاهده فرمود
عاشق گشت سابقه عشق بجهم سوی خود معشوق را
بحلیه و لباس رنگارنگ مزین و مجلی ساخت چنان
فریفته شد که در آینه یحبونه ابدا عکس انداخت چون
باهلیت خود رسید از لا خود را بجود نمود که محبت شد
که محبوب محبت در هر دو جلوه گر آمد در آینه شهد الله
انه لا اله الا هو صورت خاص و عام باختصاص تمام مشاهده
فرمود غیر مشاهده خود هیچ شهود ندید انه هو یبدئ
و یعید چون سالک در قرب خود محرم راز گردد مشاهده
جمال کند که مصور است بالوان صفات تا آنکه اثر مربوبیت
خواهد بود مشاهده ربوبیت خواهد نمود که وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة هر گاه که این هر دو پرده برداشته
شود استیلاء هستی غالب گردد ناظر و منظور از نظر غایب
گردد چون در شغل مشاهده مواظبت نماید این حال پیدا

آید اج ج شغل ثالث در تصوّر دل مد و رای ارباب
طریقت در یابید طریق معرفت الطّرق الی الله بعدد انفاس
الخلایق یابد که محقّق شود بر محقق تا محل و مقادیر
تجلّیات ذاتی و صفاتی تفاوت نکند و بر حسب قا
بلیت نام نهد بر کوبی اسم الهی اطلاق نکند چرا که این
مظهر است و آن مظهر اگر همچنین نباشد مغلوب شد و اتر
تا مراتب کما حقّه نشود مفهوم در نیابد سرّ وَمَا مِنَّا اِلَّا
لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ و دریافت مراتب ذات مقدسه سبعه
مراتب است اوّل مرتبه غیب که منقطع الاشارات است
دوم مرتبه صرف که تجلّی ذات است مر ذات را سیوم
مرتبه ذات که ملحوظ است با صفات کمالات ذات حاصل
نشود بغیر صفات و صفات بغیر ذات تجلّی کردن نتوانند
صفات بی معلومات ظهور نماید بدانکه ملک بلباس
ملک آمد صورت ملک ملک است الملک هو العالم عالم دو
علم و علم قائم بذات عالم العالم هو الظاهر هو الباطن
جبروت مثال لاهوت ملکوت مثال جبروت ناسوت ملکوت

صحیح

ناسوت

ناسوت یک صورتست از جمیع وجه تفرقه است از تفصیل با
عتبار حقیقت آدم کلّی باشد و تشخیص کل غایت بهر جزو صادق
نیاید از مثال در یابید عضو شخص نباشد و شخص عضو نباشد
و شخص عضو نه چون شخص را ببیند ملاحظه عضو در میان
نه چون عضو را ببیند شخص را نشان نه از عالم معانی
تا مرکز مشاهده کنی یک انسانست چون بمرتبه حسن و شهادت
نگری او را چهار مرتبه یابی چهارم دل ن مرتبه حیوانست
خصایل حیوان در و مستور و تفرقه جهان در و منظور ص
مرتبه نفسانیست خصایص نفس در موجود حجب و پندار د
ران مشهود ع مرتبه ملکی است اوصاف ملکی در و عیان نشت
م مرتبه اصلاست جانب ظهور روحانیت طرف بطون
روحانیت و مقام مشاهده غیب و شهادت است سرًّا و علانیة
و در آن مرتبه غیر شهود خود منظور نیست تجلّیات سلبی
و ثبوتی گاه سقوط یابد گاه ثبوت هر گاه که سطوت جلال
عظمت مستولی گردد از لباس بشریت بر آید رایت ربّی
فی یوم المرصاد علی صورت شیخ اهیب فضرب حلبه فی صدری

فوجدت حضرته فی کتفی فنیست بها علم الاولین
والاخرین روی نماید چون تجلی جمال کبریائی متجلی
شود رأیت ربی لیلة المعراج علی صورة شاب امرد
قطط فوضع یدیه علی کتفی فوجدت بردا انامله فی صدری
فعلمت بها علم الاولین والاخرین پرده کشاید چون ان
تجلیات برکند ردوای انوار کردد وابد حسن وملاحت
او باشد همه اوصاف و ذوات از ظهور او ظاهر و از غلبه او
مستهلك ظهرت شمسها فغبت فیها فاذا اشرقت فذاك
شروقی چون این حالات خواهد در شغل دل هدی
در آید
شغل رابع در تصور روحانی ای صوفی صفه صفاء
صف صیدان وفا بشنو بتوجه وافی حالات دل صافی آینه
تو زنگار ندارد معاینه عین دریاب تا دور نیفتی از
راه صواب خاص و عام بصفت معیت اند متصف بر حسب
قابلیت باطوار مختلف مراتب بدایت و نهایت را از روی
تحقیق درین مثال دریاب تفکر عمیق م ع ابکینه بر آب

ازل

اصلا

اصلا اثر آتش ندارد چون در برابر افتاب باشد صفت افتاب
گیرد شعله پذیر شود هرچه در میان آید بسوزد ثم در
طبقی زرینهای آهنین ریزند مقناطیس را تحت آن طبق
بگردانند هر طرف که مقناطیس رود آهن بهمان جانب
میل کند این نسبت معلوم نیست ثم کواکب با وضاع بنیاد
و نهاد خود در سیر اند چون افتاب طالع شود هیچ
کواکب در نظر نیاید ثم زمرد سنگیست با رنگ سنگ
بسنگ قرار نگیرد سنگ بیرنگ عزة نپذیرد ثم وجود
در آز است ولطافت از آب دارد اگر آب نباشد بی آب بود
در بها نگنجد و چون وجود آبی لطافت بید اگر در برسر
بازار بر آمد و در بها سنجید ثم چون آب بهوا اندماج
یابد ژاله گردد اسم دیگر پیدا کند چون گداخته شود
همان آب باشد ثم فصل از روی اصل و وصل آغاز و انجام
بر دهاست اگر از حیثیت فصل بینی هیچ وصل نیست و اگر وصل
بینی جز پرده هیچ نه بینی چو ان خواهی بحقیقت این
سر برسی درین شغل کوش تا مبدأ حقایق بر تو ظاهر

کردد باین سند از مرکز بسوی غیب ملاحظه بنسبت وجود
و از غیب بسوی مرکز بنسبت وجود مشاهده کند اکر این شوا
با تمام نقب که اسم مجمی است سر بلند کرده چشم باز کند
مسمی آن اسم را به بیند تا روحانیت پیدا شود و سراسر هستی
نماید و دران خود کم کردد و از کمی او ان روحانیت نیز کم
کردد که وجود هر موجود از نظر غایب شود اسم مجمی اینست
اس م ان شغل خامس در معرفت حقایق اشیاء چون
عارف بافعال شریعت و اوصاف طریقت و احوال حقیقت
کامل کردد دران خاک طالب احوال خود باشد زاغ
و بازکه آشیانه جلال و جمال اند چون هر دو از صفت
خوبان آمدند ازین باز یکدام را هم ازکردند و چه
باز کردند زاغ که صفت باز کرفت او را از غیر ستاری باز
کرفت هرچه یا بد مستو بکرداند بصفت اصلی بازکه صفت
هما کرفته باعث است که انچه الوان مختلف بیند و مِنْ
آیاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ
لباس یک رنگی پوشاند تا برنگ اصلی که بی لباس یکیست
راه یابد

راه یابد درین مقام از صفت عشق نکاه دارد چه عشق را
زیبت که پیران محرم را زنیکر داند محرم راز را از راز بیکانه
کشد اکر خواهی که باین اسرار مطلع کردی ماهیت شهود که
صبح الامین است دریاب دامن هستی خود کیر در خود ایک
روحانیت نظاره باید که شهود را دران کم کند باطاهر او
باطن او یکی کرد علانیه از روی شهود سراسر روجه وجود
هفت پیکر را در یک پیکر نظاره کند مناظره غیر در نظر نا رد اشکال
انیست س ب ع ك د س ح ح س ر ك ب س شغل
سادس در فناء شهود ای مفلس ازلی و ای مجرد ابدی چند
های رهوی چست تا انکه عقدها نکشوده سرمایه هویت
از کنج خانه کنت کنزاً مخفیاً بر بند اشته حاصل بی حاصلیت
و سرمایه بی سامانی راه فناء موتوا قبل ان تموتوا پیش کیر شاید
که ترا از انانیت آن حضرت روی نماید عدم آیینه
هستی است مطلق از و پیداست عکس تابش حق انجه در
بانت میکنی ان یا فت از تو تیست وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
اللهُ رَبُّ دریابنده حقیقی در محیایه تو چشم عکسی او نور دیده

پدید دیده را دیداست دیده ای ازادانلالا زال این
وجود ترا بلاست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب آخر
ازینجا خواسته تو این بلا کشته کرفتار کفت از عشق و
محبت از وصل را بانقلاب ده با صل تا روی نماید ترا
فصل تعین نقطه دهیمست برو عین چو صافی کشت
از عینت شود عین زنکار زبانکار روی آینه هستی
کرفته ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد
قسوة ان لکل شیء مصقلة ومصقلة القلب ذکر الله
باید که تا آینه صاف کردد و آن نقطه و همی دور شود عین
وجود را عین ذات بیند همه راز و هم نست صورت
عین که نقطه دائرست از سر بحث که خردمند اکر خواهی که از
بند بیوند خلاص یابی که هرجا بد اینجا ر بکشای هرجا بد
بهرجا ر حواله کن اسم و رسم از میان آن انداز که دام حقیقت
کیر اقتدا با و لازم دان که او در تحت امر ست بغیر محل قرار
نکیرد چون او بمنزل خود رسد تر اخلاصیه فقر اذا تم

الفقر

الفقر فهو الله روی نماید عبارت ملکور باشارت
مستور معلوم کند ن ه ت م ر شغل سابع در صفات
سبع عنقای نشانه قابلیت را بجواهر صفات ذاتی آراسته
وافعالی آراسته تا آشیانه عین نشان باشد و معاینه
بعین که عین یافت حضرت حق راست ان پادشاه
اعظم در بسته بود محکم پوشیده دلق آدم ناکاه برون
آمد این عجب محجوب است که غیب شهادت باین پایه راست
آن باکه شاهد لاهوت که در کسوت انسانست
انسانست همان شخص ز انسانش طلب کن عالم عین
آدم و آدم ظلمانیست که در وی نهان آب حیاتست
هر که دریافت بنهانی یافت لا تدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار سیاهی که بدانی نور ذاتست
بتاریکی در آن آب حیاتست جهان انسان و انسان
شد جهانی ازین پاکیزه تر نتوان بیانی ای
غواص اکر خواهی که دری قیمتی بدست آری باید کرده
یاء شهادت ادر چشم بیاری این آبکینه است

تاب تابش او بتو عیانست در باب الدجاجة کانها
کوکب دری ازین آبکینه است عبارت تو من شجرة
مبارکة بقامت انسانیت اشارت ناظر حسن خودش با
نور علی نور نکر از روی بصارت باین اشارت
س ب ع ل ک ج م ق   شغل ثامن در ذات عالم
خفی بیرنکی داشت چون آن بیرنکی رنک کرفت بهر رنک
ظاهر کشت و هیچ رنک رنکی نداشت که مانند آن رنک باشد
لیس کمثله شیء در شان هر شی بود و هر یکی بر یکانکی شاهد
و تعین کرده هر شیء برای شاهدیت وجود ست نه برای
انانیت شهود فخلقت الخلق الاعراف تائید این معنی نمود
در شهود تجلی بعین ذاتست بحلیه آن شهود مرین تجلی
بشیوه شاهد و مشهود هر حلیه روزن راز دارد که بان
راز هم راست   ففی کل شیء له آیة   تدل علی انه واحد
اکر خواهی که باین اسرار مطلع کردی درین شغل قدم
از خود سفی شو بحق اثبات وی ل ش ی   شغل تاسع
در صون عالم خفی ای اهل باطن بدان هر شی ظاهر و باطن

دارد هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن باطن بلک وجود ست
ظاهر انواع موجود باید که ظاهر را بنسبت باطن مشاهده کنند
والله عنده اجر عظیم حسن الماب وجود شهود ظاهر را باستیلا
هستی مستور کرداند کل شیء هالک الا وجهه و رای هستی مطلق
دیکر وجود سر نزند این حال دست نیاید تا آنکه در شغل
خفی مخفی نکردد انیست ت   شغل عاشر در مبدا و معاد
سلطان عشق خواست که کنج کنت کنزا مخفیا ظاهر کرداند
بروجه تکمیل ترتیب تنزل را بر حسب استعداد بنیاد نهاد
ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام
اغاز و انجام باین مراتب سرانجام یافت و بر بساط نشاط
هو الذی جعل لکم الارض بساطا فرش مودت کسترانید
و در روضه حدائق ذات بهجة جنة محبت انداخته تجلی
اکمل و اتم تمام ساخت چون خواهد که سالک این مراتب
بروجه کمال حاصل کند در شغل مبدا و معاد مشغولی
نماید انیست خ ا ب ا ن س ح ح س ن ا ب ا خ
شغل حادی عشر در حضرات خمس حضرت غیب الجمیع نسب

واعتبارات معنوی و مراتب وجود او عین ذات اوست و
حضرت وجود دو نسبت دارد غیب و شهادت غیب
باطنست شهادت ظاهر حضرت روح القدس یگانگی
ورزید نسبت شهود گرفت گرفتار گشت شهود ضدّ
وجود است از وجود تا شهود پنج مراتب است نسبتی که
ظاهر داشت بان نسبت آفتاب نسبت یگانگی بود صرف
داشت امّا بیگانگی نشناخت الوهیّت که هُوَ اللهُ الَّذِی
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اظهر من الشّمس طالع شد و کوکب محبّیّت
اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ لامع و اطوار محبوبیّت اَلَا اِنَّ
اَوْلِیَآءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ ساطع گشت
و اغواء عصیٰ آدم ربّه فغویٰ و ضلالت اولٰئکَ هُمُ
الظّالِمُونَ آتش غیرت در جهان انداخت جسم و جان
یگرنگ نمود سرّ اعمالکم اعمالکم کما تکونوا یولّیٰ علیکم درکار
شد نسبت باطن برابر ظاهر مرتسم گشت ظاهر خلق و باطن
حق نمود از شهود هرچه باطن دانی یقین دان که اعیان
ثابته است تا تحت خلق اوّل اگر طالب واقف خواهد که

واقف

واقف این اسرار گردد مرشد کامل تفحّص کند و این رشد
ازو حاصل کند انیست ا م م ا ض ض ا م م ا

خالقا بر وردگارا کارسازا مکرما پادشاها لا
یزالا بی نیازا دایما الٰهی چون بارادت خود ما را
از دار القرار ازل الآزال بدار الابتلاء ابد الاباد
آوردی مضطرب الحال الفرمودی فما ذا بعد الحقّ الّا
الضَّلَال زادهم هدی عطا کن و رفیق اَللّٰهُمَّ
الرّفیق الاعلی تا سلامت بمحل خود باز گردیم که قرار در وطن
اصلی اولیٰ ما را چون ملک لایزالی انداخته باین
حوالی از لطف خود باز مستوانی یا ربّ بمقام خود
رسانی احد از توحید صرف و ما من اِلٰهٍ غیر الله را
بصورت ما و من عیان کن که تجلّیات اسمآء صفات است
این همه نشود نما صمدا انچه از غفلت بر سر ما گذشت
بهشیاری مبدل گردان ز خود عذر تقصیر ما غافلون بپذیر
تبایید و لا تکن من الغافلین دستگیر علیا هشیاری

وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ را به نسیان نسوا الله فانسٰهم
انفسهم مبدل مساز جلیات حجاب از رخسار سیماهم
فی وجوههم بر انداز قدیماً انچه در نهاد ما نهاده که
ما یُبَدَّلُ القَوْلُ لَدَیَّ از ان اندیشه باز دار وانچه در
استعداد ماست که فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ
أَعْيُنٍ بی مشقت پیش آر از لطف انچه مطلوب ست و
مقصود مهیا کن بوجهی احسن زود مکن یا رب بان
عزّ وجلال نه بتقدیر قضا ابر احواله معاذ الله کا
هر طلب کار که افتد با قضا مشکل شود کار چو دارد
کلک یمحو الله قدرت بثبت سیئات ورا ساز مثبت
بده سامان ز لطف بحسابش بلوح عنده امّ
الکتابش انچه به بود است بان راه نمائی که بینائی
وبر انچه نه بود نیت نه بخشی توانائی که دانائی
از راه نهان عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا بما در لائی در
فتنه عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا بر ما نگشائی بلک هر دو
نسبت را یکسان نمائی واز خوف ورجاء موت وحیات
این

این دان که بدست تست اختیار يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
الهی ظهور ظهور تست ووجود وجود تست وحضور
حضور تست وشهود شهود تست هر کس که بموجب ظهور
تو نسبت بسوی وجود یافت وبسبب کمال تو عنان
وجود بملک شهود تافت اوراهم ز لال بقای جسمانی
وبکمال خود رسانی مقصود ظهور کاینا تیم همه
سرچشمهٔ اسما وصفا تیم همه چون ما سبب کمال
ذا تیم همه الهی هر کس که کمال خود طلب کند کمال او جمال تست
طلب او را هواء نفسانی مشمار که این همه کمال تست الهی
هر که را بعزة تُعِزُّ مَن تَشَاءُ معزز ساختی وبکرامت
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ نواختی بذلت تُذِلُّ مَن تَشَاءُ
ذلیل مساز وبعلت فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ علیل مکن وهر کس
که ذلیل أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ وسفلهٔ اسفل السافلین است
از سر او بمرتبه عالی وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ رسان
وبدرجهٔ عظیم أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مشرف گردان
یا رب اثری بخش مناجات مرا از لطف روا کن

همه حاجات مرا میدار بذات خود صفاتم قائم
قائم بصفات خویشتن ذات مرا
تمت هذا الکتاب المسمی
بجواهر خمسه

٩٩٩
8 8

معقول که ملوک جن وصلحای ایشان با حضرت سلیمان شرط کرده اند که با هر که باشد ضرر نزنند
هر که خواهد عریضه بکسی نویسد از حضرت امام جعفر صادق منقولست که بقلم حداد
در عنبر مشک زعفران عریضه نویسد ا لف ٩١ ااا آ سم عم مکل ٩ هرگاه ده بار این کلمات یاد کرده
اعتماد بصلاح وتقوی داشته باشد و از اشیاء محرم بلقمه حرام اجتناب کرده باشد و بلا دعا و اوراد بعهم استادی
بعد تعلیم نعم و اجازه خوندن داشته باشد بگوید پادشاهان جن که هفت پادشاه حاضر توانند کرد بحکم
دعوت را در عالم ببیند و هرگاه که خواهد که لشکر جن را ببیند آینه پیش نظر بگیرد اسرار بسیار مشاهده
نماید بسم الله الرحمن الرحیم دَعْیُوم مَهِین مَهِین هَاصُون کَبُوت
کَبُوت هَدْ رِیش هَدْ رِیش احضروا احضروا آل شلیع
بعونه انه ببکف بر کفاف انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه
ترجعون

بسم الله الرحمن الرحیم
یا الهی بعز و جاه رسول بعلی و ولد و نیز بتول بدو سبط خلاصه کونین
بشهود حسن بجود حسین بعلی و محمد و جعفر به کرامات موسی رهبر
بعلی و محمد و بعلی بحسن انکه نور او جلی است به محمد که مهدی هادی است
خلق را زو نوید آمده است که مرا دعیانی بی دل به کرمهای خویش کن حاصل
نا دغش از عذاب کن یا رب دعوتش مستجاب کن یا رب بنبی و علی و عترت و آل
که بدو جای او بعز لحال مستمش ننشر بستو حالت کن حالتی از نوش حوالت کن
راه جانش بطور دل بنما دیده اش را بنور دل بگشا انکه هست بیوز جشم دلش
در صفد و شان مکن خجلش ساز از آستر بوجه کمال صورت قال او بمعنی حال
تا بیانش زحال باشد و بس نه همین قیل و قال باشد و بس هد بیانش دم سراب نه
نظم و نثر و اسرار آیت ده که چو در کوش اهل حال رسد نفدره کلفت و ملال رسد
بکند و نظر بصدق و صفا برنوا ای کوش اهل وفا جا کند در صحیفه دلشان
دهد انها رفیض حاصلشان
تنبیه سایل
ای طلبکار زبده الاسرار
دی حریف خلاصة الاذکار کوش کن تا طلسم بکشایم ونبذه ستر حرف بنمایم
مفردات حروف ایک یک او دم راست در بیان بی شک سخن از راستان کنم تقریر
آدم ستر حرف در تحریر ز اصطکاکات چرخ اهل وفوق انچنین دیده اند اصل حروف
کز بروج کواکب سیار بر بروجات یافت قرار حکمت و فکرت ارسطوف
کرده تعیین ان به نیکویی نه بترتیب ابجد و اجد این حروف ترابه بسته جد

هست ترتیب این بنوع دگر مختلف گر بود غلط مشمر بشنو از من که نزد اهل شعور
ترتیب هستان بدین دستور ترتیب نو لات حروف بقاعدهٔ ارسطوی که از اصطکاکات فلکی
در بادیه بدین نهج است که مرقوم می شود و این قاعدهٔ کلیه است نزد عالمان ای علم والله اعلم
اج ل س ف ح ش ب ص ث ه ع ذ ظ ی و ت م ر ط ق ک ض ن خ غ ز د

زبدة الاسرار در تفصیل حرفهات مذکوره از اصطکاکات فلکی و صدور کواکب

الف ۱ — از صدور مریخ ببرج حمل
جیم ۲ — از صدور قمر ببرج ثور بسه درجه
لام ۳ — از صدور قمر ببرج سرطان درجه ۱۵
سین ۴ — از صدور قمر ببرج اسد
فا ۵ — از صدور قمر ببرج سنبله

حا ۶ — از صدور شمس بنوزده درجه حمل
شین ۷ — از صدور زهره بپانزده درجه ثور
با ۸ — از صدور عطارد ببرج جوزا
صاد ۹ — از صدور عطارد ببرج سنبله
ثا ۱۰ — از صدور عطارد ببرج سنبله

ها ۱۱ — از صدور شمس ببرج سرطان
عین ۱۲ — از صدور شمس ببرج اسد
ذال ۱۳ — از صدور عطارد ببرج دلو
ظا ۱۴ — از صدور زهره ببرج جدی
یا ۱۵ — از صدور شمس ببرج قوس

واو ۱۶ — از صدور زهره ببرج میزان
تا ۱۷
میم ۱۸
را ۱۹
طا ۲۰
قاف ۲۱

از صدور مریخ ببرج حوت — از صدور مریخ ببرج جدی — از صدور مریخ ببرج حوت — از صدور مشتری ببرج سرطان — از صدور مشتری ببرج اسد

دال ۲۲ — از صدور زحل ببرج جوزا
کاف ۲۳ — از صدور مشتری ببرج قوس
ضاد ۲۴ — از صدور مشتری ببرج حوت
نون ۲۵ — از صدور زحل ببرج میزان

خا ۲۶ — از صدور زحل ببرج میزان
غین ۲۷ — از صدور زحل ببرج دلو
زای ۲۸ — از صدور زهره ببرج حوت
لا ۲۹ — راس ذنب

احمد

انچه مرقوم شد علی التفصیل ز اصطکاکاتش آمدست دلیل قسمت هر برج ازاین حروف تمام
انچنین است این نکو زجام

سرطان	جوزا	ثور	حمل
ل ه ط	ب د	ج ش	ا ح

جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد
م خ	ک	ی	ت	و ن	ف ص ث	س ع ق

حوت	دلو
ض ز	ذ ظ غ

لام الف در تقسیم انعقد بین الشمس عبارة از جوزهر و نوبهر باشد یعنی راس و ذنب
بخشش هر کوکبی ازاین تقسیم چهار حرف است از ده تقویم

شمس	مریخ	مشتری	زحل
ج ه ع ی	ا ت م ر	ط ق ک ض	د ن خ غ
شرف خانه مثلثه [illegible]	خانه شرف مثلثه [illegible]	شرف مثلثه خانه [illegible]	خانه شرف [illegible]

قمر	عطارد	زهره
ج ل س ف	ب ص ث ذ	ش ظ و ز
شرف خانه [illegible]	خانه شرف مثلثه	خانه شرف
انسان دواب طیور وحوش	طیور وحوش انسان دواب	انسان وحوش طیور دواب

بدانکه هر کوکب را چهار حرف است هر یک از درجهٔ معین از برجی که در تحت حروف مرقوم است

و هر حرفی مستولی است بر جنسی از طیور و وحوش و دواب مایی و انسان

و هر اقلیم که متعلق بهمان کوکب است والله اعلم واحکم گر بتفصیل خواهی این مجمل

بنویسم مفصل از اول اصل این هفت قسم بنمایم برتو این باب خیر بگشایم

حروف بیوت کواکب

قمر	عطارد	زهره	مریخ
سرطان	جوزا سنبله	ثور میزان	حمل عقرب
ل	ب د	ش و	ا ت

عقد تین	زحل	مشتری	شمس
راس راس	جدی دلو	قوس حوت	اسد
ذنب لا ذنب	غ خ	ک ص	ع

حروف طبیع نجوم کواکب

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
ل ۲	ب	و	ع	ا	ک	خ

حروف اشراف کواکب

عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل	قمر
از برج سنبله	از بروج حوت	از بروج حمل	از برج جدی	از برج سرطان	از بروج میزان	از برج ثور
ث	ز	ح	م	ط	ن	ج

حروف انسان از قسمت کواکب

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
اقلیم هفتم	ث اقلیم ششم	ش اقلیم پنجم	ع اقلیم چهارم	م اقلیم سیم	ک اقلیم دویم	ن اقلیم اول

حروف الطیور از قسمت کواکب

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
س اقلیم سابع	ب اقلیم سادس	و اقلیم خامس	ح اقلیم رابع	ا اقلیم ثالث	ق اقلیم ثانی	د اقلیم اول

حروف طلب ما یجی از قسمت کواکب الوحوش

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
ف اقلیم هفتم	ص اقلیم ششم	ظ اقلیم پنجم	ع اقلیم چهارم	ث اقلیم سیم	ط اقلیم دویم	خ اقلیم اول

حروف دواب ... از قسمت کواکب

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
ل اقلیم هفتم	ذ اقلیم ششم	ن اقلیم پنجم	ه اقلیم چهارم	د اقلیم سیم	ض اقلیم دویم	غ اقلیم اول

طبع هشت حرف این نکو محض — انچنین است نزد اهل هنر

طبایع حروف در تقسیم اسطقسات

ترابی	مائی	هوایی	ناری
ج ف ش ث ظ م خ	ل م د ت ط ض ز	ب ص ذ و ن غ	ا س ح ع ی ق ک

ای عیانی چو در طریق رموز — بر کشادی طلسم بند کنوز

بهر طلاب غایب و حاضر — کردای گنج بر همه ظاهر

بنمودی طریق این مقصد — فاش کردی رموز این مقصد

پرده از سر حروف کردی باز — بر کشادی رهی به پرده راز

خاصیتهاش نیز باز نمای — پرده از نفع و ضرر آن بکشای

بهر طلاب شرح این کن ساز — باب این شرح کن بر ایشان باز

زانکه اعمال این علوم غریب — تا کرا باشد از آله نصیب

این طریقست جان آگه را

تا مهوّس نپوید این ره را   انکس این راه پرخطر پوید   که دل و دیده از غرض شوید
حلم ورزد که از تا آن حلم   فیض روزیش کرد از این علم   من که در این طریق بردم رنج
حلم ورزیدم و بدیدم کنج   مطلق از بیم حق و فکر رجوع   عمل بد زمن نیافت وقوع
از زبردست و زیردست مدام   هرچه دیدم از بدی ناکام   صبر بر فعل جبر می کردم
جبر نا کرده صبر می کردم   گرچه می بود خاطرم زان ریش   وادی صبر میگرفتم پیش
تا پس از مدتی تحمل و حلم   بهرهٔ روزیم شد از این علم   در قم راستم ببین دالست
عالم السر گواه این حالست

خلاصهٔ سخن در کیفیت   این علم شریف لطیف

اصل این علم بی کم و بی کاست   خاصهٔ صفوت ولی خداست   اسدالله و یازده فرزند
صاحب اصل نوع این علمند   اصل مخصوص ذات ایشانست   نوع دیگر ان نصیب پاکانست
فیض پاکان به پاک متصلست   یابد این فیض هر که پاک دلست   گاه برکی زحضرت ایشان
هست بی سینه بخش درویشان   دل درویش بی غرض در کار   می بود بهره از این اسرار
ان امامان که داشتند این علم   کارشان بود با خلایق حلم   داشتند آگهی و علم تمام
بر جمیع وقایع ایام   در حد کن فکان بفرق و تمیز   علمشان بود واقف از همه چیز
بد بصیرت بر دان شاهان   قطع و قمع جمیع بدخواهان   لیک با جملگی به حلم تمام
می نهادند در تلطف کام   در ازای جفای اهل جحود   مرحمت شیوهٔ اماماان بود
لطف و احسان و جود در همه باب   بود میراثشان ز جد و ز باب   جدشان وقت داوری در کار
اهل قومی بخواست از جبار   سنگ بر روی زد و او زکرم   نشد از جود مشتکا ندرهم
داشت میل هدایت ان قوم خواست از حق هدایت ان قوم با یشان نیز بر طریق سداد سر خود از ستیز بدشمن داد
سوی این قوم هر که خواهد راه باید این طریقه داشت نگاه تا از این بحر شبنمی یابد قطرهٔ حاصل از یمی یابد

تنبیه

واسع وصواب

نصیحة ولا و... المگر باد در حدیث [illegible]

85

تنبیه بطریق فهجت

این که میل دلت باین علم است   حلم کن پیشه کاصل این حلم است   کوس تقوی بزن در این وادی
تا شود خود تقویت هادی   دلت از فیض هر صور گردد   مس قلبت عمل زر گردد
ساز آداب اولیا پیشه   وانچه بد مدار اندیشه   نقش و نقاشی از عدد بگذار
بهمه ات عمل مسکن زنهار   انچه در طرز این طریق بدست   بگذار و بان مبالا دست
ساز از اسمای حق حصار تن   بس بدان حصن جای کن چون مغز   دل بجد ده که حق نگهدارست
نیز نجب انکه یا حقش کارست   که بجان تابعی بر پیغمبر   حسبک الله را ببادآور
باش یا یاد حق جلیس و انیس   تا شود لطف دوست بانو جلیس   انسیانی شود در این اطوار

سر صبح از خلاصة الاذکار   خلاصة الاذکار

بسم الله الرحمن الرحیم یا من هو انت الله الذی لا اله الا هو انت العالم القادر بحاجتی وانت عالم و قادر بدفع اعدائی وحب احبائی ضعیفت توکلت فی کل اموری فی الدین والدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

اسماء الکواکب

یا ذاکی یا حکیم یا لم یزل   یا مجید یا شکور یا تواب یا راحم یا بیام   یا ماجد یا وافی یا باسی یا خبیر

(ل حروفه — ی حروفه — خ حروفه)

یا دیان یا ناعم یا خالق یا غنی یا طاهر یا قاضی یا کافی یا ضیا   یا اول یا تام یا مجید یا رحمن

(ن خ غ ط ف ک ض — ا ت ۲ ر)

یا شافی یا مکرم یا سمیع   یا حلیم یا هادی یا علیم یا بر

(س — حروفه ح ه ع ی)

و کرل مقبول

یا ذکی یا هادی یا رئوف یا هو   یا عالم یا طبیب یا آخر یا رازق یا دائم   یا قادر یا ملیك یا رزاق

حروفه   حروفه   حروفه

یا شافی یا ظهیر یا وافی یا زاکی   یا بدیع یا صمد یا ثابت یا ذو الثناء   یا جلیل یا لطیف یا سلام یا فاشی

اسماء البروج از قرار تقسیم حروف و الحرکیه الاشاره

حمل ثور جوزا سرطان اسد

اح ج ش   ب د   له ط   س ع ق

یا اول یا حمید یا جلیل یا شکور   یا بدیع یا دائم   یا لطیف یا هادی یا طیب   یا سریع یا علیم یا قادر

سنبله میزان عقرب قوس جدی

فص ث ب و ن   ت   ی ک   م خ

یا فتاح یا صادق یا بانا یا وفا یا نور   یا تواب   یا یتام یا کافی   یا مجید یا خبیر

دلو حوت

ذ ظ غ   رض ز

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم افتح لی ابواب الدخول

یا ذو الطول یا ظهیر یا غالب یا رزاق یا ضار یا زاکی فی سؤاکل الاسماء وهیاکل الدعاء مقرونا بضمائر الاسماء

متوجها بشعائر السیماء بحق ذاتك وصفاتك یا زاکی یا حلیم یا لم یزل یا دیان یا ناعم یا خالق یا

غنی یا مجید یا شکور یا تواب یا راحم یا یتام یا طاهر یا قاضی یا کافی یا ضیا یا ماجد الی آخر الاسماء

فی تحت الحوت ارفع الحجاب عن عینی واوصلنی الی الروحانیین وسخرهم لی بقدرتك یا اندر القا

انك علی کل شئ قدیر و بالاجابت جدیر وصلی الله علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

ای که هستی بکارها پر فکر   فکر کن در این خلاصه ذکر   بصیام وصلوة وتقوی باش

ستر اسما مکن بهر کس فاش   کم بکن خواب و کم بکوی سخن   به مبندیش و قصد خلق مکن

تا ز پرده سرای عالم غیب   رسدت نبض خاص بی شك وریب   کو وصیت که کرده ام در کار

نکند در نهفت در اطوار   زبده دیگر دهم تعلیم   از حروفات ستر حق حکیم

برتو بادا

برتو بادا که پند کوش کنی   جام آب حیوة نوش کنی   ورنه آب حیوه در کامت

زهر گردیده بکند نامت   زینهار این حریف صد زینهار   کز بی خویش را نکه میدار

از عیانی نصیحتی که بگفت   کوش کن تا بدل بیابی تفت   زبدة الاسرار

ل	ي	خ	س	ه	د	ر	
ابلج	سصهف	حندش	عوثت	یکطظ	تنفیم	کعزخ	بدان ایدك الله
۳۶	۲۳۵	۱۲۰۸	۹۷۶	۹۲۳۰	۹۹۰	۱۶۲۷	

که این کلمات از روی تقسیم حروف الطبایع است که بکواکب سبعه سیاره قسمت شده و تفصیلش بدین نوع است که نموده می شود

ل ي خ س ه د ر

ناری   اس ج ع ي ق ك

هوایی   ب ص ذ و د ن ع

مایی   ل ه ر ت ط ض ة

ترابی   ح ف ش ث ظ م خ

کلمات مرکبه

ناری و هوایی مایی و ترابی

ابسجعیق بصذودنع لهرتطضة حفشثظمخ

تنکغ

ضمنزخ

نوعی دیگر در تقسیم کواکب

ل	ي	خ	س	ه	د	ر
انسغ	یعظ	جلفض	دکصذ	هیقح	وطرث	زحشت
۱۱۱۱	۱۰۱۲	۹۱۳	۸۱۴	۷۱۵	۷۱۵	۷۱۵

این تقسیم از روی ترتیب   ابجدیست   بقاعدهٔ طوز العکس از صفحه برابید

ل ي خ س ه د ر   این ترکیب طبایع حروف بقاعده

ناری	المبروج	ا	ب	ج	د	ه و ز	
هوایی		ن	م	ل	ك ي ط	ح	
مایی		س	ع	ف	ص ق ر	ش	
ترابی		غ	ظ	ض	ذ خ ث	ت	

مساوات عددیست

نار هوا ما تراب

احطفقجذ بزلعتضض جویکسنغ دهمنرشظ

۱۴۹۸   ۱۴۹۹   ۱۴۹۹   ۱۴۹۹

تفاوت عدد در کواکب علوی از روی تقسیم ابجدی بواسطه بطؤ سیران کواکبست

تا معلوم باشد و در ترتیب حروف ابتثی بدین نوع است که نموده می شود

جانب فاطمه ونجات

ي ا م ب و ت ن ث م ج ل ح ك خ ق د ف ذ غ ر ع ز ظ س ط

ش ض ص لا چ گ پ ژ ه ترکیبات این حروفات اینست

یاهبوا تن نجا الحکخ اقد قنغ ا رعرظس اطشضرصلا اچیکپژ ه

۲۴ ۹۹۳ ۶۵۸ ۱۸۵۴ ۳۴۶ ۱۲۳ ۳۱۷

شرح الطوالع تقسیمهم فی الاعضاء ومنسوباتهم وقت الاختیار

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله

سر آدمی — متعلق بنفس؛ گردن — متعلق بکیسه؛ دستها — متعلق به برادران وخواهران ونزدیک وخواب؛ سینه — متعلق به بنی ومال ومتعلقات کارها؛ دل — متعلق به فرزند وصحف ودعا؛ جلو ورودها — متعلق به بیماری وحیوان کوچک

میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

ناف — متعلق به زن وشریک وضد دارد ودشمن غایب؛ آلت تناسل — متعلق بجن وموت وعون مال وکیسه دزد وکیسه غایب؛ پشت — متعلق بسفر وعلم ودیدن خوابهای خوب؛ زانوها — متعلق بشغل وعمل وپادشاه؛ ساقین — متعلق بامید ودامستانه حقیقی وکیسه پادشاه؛ کفها — متعلق بحیوان بزرگ وقبض

تقسیم الکواکب علی الاعضاء مشتری دست راست وپهلوی راست مریخ دست چپ وپهلوی چپ

زحل پهلوی چپ شمس سینه وشکم ودل زهره پشت وانچه به ان متعلق سرو گردن وچشمان وانچه بان اعضا متعلق است عطارد پای راست قمر پای چپ والله اعلم واحکم

انچه مسطور شد درین مرموز | زبده بود از رموز کنوز | نیک اندیشه کن درین اسرار
چون بیابی زغیر مخفی دار | وقت اندیشه ناصر اینان زین | ذکر اسما کن وخوش بنشین
تا بیابی حق درین دستور | بنماید جالت این مستور | من بتعلیم کس نبینم راه
هادیم بود ذکر اسم الله | ذکر الله شد مرا رهبر | فیض اسما گشود بر من در
گاه خلوت بوقت تنگی کار | همت پیر بود درکار مرا | روش ذکر انمایم باز
که شوند های طریقت راز | بنمایم خلاصه ان را | تا حیاتی ذکر دهد جان را

ای

ای که طالبی درین حقایق نگر ازعیان شنو خلاصه ذکر خلاصة الاذکار روز شنبه وشب چهارشنبه

روز یکشنبه وشب پنجشنبه | روز دوشنبه وشب جمعه | زحل | شمس | قمر
یا علیم یا وهاب یا تام یا ثابت اعدادش بجمل معین | یا کریم یا غنی یا زکی یا خالق اعدادش بجمل معین | یا زکی یا حلیم یا علم یزل اعداده ۴۵ | یا شریف یا مجید یا سلام اعداده ۴۰ | یا بتوم یا مجید یا رازق اعداده ۳۰۴

روز سه شنبه وشب شنبه | روز چهارشنبه وشب یکشنبه | روز پنجشنبه وشب دوشنبه
یا حکیم یا ذو الطول یا راشد یا شهید اعداده بجمل معین مریخ | یا قاضی یا نافع یا ضار یا حمید اعداده بجمل معین عطارد | یا سمیع یا صادق یا هادی یا فاتح اعدایه بجمل معین مشتری | یا ماجد یا رحمن یا ایام یا خالق اعداده ۸۵ یا علیم یا طبیب یا الله یا رحیم یا دیان اعداده ۲۸۴

یا مکرم یا شکور یا تام یا دوف یا یاسر اعداده ۹۵ روز جمعه وشب سه شنبه یا یاسر یا دائم یا طبیب یا ظهیر اعداده بجمل معین زهره

یا زکی یا هادی یا رحیم یا هو اعداده ۲۱۷ بسم الله الرحمن الرحیم

یا کهیعص یا حم عسق یا هو یا من هو هو یا من لا هو الا هو یا لا اله الا هو انت الله الذی لا اله الا انت السلام الخالق الیاسر الراحم الخبیر اللطیف اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان قیوم تسخر الخلق بحق ذاتک وصفاتک یا من هو انت الله الذی لا اله الا هو یا غالبا علی الدهر والمکان یا غنیا عن الحدوث والامکان افض علی من سحاب الرحمة والرضوان شایب الروح والریحان انک انت الکریم المنان ولی الاحسان وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ای که هستت بذکر حق سری خوب درین خلاصه کن نظری

عدد حرف ونقطه را بشمار | بعد از انش جمل مرتب دار | بعد جو خوبی تمام بی کم وبیش | همچنین هیچ کار خود بر پیش
بعد از تا رسیده بس بنمای | در رها نیز قصد کس منمای | حرف جسم است وروح او است عدد | این چنین گفته اند اهل رصد
بعد خویش وقت خوبی اسما | باید و کنج خلوتی تنها | چون بدین نوع ذکر حق خوانی | راه یابی بگنج پنهانی
لیک اسرار ذکر وخلوت خاص | نکنی فاش تا رسی بخواص | این شرایط که ذکر شد بکسی | از عیاش چو بشنوی دیگری

ازبرای تو آورده بود صد عمل نبره زسترعدد زبدة الاسرار حروف ابجدی اب ج د ه

و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ حروف ابتثی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی حروف مخارج

ا ه ع ح غ خ ق ک ج ش ی ض ل ن ط د ت ر س ص ظ ث ذ ف ز ب م و حروف

بروجی ا ح ج ش ب د ل ه ط س ع ق ف ص ث و ن ت ی ک م خ ذ ظ غ

رض ز مس صفنداق عدد فرضا جهة تو این علم اسم علیم مداومت میشود و عدد قوا تش بدین فهج است

علیم حروفه جمله جمله جمله جمله علیم ایں عدد صغر است و طبیعی بسیط است

۴	الصغیر	الصغیر	الوسیط	الکبیر ۱۵۰۰	۱۰ ۱۲ ۱۴
	۱۵	۱۵۰	۱۵		

این عدد صغر است و طبیعی بسیط است — این عدد صغیر است متوسط و ناریست و هوائیست — این عدد وسیطست و مائیست — این عدد کبیر است و خاکیست — این عدد کبیر است و خاکیست

اکنون خاتم این ضرورتست و قاعدهٔ استخراج خاتم بانواع گفته اند ولیکن اینچه مناسب این مختصر است

بود دو نوع موجه می شود که یکی از این دو نوع عمل نمایند نوع اول آنکه جمل اسم مذکور یک صد و ۱۵۰

پنجاه عدد است و یک صد و بیست و پنج ۱۲۵ کفو اوست و این اعداد را جمع باید کرد که دو صد و هفتاد و پنجاه

ضرب کنند و حاصل الضرب خاتم اسم باشد و اسم را بان عدد اتمام باید داد نوع دوم عدد طبیعی ابجدی

اسم علیم این است ع ل ی م و قاعده آنست که عدد پنجاه و یک را ۲ ۸ ۲ ۸ ۱ بطرح دوند و آنچه
۱۳ ۱۰ ۱۲ ۱۶

باقی ماند بشمارهٔ حروف ابجدی و ابتثی و مخارجی و بروجی آمده هر حرف که عدد باقی ماند

طرح برسد از حروف ابو ما سته جمع کنند تا چهار حرف جمع شود که خاتم اسم است اکنون فرضا

حروف عدد صغیر عدد معنی عدد وسط عدد کبیر
علیم ۱۵ ۱۰ ۱۴ ۱۵۰ ۱۵۰۰ ۱۵

۵۱ ۲۳
از عدد پنجاه و یک ۲ ۸ ۲ ۸ ۲ بطرح رفت و باقی بیست و سه ماند و در شمارهٔ حروفات

مذکوره باین حروف منتهی شد که نوشته می شود ابجدی ث ابتثی ل مخارجی ذ بروجی ذ و حروفات

چهار گونه اینست ثلذذ این حروفات انگشتری تمام باید کرد که با خود دارند و پنجاه و یک ۵۱ روز

روز بعدد کبیر اسم علیم بخوانند و بخور و صوم و ترک اکل حیوانی از لوازم است و الحی

یکفیه الاشاره و اگر احیانا بعد خاتم خواهند که مداومت نمایند اثرش بیشتر است

این رموزیست از کنوز عدد که در این نسخه یافته است رمد گرچه مرموزان شده است صحیح

بایدش یافتن بفکر صحیح — گر بیابی رموزان هشدار
گر نیابد کسی زتوآنار — وارنه یابی روانش تسلیم است
بعد تسلیم اخذ تعلیم است — بعد از آن کنج خلوتی تاری
وانظلو و نظاستی یارب — داد داد خداست بر بنده
تا نباشد ز خلق شرمنده — در همه که او خواهد
باید از درگه خدا خواهد — چو عیانی طلب کند از دوست
کام و آن نیشه که در دل او ست — ذانکه سر بخر حقیقت قفل مراد ۹۹
ذکر اسما بود کلید کشاد

خلاصة الاذکار بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا علیم یا لطیف یا مجید

یا سمیع یا جمیل یا علام ان تصلی علی محمد و آل محمد و تعلمنی علم المعرفة و الایقان بحرمت ذاتک

و صفاتک یا علام الغیوب افض علی اسرار العلم ما یفهمنی عنک بک انک علی کل شئ قدیر

ربنا الاجابة حد بیوا اقسمت علیکم یا خدام هذه الاسماء العظام یا صرفیایل و یا اسرافیل

کرده هم از برای فضیلت خاصه ذکر که از فضل افضل

وانت یا ملك شمهورش اجیبوا دعوتی واعینونی علی ما ارید منکم من محبة العلم والتعلیم

بحق من له الامر والحکم علیکم بارك الله فیکم وعلیکم اللهم یا علیم یا علام سخر لی خدام هذه الاسما

العظام لیعینونی علی ما ارید منهم بحرمت انبیائك واولیائك یا مستعان یا شکور یا تام یا رئوف

یا قیام اجب دعائی ولا تخیب رجائی انك انت الکریم الوهاب نبك در باب آنچه ذکر ست این

فکرتی کن که جای فکرست این | بهر هر مقصدی که در دل هست
آنچنین ذکر کن که حاصل هست

این مثالیست بهر مقصود | که از ان فضل حق بود مقصود
مقصدی کان بود بشرح پسند

نرسد زان هیچ شخص گزند | گر چنین مقصدی که گفتم باز
همچو علمش ادی باسا ز

یعنی آسان که کرده ام اظهار | بهر تحصیل علت این هست ایاد
ور نه بیشك و شبه کرده راست

انعقاد هر مقصدی که تراست | هوشیارانه بند را در باب
یك قدم با برو منه زصواب

ناعیانی ببینی دیگر | شود اندیشه تراهبو
تقسیم حروفات بقواعد مختلفه که استادان

مقرر داشته اند و بعمل آورده اند

اول

حروف ایقغ بر قسمت اثلاث

ایقغ بکر جلش دمت
۱۱۱ ۲۲۲ ۳۳۳ ۴۴۴

هنث وسخ زعذ حفض
۵۵۵ ۶۶۶ ۷۷۷ ۸۸۸

طصظ
۹۹۹

دوم

حروف اصطکاکی بر قسمت بروج

اجل سفح شب
صث هع ذطی
وتم رطق دکض
نخغ ز

سیوم

حروف خارجی بقسمت منازل القمر
بدانکه موجب بعضی استادان حروف ابجدی بمنازل
قمر داده اند واین طریقه نادرست که حروف خارج
ماه از دائره باشند و حروف اینهاست
اهح غخ فکج شیضل ن طدت
رص ظث ذف زب م و

چهارم

حروف ابتثی برو نهای ماه چنانچه اگر ماه بسی روز
بود شود لام الف را به روز بیست ونهم و روز سی ام دهند
ناتمام شود و الا که بر بیست و نه تمام گردد لام الف را بهمان روز دهند

۱۸

کار رسید و حاصل ممکن گردد علوی و سفلی تبخیر هر شخص

ا ه ط م ف ش ذ | ب و ی ن ص ت ض | ج ز ک س ق ث ظ | د ح ل ع ر خ غ
اهح غخ فکج ش
عض ل ن طدت را بو
ص ظ ث ذ ف ذ ب م و

اب ت ث ج
ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
ق ك ل م ن و ه ی
لا

پنجم

حروف ابجدی بقسمت ساعات
شبانروزی از روی ترتیب طبایع
وغیر ذلك اب ج د ه و ز ح
طی ك ل م ن س ع ف ص
ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

ششم

حروف ابجدی از قرار طبایع وقسمت
کواکب بقاعده شیخ ابو علی
ده حروف ابتثی بروزها
سال شمس ولام الف
اجهب وزدد بکشح بسنظ جهة خسة مسترقه
منفغ نقص عهطق والله اعلم بالحکم اگرچه غیر
این تفاصیل سبعه در تقسیمات قواعد دیگر هست اما آنچه
اشهر ست نزد اکثر اهل این علم این قواعد سبعه است که نموده شد و انموذجی از این
تقسیمات بر سبیل دستور العمل در طریق محبت علی الاختصار بدین نوع است که فرضا محبت شخصی
مد نظر است حروف عدد نیابت هر کدام که بوده باشد در وقت عمل با حروف برج طالع وقت عمل و حروف
عنصر برج طالع یعنی اگر برج ناری باشد حروف ناری و اگر غیر ناری باشد حروف غیر ناری
و حروفات درجات کواکب سبعه و راس و حروف روز و سال شمسی و حروف روز و ماه قمری و حروف
منازل قمر این مجموع حروفات را در هشت سطر تکسیر باید کرد و سطر اول باید گذاشت و سطور سبعه
باقی را بعمل باید آورد بحسب طبیعت برج طالع وقت عمل که مؤثر ست و چون عمل بحسب
حروفی که بعمل آورده باشند با حروف برج تثلیث و تسدیس جمع باید کرد و العکس بالعکس
و از این روشن شود در باب محبت آنکه چون اسم شخص معلوم شود حروفات از تکسیر
باید کرد که چند کلمه از ان صورت بندد و حروفات که تکسیر شده در عرض تکسیر ترکیب

۲ عنصر در باب امری

کنند و بطبیعت ناری بدهند و در طول ترکیب کنند و بطبیعت ناری بدهند و در طول ترکیب
و بطبیعت هوایی بدهند و در امتزاج طول و عرض باهم بآبی دهند و در امتزاج طولی تمام
حروفات به ترابی دهند و بجهت محبت این کلمات تکسیر بایدکرد که مجموع ۹ حرفیست
و بر نام تمام می شود سرور القلب زین النفوس مؤنس الروح و بجهة عکس نعوذ بالله منها ابجد
خافض النفس قابض الروح تابع العمل تامع القوة و تمثال شامله در محبت
صورتی از موم باید ساخت یا از قلعی و حروف آتش بر سر و روی او نقش باید کرد و حروف
عطارد بر دستها و حروف قمر بر پایها و حروف مشتری بر پهلوی چپ و حروف زحل بر پهلوی
راست و حروف مریخ بر سینه و نام شخص و نام مادرش نقش باید کرد و آیتی که فعل مناسب
مطلوب باشد بر صورت رقم باید کرد و آنسه باید که از چوب انار ستون باشد باید
آویخت و در تحت آن بخور مناسب باید سوخت که عزیمت بخوانند که موثراست و عزیمت
با دیگر عبارات و اشارات که جهت مدعاهاست در خلاصة الاذکار بعد از این ملاحظه
باید کرد و باید خواند والله اعلم واحکم ای طلبکار این علوم غریب هست در این علوم بس عجیب

سو از اجوبایتی محروش | مرز اکر می هوسها جوش | میل خواطر مکن بر آلت قمع
دخ بکردان ز افتراق الجمع | کر ترا دشمنی بود ناچار | دوستش کن باین هنر در کار
نه که قصدش کنی کر مدعو مبست | باعث قصد صد و ماند شا مست | زرع کن حب دوستی در دل
بند و پیوند دشمنی بکسل | چونکه بتوان دلی بدست آورد | پس نباید دل کسی آزرد
کظم غیظ از خصم نتوانی | جهد کن تا دلش بکردانی | فکر و قصدش مکن بهیچ سبب

دوستی

دوستی در دلش فکن بطرب | از ضد لخواه تا شود رایت | سر نه پیچد بد کار از کامت
بشنو کفتهٔ عیانی را | حفظ کن لعلهای کانی را | کاینک از بهر اندر این اذکار
میکنند ذکر کوش باوی دار خلاصة الاذکار بسم الله الرحمن الرحیم اقسمت علیکم یا ارواح العلویة
والسفلیة بحق کل اسم حامد من تکسیر هذه الحروفات من اسماء ربنا و ربکم والهنا والهکم و من
اسماء رؤسائکم ان تعینونی و تجلبوا الی فلان ابن فلان بحق من له الامر والحکم علیکم عجلوا عجلوا
یا ایها الارواح و هیجوا روحانیة المودة والمحبة الساکنة فی قلب فلان ابن فلان علی محبتی
و مودتی و طاعتی بارک الله فیکم و علیکم نوع دیگر در جلب شخص معین بطریق انموذج کلی
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا کریم یا مجید یا الله یا لطیف سخر لی کمال ابن فلان بحق ذلک
و صفاتک یا ملیک یا حلیم یا احیا یا جمیل عزمت علیکم یا خدام هذه الاسماء العظام
بجلب کمال ابن فلان الی حبا سریعا سامعا مطیعا بحق الکریم المجید لا اله اللطیف و بحق من
له الحکم والامر علیکم بارک الله فیکم و بشرکم الله بالجنة یوم الحساب بشود نور خلاصهٔ ذکر
حرف حرف ذکر کن خلاصهٔ ذکر | بات و باکیزه ذکر حق میکوی
الغرض ساز بانک سینه ولی | هیچ باکان بر اه حق می پوی
تا شود شرح حق بغیبهٔ دل | عمر را صرف این صفت میکن
بهر چیز و بهر کاری | بدل خویشتن منه باری
تا بیابی طریق آسایش | دست کوتاه کن ز آلایش
از عیانی شنو نصیحت و پند | مطلقا بد بهیچ کس مپسند
تا دکر باره زین حدیقهٔ نو | بر فروزد تر اچراغ و سرور
زبدهٔ دیگر آورد بیشت | تا شود مرهم دل ریشت
برملت و اکند در اسرار | بخشدت شمع معرفت زین کار

زبدة الاسرار

کاین زبدة ... [illegible]

اسم شخص مدعا علیه را بحساب جمل معین جمع باید کرد با اسم والده اش ۲۸۲۳ ازان بطرح
کنند وعدد باقی مانده را بمنازل قمر حساب
کرده بمنزلی که عدد منتهی شود حرف ان منزل را کتابت کند بلیقهٔ زعفران هنگام بودن
قمر در ان منزل بشرط سعادت قمر وزیادهٔ نورش بوقت طلوع درجهٔ مذکور وچون
مهم محبت باشد کنارند تا باز قمر بمنزل پنجم ان منزل معین رسد بهمان شرط کذشته
وحرف همان منزل را با حرف اولی ضم سازند ودیکر چون قمر بمنزل پنجم پنجم آید که عاشر
اولست بهمان شرط اولی حرف او منزل دیکر را با حرف کذشته ضم کند وبا اسم خود ومادر
خود بهمین اسلوب مرعی دارند وسه حرف که از اسم خود ومادر خود بیرون نوشته باشند
با سه حرف که از اسم شخص مدعی علیه حاصل شده ممتزج کنند وبعزیمت وقرآءت دعا
مستغول شوند وبخور بکار دارند که مفید است دا نموذج این عمل فرضا مدیست اسم معین
این است ۲۸۲۸۱۴ ازان بطرح رفت باز هشت ماند از منازل قمر بمنزل نثره رسید
وحرف منزل نثره اینست ح وچون عمل محبت است حرف پنجم این منزل می باید ومنزل
پنجم این صرفه است وحرفش اینست ل وحرف پنجم پنجم منزل اول که منزل عاشر باشد
اینست ع واین منزل زبانست اکنون این اسم مطلوب شد وبا اسم طالب همین اسلوب
عمل باید کرد که سه حرف دیکر ازان حاصل کنند وحروفات را باهم امتزاج کنند وعزیمت
واسماء سازند وانرا بذکر مشغول شوند که مفید است انشاء الله تعالی ودر عکس این عمل
هنگام غروب منازل عمل باید کرد وقتی که قمر منحوس باشد وناقص النور ودر آن
منزل واقع باشد وبعد ازان حرف ششم منزل وحرف دوازدهم با او ضم باید کرد یا انکه
حرف هفتم وحرف چهاردهم فافهم اصا نوعی دیکر که استادان عمل کرده اند تقسیم حروف

منحوس صح

ایقغی است

ایقغی است وان نه مرتبه دارد وطرح در این دستور ۹۹ باید کرد وبعد از طرح بدانچه
باقی آید وبکلهٔ ازین کلمات رسد ان کلمه را کار باید فرمود ومراتب کلمات مذکور اینست
واین مراتب تسعه ایقغ ۱ بکر ۲ جلش ۳ دمت ۴ هنث ۵ وسخ ۶ زعذ ۷ حفض ۸ طصظ ۹

مرتبهٔ مراتب تسعه

متعلق است بافلاک تسعه که ان فلک العرش وفلک الکرسی وفلک المزحل وفلک المشتری وفلک
المریخ وفلک الشمس وفلک الزهره وفلک العطارد وفلک القمر است وبعضی دیکر بمراتب حروف
اسم شخصی عمل نموده اند ومراتب این حروف مراتب حرف الف نموده می شود جهة انموذج وباقی
حروفات را قیاس بدین باید نمود ومراتب حرف الف بدین دستور است

چهارم	سیوم	دویوم	اول	
مرتبهٔ عددی معین اکرچه بعضی	مرتبهٔ ابتثی	مرتبهٔ طبیعی ابجدی	مرتبهٔ عددی صغیر	
	ف ۲۰ / ا ل ۲۳ ۱	ف ۱۷	ا ل ۱۲ / ۳۰ ۱	ف ۸ / ا ل ۳ ۱۲
ف ۸۰ / ا ل ۳۰ ۱ / ۱۱۱	۴۴			

۸۰۳۰۱

مرتبهٔ چهارم را هشتاد هزار وسیصد ویک حساب نیز کرده اند ازان جهة که دو صفر در میان
مراتب واقع است وان صفر هر کدام مرتبهٔ دارند وبعضی همین یکصد ویازده قرار داده اند وغرض از
مراتب قرآءت اسماءست که باین عدد باید خواند ودر تکسیر وامتزاج حروف هر بزرکی وهر استادی
بنوعی رفته اند وهمه درستست وانواع ان جهة انموذج در چند اسم الهی نموده می شود

اول نوعی دیکر که شیخ عفت سید حسین اخلاطی قرار داده اند
دوم نوعی که شیخ ابو العباس بونی برانند فرموده اند

ا ل ف ت ا ح
ت ا ل ا ف ح
ف ت ف ل ح
ل ا ل ت ح
ل ف ت ا ح

ا ل ح ف ي ظ
ا ظ ل ی ح ف
ا ف ظ ح ل ي
ا ي ف ل ظ ح
ا ح ي ظ ف ل
ا ل ح ف ي ظ

نورانی ظلمانی	ظلمانی	نورانی
		۹
خ ص ط ق ث ذ غ	ب ت ج خ د	ا ر س ع ك
	۱۱ ۱ ۲ ۱ ۲	۱۶ ۶ ۲ ۳ ۹
ک سهرف		
	د ش ض ظ ف و	م ن ه ي
	۸ ۲ ۱ ۱ ۱ ۱	۸ ۶ ۰ ۲ ۵
۵ حرف	۲۳ حرف	۵ ۶ حرف

نوع تکسیر معروف که اکثر استادان عمل کرده اند

نوع تکسیر صدر و موخر که مشهور و معروف است

ا ل م غ ن ي
ل غ ي ا م ن
م ي ن ل ا غ
ي ن غ م ل ا
غ ا ل ن ي م
ن م ا ي غ ل

ا ل ك ر ي م
م ا ي ر ل ك
ك م ر ا ل ي
ي ك ل م ا ر
ر ي ا ك م ل
ل ر م ي ك ا

اما بیشتر استادان در اعمال ط و مطر و بنوع نخست و ثانی عمل کرده اند ونوع ثالث ورابع ممتاز است وفواید کلیه در ضمن اوبیست ومثال انموذج نوع اول وثانی در قاعدهٔ ط ومطر رضا در دو لوح نموده می شود وباقی بدین قیاس باید کرد

لوح اول در محبت

لوح دویم در عکس

اکنون ملاحظه کن که

ط واسطه مطر

علی حب حسن

ع ب ل ح ی حسن
ع ي ب س ل ح ن
ع ل ي ح س ن

ط او واسطه مطر
عمرو بغض زید
وذ ري م دع ض غ ب
ودذع رضي غ م ب
وض دي ذغ ع م رب
وغ ض ع دم ي رذ ب
ومغ ي ض رع ذ دب
ودم ع غ ذي دض ب
وذري م دع ض غ ب

در لوح ثانی کلمهٔ اولش و نون واقع است در سطر دویمش کلمهٔ غم و در سطر پنجمش کلمهٔ فر در سطر ششمش کلمهٔ دیم سی و چه بی نیاشد وازان احترا ز کلی نماید که مالش بدست در هر دو عمل اولا انست که مطلقا

اما مثالی دیگر جهة غنا باسم محمد در لوحی نموده می شود وبواقی اعمال را این انموذج کافیست این طرزی خاصست که حرف اول مدعا و حرف آخر ملتما علیه بر جای خود واقع میشود در همه سطری از سطور تکسیر واین اشرف طرق است وهر کاه

لوح غنا باسم محمد

م غ ن ي م ح م د
م م غ ح ن م ي د
م ن م م غ ي ح م
م غ ن ي م ح م د

در این

در این مثالها که نموده شده اگر کلمهٔ با اسمایی که مدعاست مفرده باشد اضافهٔ بر ان باید نمود تا مزوجه شود وتکسیر کنند وان اضافه اگر عمل جالبست کلمهٔ مناسب ان واگر جلابیست کلمهٔ که بدان متعلق باشد وقاعدهٔ تکسیر صدر و موخر وتکسیر موفق خواه مفرده باشد وخواه مزوجه که احتیاج باضافه ندارد در تکسیر بجهة تمام تسخیر تام عمل بدین نوع باید کرد که باسم محمد نموده می شود

م م

م م ح ح ح ح ح ح ح ح ح م

م م م م م م م م م م م م م م م م م م د د د د عدد مجموع این حروف وفرادر مربع موفق باید کرد وحروفات مذکور بر دور مربع رقم باید نمود وبخوندن اسما وقسم العزیمت باید مشغول شد وبخور کلاینو می باید که باشد وحروفات را وقتی رقم زنند که قمر در منزل النحرف باشد مسعود وزاید النور ولباس پاکیزه وصوم وترک اکل حیوانی از لوازم وفرایض این اعمالست

بکر این طالب خجسته سیر کر نمود ار کشت کنج وهر صد این فعل را ابدان در کار فکر اعمال بد مکن زنهار قد این فعل را ابدان در کار فکر اعمال بد مکن زنهار نوعروسان بکر ا مپسند که هم هم آغوش بدرود نشند ند وحانیات را ابشناس تا نیفتی بفعلشان بهراس فعل بد را مخواه از ایشان هیچ ورنه پیچ و بیچا بیچ چون شوی عازم از برای عمل ساز پاکیزه جسم ودر لقمه باید خورد نه جه حلال تا نیفزاید بدکر ملال کر این شرطها بیاری دل کشف روحانیت شود حاصل بشنو اعیانی مسکین ذکر حاجت زنو بهد تلقین هرکرا طلب مدعا هوس است این مثالش برای جلب بس است

بسم الله الرحمن الرحیم خلاصة الاذکار

اللهم انی اسئلك یا مجید یا مفید

یا معید یا ماجد یا مکرم یا منعم یا محسن یا منان یا ملك یا متعال یا مقیت یا مغیث یا مستقل
یا مؤمن یا مهیمن یا مصور یا مقتدر یا مقتدر یا ملیك یا مستعان یا مانع یا معطی یا مقسط یا معز
یا متکبر یا متفضل یا مالك یا مونس یا منیق یا محیی یا ممیت یا مبین یا متین یا معز یا مذل یا حکم
یا حمید یا حنان یا حسیب یا حفیظ یا حبیب یا اکرم یا معلم یا ارحم یا اعظم یا الله یا اقوم یا
یا علیم یا سلام یا علام یا علیم یا حکیم یا کریم یا رحیم یا ناعم یا عاصم یا نعیم یا مقیم یا مقیم یا قیم یا
یا راحم یا حاکم یا عالم یا قاسم یا قائم یا دائم یا علیم یا قدیم یا عظیم یا مطعم یا معصم یا ملهم یا متکلم
یا متعظم یا متکرم یا متنعم یا دیوم یا قیوم یا دهر یا دیهار یا دیهور یا دیان ان تصلی علی محمد
وآل محمد وسخر لی محمد بن فلان بحق ذاتك وصفاتك واسمائك وافعالك انك علی کل شیء
قدیر وبالاجابة جدیر نوعی دیگر جهت مهم ومقصود بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا بدیع یا باقی یا جمیل یا جبار یا جواد
یا دائم یا دیان یا داعی یا دلیل یا هو یا هی یا هادی یا هازم یا هارب یا وکیل یا ودود
یا وهاب یا واسع یا واجد یا وارث یا زکی یا زارع یا زاکی یا زاجر یا زاعم یا زافر یا زاعم
یا زافر یا حی یا حکیم یا حلیم یا حمید یا حنان یا حسیب یا حفیظ یا حق یا طبیب یا طیب
یا طاهر یا طهور یا طاهر یا طاوی یا طالب یا طس یا طسم یا یتام یا یاسین یا بوه
یا یوئل یا کافل یا کافی یا لطیف یا لامع یا لم یزل یا مکرم یا منعم یا ملهم یا معصم یا نور
یا نافع یا نصیر یا ناصر یا ناعم یا سید یا سند یا سریع یا سمیع یا سلام یا سالم یا علی
یا عظیم یا علیم یا عالم یا عاصم یا عالی یا عفو یا فرد یا فعال یا فارج یا فوید
یا فتاح یا فالق یا فاتح یا فایض یا صبور یا صادق یا صابر یا صبار یا صمد

یا صانع

یا صانع یا صاحب یا صاعد یا صاین یا قیوم یا قوی یا قدیم یا قدیر یا قدوس
یا قیم یا قریب یا قاسم یا قائم یا قاهر یا رزاق یا رئوف یا رحیم یا رازق یا راحم یا رحمن
یا رفیع یا رافع یا رضی یا رضی یا رب یا شهید یا شکور یا شدید یا شاکر یا شافی
یا شفیع یا شفیق یا شاهد یا شریف یا شارق یا شارخ یا تواب یا تام یا تقی یا ثابت
یا ثواب یا ثامر یا خبیر یا خالق یا خلاق یا خبیر یا خفی یا خافض یا ذو الطول یا ذو الجلال
والعظمة یا ذو الفضل یا ذو الرحمة یا ذاکر یا ذو العفو یا ذو المغفرة یا ذو القوة
یا ذو المنة یا ذو البطش یا ذو الحول یا ضامن یا ضیا یا ضار یا ضابور یا ظاهر
یا ظهیر یا ظافر یا غنی یا غالب یا غفور یا غیور یا غلاب یا غفار یا غافر یا غفران
نوعی دیگر یا ملجا یا تواب یا دائم یا منان یا مونس یا مضیع یا فارج یا احد یا رباه یا هو
یا عزیز یا مصلح یا محیط یا ملی یا ملیك یا جمیل یا دائم یا منان یا مونس یا ممنع یا شریف
یا مخلص یا خالق یا قادر یا باطش یا مقیت یا مغیث یا شافع یا معاذ یا قابض یا حافظ
یا مبلغ در حروف کلام الف اولش لامع و آخرش اعلا بدان ایدك الله که این اعوذجی کافیست
در هر امر از امور شرعی که باشد ای که چشم دل تو بیدار است نیك دریاب کین چه اسرار است
ذکر تسخیر و جلب و طرد تمام هست در ضمن این خلاصه تام که بدانی و نیك دریابی
از بد و نیك خود خبر یابی ورنه دانی وره بران نبری راه تعلیم زاینجا سپری

زانکه تعلیم لفظی از استاد هست از هزار جز و استاد گرچه در این سند که شد مسند

اصل آداب این نسخه مستور لیک بر مبتدی نا هشیار مشکلات عمل بود بسیار

مکن ان کن بنا بر افعال باز گرد بخیرد هم حال بنشیند بذکر و فکر صحیح

تا برده بعلقات صریح بشنود از عیانی اسراری هر لحظه نه هر آنا ری

تبهٔ الاسرار این زبده ایست در باب طبایع حروف و بر تامل صاحب وقوف

پوشیده نخواهد بود که در این باب عمل بچه عنوان می باید نمود و بالله التوفیق

اول — حروف ناری و هوائی که متعلق است بعالم علوی روحانی بدین تفصیل

دویم — حروف مائی و ترابی که متعلق است بعالم سفلی جسمانی

ا ب	ﻫ و	ط ی	م ن	ج د	ز ح	ک ل	س ع
قوت باعثه	قوت حافظه	قوت ناطقه	قوت متخیله	تدبیج سلاله	تدبیج نطفه	تدبیج علقه	تدبیج مضغه

ف ص	ش ت	ز ض	ق ر	ث خ	ظ غ	ملاحظه
قوت جسمیه	قوت نامیه	قوت جاذبه	تدبیج عظام	تدبیج اللحم	تدبیج الاکر	

بایدکرد که ارتباط عالم علوی با سفلی و سفلی با علوی و کلی با جزئی و جزئی با کلی

و ملکوت با ملک و ملک با ملکوت و اختراع با ابداع و ابداع با اختراع بچه نوع است

و حکمة حکیم علیم چون همه را با هم مربوط ساخته فتبارک الله احسن الخالقین

اکنون بدانکه حروف ناری خفیف مطلق است و بر دو قسم است قسمی از آن در ظاهر

و باطن خفیف است و قسمی دیگر در ظاهر خفیف و در باطن ثقیل است اما ابجد خفیف

مطلق است

مطلق است در ظاهر و باطن اینست ﻫ ط ف و انچه در ظاهر خفیف و در باطن

ثقیل است اینست ا م ش ذ و حروف ﻫ حرفی جلیل نورانیست و از ابتدای

و از ابتدای حروف حلق است و از تنفس مطلق بی علاج مخرجی از مخارج و ما یتعلق به

صورت می باید و در ظاهر و باطن خفیفست و از حروف هیامیه و هیبت است و بمشتری تعلق دارد و ملکوتیست

و ظهور تسلطان در عالم سفلی بر جنس نباتیست و در جمل عددی بسیمای اسم هوای معنویست

که نفس کلیهٔ عبارت از آنست اگرچه در مرتبهٔ جماد نیز مؤثر است بلکه بترتیب متعلق به

جمادیست و حروف ط حرفی شریف نورانیست و خفیفست در باطن و ظاهر و از حروف طهارت

و طیب است و تعلق بمریخ دارد و حیوانیست و ظهور تسلط او در عالم سفلی بجنس جماد است

و در جمل عددی سیمای اسم آدم معنویست که عقل کل باشد و از عقد الف که ابتدای

حروف است تا عقد ط که منتهای حروف احادیست سر آدم و حوا و حب و ود مستور است

در لوح این عقود که تسعهٔ احادیه باشد در نگاشتن عددی شامل حال و شکوا و بدیع فرزندان

آدم و حواست و حرف ف حرفی لطیف ظلمانی در ظاهر نورانی در باطن خفیفست در هر دو شق

و از حروف قذ ر و فتح و فرحست و تعلق بزهره دارد و از حروف ملکی است و ظهور تسلط

او در عالم سفلی هم جنس جمادیست و حروف ا لف حرفی نورانی عظیم القدر است و خفیفست

در ظاهر و ثقیلست در باطن و حرف لاهوتیست و متعلق بدین به عقل و الفت و بزحل

نسبت دارد و ظهور تسلط او در عالم سفلی بر جماد و نبات و حیوان و انسانست

بدین طریق ا نبات ب جاد ج حیوان وانسان نقطه اش متعلق است بانسان می شود

وهمچنین حروف هر یک تعلق بکوکبی وتسلط بر جنسی از اجناس علوی وسفلی است

که شرح آن در این مختصر متعذر است و مجمل مجموع حروف نزد بعضی دیگر از استادان

بدین دستور است که نموده می شود واین ترتیب خاصه است فافهم

در این قاعده حروف مفرده که باصطلاح بعضی از حروف صامت که نیز بخوانند بدین

١٤١ طریق کل جز و مطلق تا تعلق بعالم ملک دارد و بواقی بر نهجی که نموده شده الف

متعلق بعالم لاهوت است و با تا و ثا و جیم و حا و خا و دال و ذال ... قاف متعلق

بملکوت است ودر تفصیل افلاک وکواکب چنانچه بر حاشیه مخروطی نوشته شده مقرر است

وهر بزرگی بنوعی در این حروفات تصرفات داشته اند و بعضی چنین مقرر داشته اند

که حرف هر کوکبی در خانهٔ که اوج یا شرف یا مثلثه یا درجهٔ وجوه یا درجهٔ

حدود یا خطی از حظوظ اوست چون داخل اسمی از اسمای اللهی باشد تکرار آن

اسم بسیار مؤثر است و باجابت اسرع و برای مثال چند اسم نموده می شود تا میسر شد

اولا

٩٥

اولا اسم هادی حرف اولش از سرطان است وسرطان اوج شمس است و دالش آنکه

بعد از برج جوزاست که تعلق بزحل دارد وخانهٔ حفیض اوست اما برجیست که اول

درجهٔ او شمس در اواخر درجهٔ اوست وحرف آخرش که یاست از برج قوس است

که مثلثهٔ شمس است پس تکرار این اسم هنگام طلوع یکی از این بروج مذکوره

اثر کلی میدهد واگر فرضا شمس در یکی از این درجات که ذکر رفت واقع باشد

اجابتش زودتر است دیگر اسم ودود که واوش از برج میزان تعلق بزهره دارد اما

خانهٔ حظ عطارد است و دالش از سنبله است که شرف عطارد است چون این اسم را

کور را در هنگام طلوع یکی از این بروج ذکر کنند اثر اجابت بران مترتب باشد و احیانا

اگر زهره در میزان باشد یا عطارد در میزان باشد یا در سنبله باشد اثرش زیاده

خواهد بود وقس علی هذا فی بواقی الاسمای والاذکار به انصاف این ستوده صفات

قدمی بیش نه براه نجاة | کسب این عالم اگر ضرور کنی باید از دل لجاج دور کنی

بل بدانی زیادتی کمال | بکنی کسب نی بجهر و بال | آدمی وقت آدمی صفتست

که در این جوهری بمعرفتست | شود از علم معرفت حاصل | خاصه علمی که هست قوة دل

من بجز باید این وصیت خویش | می کنم ذکر و می برم ره پیش | گر وصیت بکار در بندی

نی هنر و طرز خاص بر بندی | ورگذاری ره وصیت را | بکشی توشهٔ بلیت را

گفتمت حرف واجب بی کم و کاست | بکن اندیشه و جز بخ آراست | جوز عیا خلاصهٔ اذکار

یا دکیو و بجان بکن تکرار خلاصة الاذکار فی دعوات الکواکب زحل بسم الله الرحمن الرحیم
یا ذکی یا حلیم یا لطیف هو خیرا و اعظم اجرا السلام الله ایها السید الحکیم الفاضل تغالب را
اجب دعائی واقض حاجتی کذا وکذا مشتری بسم الله الرحمن الرحیم یا مالک یا
شکور یا تواب یا یاسر و ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و
آخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین یا قدیم یا باطش یا مغیث یا ثابت
قادر یا علی لک التقدیس وسلام علیک ایها السید الشریف برجیس الکبیر ا سبحب
دعائی واقض حاجتی کذا وکذا مشتری مریخ بسم الله الرحمن الرحیم یا ملک یا رحیم یا بنا
یا خالق سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یا سلام یا قدیر یا مغنی یا شارخ السلام
علیک وتقدیس الله وبرکاته ایها السید الغالب القاهر القادر اجب دعائی وانتقم
لحقی من اعدائی بحق من له الامر والحکم علیک مریخ شمس بسم الله الرحمن الرحیم یا شافی
یا مهیمن یا سلام سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ایها النیر الاعظم السیار
الاشرف یا باطش یا حکیم یا حارس اهلا بالحی الناطق الانور والشخص الاظهر اجب
دعائی واقض حاجتی بحق قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد زهره شمس بسم الله الرحمن الرحیم یا ذکی یا هادی یا رقیب یا هو و
قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین یا عزیز یا اله یا قادر یا رب علیک
التحیة والسلام ایتها السیدة الشریفة العالمة الکاملة العاقلة ناهیدة

استغفر لنا انک غفور رحیم یا عزیز یا رب ... یا جلیل لک التقدیس والقدس وعلیک

الکریمة

الکریمة استجیبی دعائی بحق محمد الامین صلوات الله وسلامه علیه وآله واجمعین
عطارد بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب النون والقلم یا عظیم یا طاهر یا ولی یا رحیم یا دائم والهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا واسع یا محیط یا احصی یا قدیر یا ودود علیک سلام الله
ایها السید الکبیر الفاضل اجب دعائی واجلب الی فلان ابن فلان بحق من له الامر والحکم
علیک قمر بسم الله الرحمن الرحیم یا قوی یا ملیک یا رحیم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون یا خالق یا کلیم یا قادر کلا والقمر الی قوله البشر اجب تعالی
ایها السید الکبیر ماه سپهر الکریم العالم الفاضل الجلیل اقض حاجتی الصغیر یا قاضی
الحاجات یا مجیب الدعوات یا رفیع الدرجات این خلاصه که کرده ام اظهار
هست از این کواکب سیار در خم این سپهر مینایی هر که او هوش هست و بینایی
زبد و ره در این خلاصه ذکر می کناید بر هنمایی نکو وگر از اهل هوش خرد نیست
حاصلش جز کمال حیرت نیست دارم امید از آنکه عجب که بدانند از این مباد نصیب
دست بدخواه باد از این کوتاه فکر بد بین بر این نیاید راه کو هر گنج این خزانه راز
باد یار نصیب اهل نیاز از دهائی که لازم است این را هم نشین باد جان بد بین را
این که صیلی به این هنر داری کوششی کن که گنج بر داری گرچه من کرده ام نظر دیگران
گنج بید او اژدهایش نهان لیک دارم امید این راهی کاژدها یابد آنکه جوید بد
گنجش از چشم بد نهان باد ظاهر از بهر راستان باد من چو فصل از این زوادی بند
گفته ام بندهای روح ببند

فصل فصل از نبای زنان ... کرده ام ... وصال اهل ...

کفته‌ام پندهای نوح پسند بعد از این نیز میکنم تحریر زبده را با خلاصه در تقریر

تاکه بینا کلان سوخته دل نود یابند حل این مشکل بلکه حل کرده می نایم ساز

میکنم این دو نغمه با هم ساز کوش نغمه شناس می باید که از این نغمها بیاساید

نظم و نثر عیانی درویش موجب راحت است هر ریش کرچه بی صنعتیش کفتاریش

کهر اسبیست هر کاریش صورت نظمش اجر بی عیب است معنیش سر کنج لاریب است

عقل داند که کنج زر پنهان نبود جز جای دل ویران صورتی را که هست معنی و مغز

چه غم از ظاهرش نباشد نغز اهل صورت که مایل صورند ناپسندیده به کزین کذرند

بر اهل معانی است این کفت کو نه بیندش اهل ظاهر مفت زبدة الاسرار باخلاصة الاذکار

بدان ایدک الله که در تقسیم حروف کوکبی را چهار حرف است و هر حرفی مفتاح اسمی از اسمای

اللهی است و هرکاه که در ساعت یکی از این کواکب سبعه بشرط خوشحالی آن کوکب اسمای

که متعلق باوست ذکر کنند بعدد معین باعث نتیجهای نیکوست و بجهة هر مطلبی

اسمای کوکبی را ذکر باید کرد و بجهة اشغال که مناسب آن مطلب باشد چنانچه بجهة

تدابیر علم اسمای مشتری ذکر باید کرد و بجهت اقبال و زیادتی مال اسمای شمس و بجهة

سرور و اتصال دوستان اسمای زهره و بجهت برکت و زراعت و امثال ذلک اسمای

زحل و بجهة علم موثق و طبع نظم و معاشی اسمای عطارد و بجهة نزد استاد و سلامتی

طریق اسمای قمر و بجهة غلبه و انتقام از خصم اسمای مریخ و شرطش آنست که وقتی که

طلوع

طلوع برجی باشد که خانهٔ کوکب مدعاست و کوکب مذکور راجع نباشد و منحوس نباشد بلکه

در مثلثه یا شرف یا اوج یا حظ خود باشد اسمای متعلقه بآن بجهة مدعا ذکر باید کرد بعدد معین

فرضا کسی اقبال مدعا است که بدست آورد و این تعلق بکوکب شمس دارد هفتاد و یک نوبت این ذکرش باید

خواند هنکامی که آفتاب در برج شرف باشد یا در اوج یا در مثلثه و قرات در ساعت شمس باید کرد و بخوری

که تعلق بشمس دارد بایدش سوختن و ذکر اینست بسم الله الرحمن الرحیم اهلا بالحق الناطق الانور

والشخص الاظهر والکوکب الاظهر والسیار الاشرف یا شافی یا مهیمن یا سلام سبحانه اذا

قضی امرا فانما یقول له کن فیکون یا ناطش یا حکیم یا حارس سلام علیک و رحمة الله و برکاته

ایها النیر الاعظم والسیار الاشرف ایدنی بنورک و بقوتک واجلب الی المال بحق من فوق

له الامر والحکم علیک والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم دیگر چون دیگر

چون شخصی را طالع ولادت معلوم باشد بحسب طالع و اکر طالع او معلوم نباشد و الف

آن معلوم باشد نامش با نام والده اش جمع باید کرد که بعد از طرح ۱۲ ا ۱۲ برجی که

منتهی شود صاحب او برج را دعوت کنند در وقتی که خوشحال باشد آن کوکب و منحوس

نباشد اکنون فرضا شخصی مدعی علیه را عمر نام است و والده اش زبیده و عدد

هر دو سیصد و چهل و دو می شود و بعد از طرح ۱۲ ۱۲ شش باقی می ماند و عدد باقی ببرج

سنبله می رسد و صاحبش عطارد است چهار اسم که بعطارد متعلق است در ساعت

او مداومت باید کرد بعد الف بشرط خوشحالی عطارد و آنکه نحسین در برج طالع

واقع نباشند وذکر عطارد را یکهفته متعاقب باید خوانند هر روز بعد ۳۵ جلب
وذکر عطارد اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب النون والقلم یا عظیم یا طاهر یا اول یا رحیم
یا دائم والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا واسع یا محیط یا احیا
یا قدیر یا ودود علیک سلام الله وبرکاته ایها السید الکبیر الفاضل اجب دعائی
واجلب الی عمرو بن زید جلبا سریعا سامعا مطیعا بحق من له الامر والحکم
علیک دیگر قاعده که استادان مقرر داشته اند که در هر سر سالی یا در سر ماهی
به ان عمل می نموده اند تا در ان سال یا در ان ماه اینها را اگر مهمی پیش آید باسانی
محصل شود وان چنانست که فرضا در سر سال نهصد وهشتاد وچهار ۹۸۴ این عبارت را
باید نوشت که سنة اربع وثمانین وتسعمائه وحروف این ترکیب باید دید که چند حرف است و عدد
همان تاریخ با ان ضم باید کرد که مطابق اسمای الهی سازند ومداومت نمایند
اکنون مثال همین تاریخ که نوشته شده عدد حروف ترکیبش بیست ودو ۲۲ حرف است
بدین نسق س ن ه ا ر ب ع و ث م ا ن ی ن و ت س ع م ا ی ه حروفه وعدد تاریخ سال ۹۸۴ ۲۲
جمع العددین
وطابقش با اسما اینچنانست که چند اسم از اسمای الهی که بعدد حروف
۱۰۰۶ زیاده از بیست ودو ۲۲ حرف نباشند وبعدد جمل همان اسما مطابق باشد با عدد
نه صد وهشتاد وچهار ۹۸۴ بیست آورند وانروز اول سال مذکور ابتدا کرده بیست و
دو روز متعاقب هر روز اسمای مذکور را به عدد ۹۸۴ بخوانند وبخور بسوزانند
وحست

وحاجت
بخواهند واگر خواهند اسم ماه را هم بران زیاده کنند در هر ماه که باشد از اول ماه تا آخر
سال ودر هر سر ماهی یکروز اسما بخوانند که مفید است اکنون فرض میکنیم که اول سال
مذکور اول ماه صفر است سه حرف ماه صفر را اضافه بیست ودو حرف سابق میکنیم وعددش
همان عدد نه صد وهشتاد وچهار بی اضافه ایست واسمای الهی مطابق با این حروف
بیست وپنجگانه می باید که باشد بعدد نه صد وهشتاد وچهار ۹۸۴ ۲۵ ومطابقات این مفروض
در اسمای الهی این است سبوح رحمن رحیم مقدوس حی دلیل
۴ ۴ ۴ ۴ ۲ ۲ ۴
۶۶ ۲۹۸ ۲۵۸ ۱۰۷ ۱۸ ۲۸۴
مستعجل ۷۶ ۲۵
حروف وجملش بیست وپنج روز از اول سال هر روز این اسما را بعدد نه صد وهشتاد ودو
این اسما ۹۸۴ ۲۵
چهار باید خوانند که حاجت بخواهند وچون در همین سال به اول ماه ربیع الاول رسد
واراده داشته باشند نام این ماه را اضافه باید کرد که عمل کنند چنانچه حروف ماه
صفر را باید کرد است که نه حرف ماه ربیع الاول اضافه با حروف تاریخ سال کنند
که مجموع سی ویک ۳۱ حرف شود بهمان عدد ۹۸۴ ویکدو اسم را تغییر باید داد که با حروف
عدد درست سازند ومداومت نمایند در هر ماه اگر خواهند همچنین باید کرد که حروف ان
ماه را بر حروف سال اضافه کنند وعددش همان عدد سال هیچنی باشد تا آخر سال
بلا اضافه ولیکن عدد حروف بواسطهٔ اسم هر ماه کم وزیاد خواهد داشت چنانچه
فرضا در همین انموذج گذشته بر حروف سال حروف ماه ربیع الاول افزوده می شود

وحروف صهر حفف حى شود بدين نهج س ن ه ا رب ع و ث م ا ن ى ن و ت س ع م ه ا ى

ع و ب ح ا ل ا و ل جمع سال حروف ماه جمعين عدد سال اسماى مطابق

خرو قين ۹ ۲۲

هو شحيح كريم ملك قدوس حى باسط عالى موسع

اين تركيب ايست حروف اين اسما

سى و يك حرفست و عددش نه صد و هشتاد و چهارست ۹۸۴ و باقى ما فيها بدين قياس

بايد كرد و عبارت اين ذكر چنين است بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اسئلك يا هو

يا الله يا كريم يا ملك يا قدوس يا حى يا باسط يا عالى يا موسع ان تصلى على محمد

و آل محمد و ان تقضى حاجتى و تكفى كل مهماتى فى هذه السنة هذا الشهر تجق

ذات و صفاتك و اسمائك انك على كل شىء قدير و بالاجابة جدير و اين ذكر اگر در روز

اول سال باشد تا بيست و دو روز متعاقب كه عدد حروف سال است هر روز

بايد خواند كه بعد از آن در هر ماه كه حروف ماه را اضافه كنند يك روز بخوانند

در اول ماه كه كافيست اگرچه بعضى گفته اند كه در اول هر ماه ذكر را در روز

بعدد حروف ماه بايد خواند چنانچه در اول ماه صفر فرضا تا سه روز بخوانند

در اول ربيع الاول تا نه روز متعاقب بخوانند و بعدد خواندن ذكر عدد تاريخ

سال است كه ۹۸۴ باشد والله اعلم فا ع ع ى ك اسم خود را بحساب جمل معين

جمع

جمع بايد كرد ~~كه با الهى~~ ۹۶ از آن طرح كنند و باقى ۹ خواهد ماند فرضا يا كمتر هر عددى كه با

از طرح ثابت است آيد از اول لعو دو به نام اللهى شماره بايد كرد كه باسمى كه عدد منتهى شود

ان اسم بيران نويسند و بجهة ترقى حال خود همان اسم را بعدد اسم خود مداومت كنند و يكو

بار ده / زهمان عدد اسم خود ۲۸۴۲۸ طرح بايد كرد كه باقى از طرح بيست و هشت ۲۸ خواهد ماند

يا كمتر هر عدد كه بماند از منازل قمر شماره كنند و هر منزلى كه عدد منتهى شود آن اسم بيران بنو يسند

و بجهت ترقى حال خود همان اسم را حرف آن منزل را مفتاح اسمى از اسماى اللهى بايد نمود كه آن اسم را

بعدد اسم خود بخوانند و باز از عدد اسم خود ۱۳۱۲ طرح بايد كرد كه باقى از طرح انچه بماند بيو ج

رجوع كنند و به برجى كه عدد منتهى شود حرف متعلق بران برج را برداشته مفتاح اسماى اللهى

كنند و آن اسم را بعدد اسم خود مداومت كنند و با كواكب و عناصر نيز همين اسلوب مرعى بايد

داشت و فقير مؤلف محمود دهدار المتخلص بعيانى بر آنست كه اگر اسم خود و والده با اسم عدد

بگيرند و طرح از آن مى نمايند باشد بهترست و اولا آنست كه اسم خود يا اسم والده خود

بحساب جمل جمع كنند و بدرجات فلكى قسمت كنند هر درجه از درجات بروج كه منتهى

شود حرف همان درجه را مفتاح اسمى سازند و بعدد اسم خود ذكر آن اسم كنند

و احيانا اگر عددين مذكورين از سيصد و شصت ۳۶۰ زياده باشد سيصد و شصت طرح

بايد كرد كه بعد از طرح عددى كه باقى آيد بدرجات حساب كنند و از اول درجه برج

حمل شماره كنند تا بدرجه كه منتهى شود و انجها را اينها ا تم و اعلاست و بجوا طو

تا تراین مؤلف میرسد آنست که اسم خود و اسم والدهٔ خود بحساب جمل جمع کنند و اوله
بدرجات قسمت کنند و حرف درجه که عدد بران منتهی شود بر دارند و باز ببروج
قسمت کرده حرف برج بردارند و باز بر کواکب قسمت کرده حرف کوکب بردارند
و باز بر عناصر قسمت کرده حرف کوکب بردارند عنصر منتهی را بردارند و مجموع حروف را
داخل کنند بترتیب جمع کنند بیناتش و از حروف مکرره خالص نمایند و تکسیر صدر و موخر
کنند تا زمام باز کرده و اسمی که از شمارهٔ عدد نود و نه نام حاصل شده باشد
با اسامی که از تکسیر حروفات حاصل شود ضم کرده بعدد نام خود بخوانند باعث
فواید کلی خواهد بود و احیانا اگر تکسیر اسمی بیرون نیاید همان حروفات زمام را
تمامی هر حرفی مفتاح اسمی کرده بخوانند که مفید ست و این فقیر انموذج این عمل را
باسم محمد بن حبیب می نمایند تا دانسته شود انموذج عمل محمد 92 حبیب 22 جمعین
این عدد اسم جامع است این عدد از قسم درجات چون قابل طرح نیست می رسد 114 عددین
بدرجه بیست و چهارم برج سرطان و حرف آن درجه حرف ح است و اسمی که این 24
حرف مفتاح آن اسم باشد حلیم است اگرچه غیر این اسم نیز هست مثل حکیم و حمید
و حاسب و حفیظ و غرض یک اسم است که حرف ح مفتاح او باشد و از همین
یکصد و چهارده بعد از طرح نود و نه باقی 15 می ماند و انموذج بنام 99 114
باسم غفار منتهی می شود و بعد از طرح ۱۰۸ ۸۲ بر دو عدد باقی می آید و
بمنزل

بمنزل بطین می رسد و حروف این منزل حرف ب است و اسمش بدیع اگرچه بغیر
بدیع دیگر اسماهست که حرف با مفتاح آن است و غرض از یک اسم حاصل است
و بعد از طرح دوازده شش باقی می ماند و میرسد ببرج سنبله و حروف این برج
این است فاصحش و اسامی که این حروف مفتاح آن باشد اینهاست فتاح صادق
ثابت و بعد از طرح هفت و دو باقی می ماند و از شمس ثانی شماره است و می رسد
بزهره و حروف زهره اینست عظ ظوفر و اسمای این حروف اینست شریف ظاهر
وهاب زکی و همچنین بعد از طرح چهار دو باقی می ماند و بعنصر هوا میرسد و حروف این
عنصر اینهاست ب ص ذ و د ن غ اکنون مجموع این اسامی را بترتیب جمع باید کرد
حروفات مذکوره را جمع کرده از حروف مکرر خالی کنند و تکسیر کنند و اسامی از آن
استخراج نمایند و کلاست و ذکر این انموذج اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک
یا حلیم یا غفار یا بدیع یا فتاح یا صادق یا ثابت یا شریف یا ظاهر یا وهاب یا زکی
یا بادی یا صمد یا ذو الفضل یا واسع یا دیان یا نور یا غنی یا جامع ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تهدینی و تعطینی خیر الدنیا و الاخرة برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله
علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا زبده را با خلاصه کردم جمع
راه تاریک را نهادم شمع حیف آنکس که چون بیاید گنج تر رود در تباه کاری و غنج

ظلمانی نورانی ظلمانی
ب ت ج ح خ ذ و ص ط ث ذ ش
ع و ض ط غ ف
۲۲ حرف

لوح دل از بدی بشوی پاک تا کند فیض این هنر ادراک راه پاکان رود به پاک دلی
تا ز پاکان نیابد او خجلی بل چه خجلت که آفت ناگاه گیردش در طریق مردان راه
گفته ام من مکرر این معنی که نبود دست با کسم دعوی بدی از خلق دیده ام بسیار
لیک بگذشته ام از آن ناچار مدتی بوده در تدارک جبر کرده ام در تدارکش الصبر
لاجرم از تأثر این حلم یافتم چند حرفی از این علم علم این فن غریبه می باشد
تا کز این نعیبه می باشد آشنایی این بسی عجبست با کسی کو نه در ده ادبست
بر کسی بی ادب در این وا بر کسی نی مفروش حرف استادی
فرق نا کرده حرف هیبتان را من ز دستان ابلهان فضول منزوی گشته ام بکنج خمول
فرقهٔ پر تصور نادان کرده دعوی بکار استادان جمله عاری ز معنی این علم
کرده پیوسته دعوی این علم دعوی از علم معنوی دور است شمع دعوی ملامهی نور است
دعوی آنجا که هستی معنیست اهل معنی همیشه بی دعویست هر که نه سوی مغیش دادند
خلعت ترک دعویش دادند دعوی کار زبان این معنی با تو گویم ولی نه از دعوی
گو بدان یک که من فلان بستم وان دگر گو بدان فلان خستم یکی از بهر خاطر جهال
لا فد از قید شاطر و حال یکی از بهر مردم آزاری لا فد از فعل رنج و بیماری
زین مزخرف تمام در لافند کار بی تاب و بود می بافند فرض کردیم که باشد این همه راست
علم جفر از کجا و این ز کجا اهرمن سیرتان درین کارند که همه خوی اهرمن دارند

فصل

حرفی که در رسم است ... حرفی که در رسم نیست
نورانی ظلمانی نورانی ظلمانی
۱۵ ... ۵ حرف ۱ حرف

فصل روحانیان خوش سرشت که همه هستشان ز نور سرشت نبود بد بدی ز شیطانست
داند این هر که ز اهل ایمانست هر که شیطان صفت بود ناچار باشد ابلیس یار او در کار
وانکه پاکیزه خو بود چو ملک ملکش یاوری کنند فلک ای که پاکیزه خوی چون ملکی
بشنو از من نتایج فلکی زبدهٔ با خلاصهٔ دیگر یاد گیر و مباش از بی خبر
از عیان نهان بشنو این حرف مکن او قات را به بیهوده صرف زبدة الاذکار با خلاصة الافکار
بدان نور الله قلبک بنور التوحید که در هر ساعتی از ساعات شبانه روز
پانزده درجه از درجات فلکی طالع می شود و می باید که این کس در هنگام ذکر
و دعا ملاحظهٔ تمام در طالع وقت داشته باشد و اولاه آنست که سعدی در طالع
باشد و سعدی در رابع تا اول و آخر نحوی و خیر بوده باشد و اگر سعدی در
طالع واقع شود و سعدی در عاشر هم خوبست به شرط آنکه سعدی مشرقی
باشند و راجع نباشند و از نظرات نحسیه دور باشند و قریب الاحتراق
نباشند و قمر را با ایشان نظر تثلیث باشد پس واقع باشد یا با ایشان مقارنه یکی و گاهی که خواهی بجهت
امور اخروی کنند می باید که ماه در خانهٔ زهره باشد یا متصل بزهره باشد
یا در خانهای مشتری باشد یا ناظر بمشتری باشد بنظرات سعد و همچنین نظرات

هرکه دوازده حرف ظلمانی که در این آیه هست بنویسد و در ساعت در بیمار بندد شفا یابد
واگر اسم با صمد ۲ اعداد داخل اوکند و در خانهٔ دشمن دفن کند دشمن بیمار شود

که گفته شد از بهر حوادث مشروعه دنیوی هم میسر است و خوبست و گاهی که قمر با
زحل متصل شود بنظر دوستی تثلیث و تسدیس از برای عقار و ضیاع شایسته است که
که دعا بخواند و گاهی که قمر به شمس متصل باشد از برای ریاست و بزرگی دعا
باید خواند و همچنین گاهی که با مریخ متصل باشد از برای لشکرکشی و امارت و گاهی
که بزهره متصل باشد از برای نساء و اماردو طرب و سرور و گاهی که با عطارد
متصل باشد جهت طلب علم موسیقی و شعر و خط و حساب دعا باید کرد که
مجموع این نظرات سعد می باید یعنی تثلیث و تسدیس و باید دانست که
هرکدام از این کواکب که مقارن کف الخضیب واقع شوند البته دعا مستجاب است
نسبت با منسوبات همان کوکب و اگر در هنگام دعا مشتری با رأس باشد در عاشر
طالع و از نحوس سالم باشد و ماه منصرف بود از خداوند طالع و بمشتری متصل
شود دعا مستجاب است هر دعا که باشد و صاحب طالع سرطان که قمر است
در هر ماه اتصال او با کف الخضیب حاصل است در عاشر بشرطی که اول درجهٔ
حمل باشد و گفته اند که هنگام طلوع شعری یمانی دعا را اجابت هست و شعری در هشتم
درجهٔ سرطان واقع است و این نیز گفته اند که هرگاه قمر مقارن مشتری باشد و رأس
در جوزا بود و قمر در وسط اسما با مشتری بود آدمی هرچه از حق تمنا کند بیابد
انشاء الله تعالی الکنون باید دید که حروف اعلام مقصودی که بدعا خواسته حرفست و از حروف

ازکدام

انکدام برج است و کدام کوکب مربی ان برج است در وقتی که ساعت ان کوکب باشد
و از طلوع همان برج ان حروف ابجد جمل معین بنویسد و در آخرش بنویسند که سخرت
فلان بقوت روحانیات هذه الحروف و النجوم و البروج و الساعة الی یوم الدین و اگر
مدعا تسخیر شخصی باشد باید نوشت که هیجت و احرقت و سخرت قلب فلان ابن فلان
بقوت روحانیات هذه الحروف و تعویذ را بطبیعت همان برج بعمل باید آورد چنانچه
اگر ببرج آتشی باشد تعویذ را گرم باید داشت و اگر هوائی باشد بر کنز باد باید آویز
کرد و قس علی هذا و در این دستور فرضا کسی را جاه منظور است و حرف اول جاه جیم است
و جیم تعلق بقمر دارد از برج ثور از درجهٔ شرفش پس چون قمر در درجهٔ شرف باشد
هنگام طلوع برج مذکور بساعت قمر سه عدد حرف جیم بر کاغذی باید نوشت
بدین طریق که نوشته می شود ج ج ج و در آخر این حروف باید نوشت که جلبت
الجاه و الجمال فی عیون الناس او فی عین فلان ابن فلان او عیون بنی آدم و بنات حوا
کلهم اجمعین که مؤثر است و دیگر باید دید که جملهٔ اسم مطلوب چند حرف است
و حرفی بکدام کوکب تعلق دارد پس در هر روزی که قمر را با ان کوکب نظر دوستی باشد
در وقتی طلوع برجی که خانهٔ همان کوکب است حرف ان کوکب را بجمل معین کتابت
باید کرد و اگر کوکب مذکور در برج خود بهتر و عبارتی در آخر ان باید نوشت
که بعمل آورند و بجوی لایق بکار دارند و فرضا در همین لفظ جاه که از پیش گذشت

مثالش اینست که حرف اولش تعلق بقمر دارد و از برج ثور و الفش متعلق بمریخ است
از برج حمل و حرفها از سرطان تعلق بشمس دارد پس در هنگام طلوع برج ثور و قمر در شرفه
شرف بشرط دوستی قمر با مریخ و شمس سه حرف جیم و یک حرف الف و پنج حرف ها بنویسند
و با خود دارند که مفید است اما این فقیر مؤلف برآنست که حرف را در وقت
طلوع همان برجی که بدان متعلق است کتابت باید کرد به شرط ساعت همان کوکبی که
مربی آن برج است و ذکری مناسب آنهم باید خواند و بخور روحانیات باید نمود
تا اثر بهد فرضا حروف مذکور اینهاست ج ج ج ا ه ه ه ه ه و ذکری که مناسب
این عمل باید خواند اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بکل اسمائک و اسرارک و
کلماتک اللاتی یتکلم بسایر اللغات بتلفظ هذه الحروفات کلها الف با جیم دالها واو زا
حا طا یا کاف لام میم نون سین عین فا صاد قاف را شین تا ثا خا ذال ضاد ظا غین یا
یا من هو جیمش کاف یا الله یا هو یا من هو هو و انت خالق کل شیء و علی کل شیء قدیر و انت رب
کل شیء و بکل شیء محیط من هویتک و الهیتک و خالقیتک و قادریتک و ربوبیتک
و لحاطتک یسر لی اموری کلها فی الدین و الدنیا و الآخرة و انصرنی علی اعدائی
و حسادی و اضدادی کلهم اجمعین و سخر لی کلما یتکلم بهذه الحروفات کلها و
سلطنی علیهم و یسر لی اموری کلها فی الدارین و استجب دعائی کلها علی کل حال
یا من هو فی الساعة و انت السمیع القریب المجیب یا شهر انت الله الذی لا اله الا هو این خلاصه

ذکریست

ذکریست که در هر امر از امور که واقع شود آن امر را با آن مراد را داخل باید کرد که
ذکر کنند و در آخرش اسامی که متعلق بآن مقصود است بعدد معین بخوانند
و در مثال گذشته اگر باشد ذکرش اینست بسم الله الرحمن الرحیم جلبت الجاه و الجمال فی عیون الخلایق
اجمعین و انا فلان ابن فلان اسئلک هذا الامر و یسر لی هذا بحولک و قوتک یا جمیل
یا الله یا هادی اجب دعائی و وفقنی بقوتک یا فاتح یا احیا یا اله و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین و عدد این که هر روز باید خواند سی و پنج عدد است و عدد روزش سه
روز متعاقب و در تسخیر اگر باشد حروف تسخیر الخلق باید نوشت که تکسیر صدر
و مؤخر کنند و با خود دارند و عبارتی که نوشته می شود در مربعی موفق دارند
بساعتی سعد و عین عبارت را ذکر کنند و آنچه در مربع باید نهاد بوفق نظم طبیعی
اینست بحق الخاء بحق اللام بحق القاف و آنچه باید خواند اینست اللهم
انی اسئلک باسمائک ان تسخر لی الخلق بحق الخاء یا خالق و بحق اللام یا لطیف
و بحق القاف یا قادر فانک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر نوع دیگر فرضا
سلطان پنج حرف است و حرف اولش از برج اسد تعلق بقمر دارد پس در طلوع برج
اسد شش حرف سین باید نوشت و چون این برج ناریست حروف مذکور را بهان
طبیعت بعمل باید آورد و حرف دویمش حرف لام است و این حرف از برج سرطان
بعمل باید آورد و حرف چهارمش حرف الف است و الف از حمل تعلق بمریخ دارد

پس یک حرف الف را در هنگام طلوع همین برج باید نوشت که بطبیعت همین برج بعمل
آورند فاما نوشتهٔ هر کدام را علیحده باید نوشت خوشنگاه باید داشت و اگر طالع
شخصی معلوم باشد مجموع حروف را بطبیعت همان برج طالع ان شخص بعمل آورند
و بذکرش مشغول شود که مفید است و ذکرش اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا ذا
السلطان العظیم والملک القدیم والقادر الحکیم سخر لی سلطان بحق سلطنتک و
لطفک وطولک والهیتک ونورک یا سلطان یا لطیف یا طاهر یا الله یا نور
اجب دعائی ویسر لی هذا الامر وسخر لی فلان بن فلان برحمت اسمائک یا مونس یا
جمیل یا محیط یا احیا یا منان بقوتک وقدرتک انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة
جدیر نوعی دیگر فرضا شخصی عامل در شهریست از اقلیم سیم که بمریخ تعلق دارد وان متو
ان بلده شخصی را منظور دارد که تسخیرش کند وفرضا طالع شخصی مدعی علیه دلو است
و دلو خانهٔ زحل است پس حروفات مریخ و زحل را باید بعمل آوردن حروفی که
تعلق بانسان دارد از حروف این دو کوکب و حروف انسانی از کوکب مریخ میم است
و از کوکب زحل نون و این دو حرف بعمل باید آورد در وقت طلوع همان دو برج
بشرط خوشحالی کوکبین و از اسماء الله اسمی چند که حرف اولش میم باشد و اسمی چند
که حرف اولش نون باشد ومطابق ومناسب فعل مطلوب باشد ذکر باید
کرد با اسمائی که از حروف اسم شخص مدعا علیه حاصل شود و در این دستور
ملائکه

ملائکهٔ حرفین را یاد باید کرد با اسمائی که از حروف اسم شخص حاصل شود در این
دستور با روحانیات اند و قسم باید داد و ملائکهٔ حرفین اینست حولالا
بعیابیل و روحانیاتشا این است ماطیفاش نوا[illegible] و اسمائی که متعلق بحرفین باشد
از اسمای الهی این است بکرم مجید محیط مستعان نور ناصر ناعم نعیم نصیر
وفرضا اسم شخص کمال است و اسمای آن نیز اینست کافی ملیک اله لطیف
و اسمای اسم مذکور و قسمت العزیمت ملائکه روحانیات است و چنین باید خواند
عزمت علیکما واقسمت علیکما یا حولالا ویا روبائیل بحق الاسماء العظام الکرام
المجید المحیط المستعان النور الناصر الناعم النعیم النصیر احیا یا ماطیفاش
و یا نوانطیس وبجلال بحق الملک الکریم الاحیا الجمیل بارک الله فیکما وعلیکما
وبشرکما بالجنة وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما
~~زبدة الاسرار و خلاصة الاذکار~~
این تماشا کن حدیقهٔ راز   بین چه اسرار را غودم باز   زبده را با خلاصه بنمودم
بر تو این باب فیض بگشودم   لیک میدان که بی ریاضت تام   شخص روحانیت نگردد رام
چنیست باید به روحانی   حاصل آید وگرنه نتوانی   صوم یوم و قیام لیل بجو
بعد از آن حرف از این علوم بگوی   پاکی تن بجو در آن و ببین   نفس بهکیش ساز روز نزن
ملکی شو بخوی و بوی ملک   تا فتی پا بفرق چرخ فلک   د لذا عراض دنیوی کن پاک

تاكنی فیض نه فلك ادراك غرض كل و جزو را بگذار
روی اخلاص با خدا فرداد
ترك افسانهای باطل كوی قرب حق را بدین وسایل جوی
علم از بهر معرفت كن كسب معرفت را از این صفت كن كسب
كردانديشها بسوی ازدل تا مكر قرب حق كنی حاصل
قرب حق جوی تا قریب شوی وانعطا یاش با نصیب شوی
كردی از عین بند كیش عزیز چرخ رفعت شود ملایك نیز
پیش از این من كه نو انشستم قدر این كار نیك دانستم
حالیم گر بقدر دانا نیست حاصلی با هم از تو ناپی است
تنها را این عجبها ببینی كه می توانی تو
باید این قدر را بدانی تو تا عیانی ز نو هند بنهاد
زبره را با خلاصه ات ارشاد

زبدة الاسرار یا خلاصة الاذكار بدان ارشدك الله كه هر حرفی را روحی هست از كونی كه جان آن كون است بحسب حروف مخارج و از منازل روحی دارد بحسب حروف اصطكاكات بروج پس بر این تقدیر هر حرفی كه در عالم سه پرورش میكند بوجود از نفس رحمانی و تفصیلش بدین نوع است

حرف	كون	كوكب	منازل
الف	عرش	مریخ	شرطین
با	كرسی	عطارد	بطین
جیم	فلك زحل	قمر	ثریا
دال	فلك مشتری	كوكب زحل	دبران
ها	فلك مریخ	شمس	هنعه
واو	فلك شمس	زهره	هقعه
زای	فلك زهره	زهره	ذراع
حا	فلك عطارد	شمس	نثره
طا	فلك قمر	مشتری	طرفه
یا	كره نار	شمس	جبهه
كاف	كره هوا	مشتری	زبره
لام	كره آب	قمر	صرفه
میم	كره تراب	مریخ	عوا
نون	فلك قلم	زحل	سماك
سین	فلك لوح	قمر	غفر
عین	فلك عرش	شمس	زبانا
فا	فلك كرسی	قمر	الجلیل
صاد	فلك زحل	عطارد	شوله
قاف	فلك مشتری	مشتری	سوله
را	فلك زحل	مریخ	نعایم
شین	فلك شمس	زهره	بلده
تا	فلك زهره	مریخ	ذابح
ثا	فلك عطارد	عطارد	بلع
خا	فلك قمر	زحل	سعود
ذال	كره نار	عطارد	اخبیه
ضاد	كره هوا	مشتری	مقدم
ظا	كره ما	زهره	مؤخر
غین	كره خاك	زحل	رشا

ا اسرافیل ب جبرائیل ج كلكائیل د اهراطیل ه روماسل و رقیابیل ز رحیا سرفیاسل ح بتكاسل ط اسمعیل ی سنواكیطاسل ك حعودیاسل ل طاطاسل م ذویاسل ن حولالاسل س همراكیل ع لوصاسل ف سرحاكیل ص هجكاسل ق ارواسل ض عطكاسل ظ لرضاسل غ لوطاسل و اسمای سفلیات اجنبت ا رنوهیس ب بندرواش ت تیناهوش ث شمیاش ج جندماروش ح حندابوش خ خلاویس د دنداپوش ذ ذهیاریش ر رموكاش ز زدوهیش س سمدایس ش شهوماش ص صباپش ض ضاهیش ط طاپیس ظ ظاهاروش غ

عوراس غ عیودیش ف فندولاش ق قعیس ی کنهاطیس ل لغاروس م ماطبغات ن
نوازطیس و ویغارعیش ه هطیش ی یاقروش ودراثنای تکسیر صدر و مؤخر وقتی که
حروف ابتثی را بترتیب تکسیر کنند مخارج اسمای اعظم و اسمای ملائکه و اسمای روحانیات
و اسمای شیاطین بنوعیست که نموده می شود و قاعده آنست که وقتی که مخرجی از
مخارج مذکور در تکسیر ظاهر شود و اگر مخرج اسم اعظم بوده باشد هفت حرف بعد از ان
بولا باید نوشت که اسم اعظم همانست و اگر دیگر مخارج ظاهر شود که غیر مخرج اسم
اعظم باشد چهار حرف بعد ازان بولا باید برداشت که اسمی خواهد بود خواه
از ملائکه و خواه از روحانیات و خواه از شیاطین و در آخر اسم ملائکه ایل
اضافه باید کرد و در آخر اسم روحانیات یوش و خواه از شیاطین و در آخر اسم شیاطین
طیش و تفصیل مخارج اسما اینهاست اول مخارج اسم اعظم اللهی آه وه به
یاله ذو نا ذی دیگر مخارج اسم ملائکه آل ول یل ون دیگر مخارج اسمای روحانیات
اس وس یس دیگر مخارج اسم شیاطین اش وش یش و شروع در
اعمال وقتی ممکن است که ابتدا هفت دور قمر در منازل فلکی اسمای حروفات را
بترتیب ابجد دعوت کرده باشد بشرط ریاضت و صوم و ترک اکل حیوانی
و لباس و مکان پاک و پاکیزگی بدن و حفظ لسان از ما لا یعنی و حفظ سمع
از شنیدن فواحش تا مناسبت عامل با روحانیات پیدا آید تا اگر بعد ازان

در امری

اعظم

آبا انچه بخواطر این فقیر مؤلف می رسد

در امری از امور مشروع شروع نماید مدعا بوصول پیوندد و اسمای حروف را در
هر روزی که بان متعلق است در لوحی مربع چهار در چهار وضع باید کرد که تکسیر
کرده باخود دارند و بعزیمتش مشغول شوند و بخور لایق بسوزند و ابتدای
این کار وقتی باید کرد که روز یکشنبه اول ماه باشد و درین روز قمر در منزل
شرطین باشد و درین روز اسمی که بحرف الف متعلق باشد در لوح موفق وضع باید
کرد و در روز دوم که روز دوشنبه است و قمر بمنزل بطین است همین
نوع اسمی که بحروف با متعلق است در مربع وضع باید کرد و بعددی که
دارد باید خواند و بعد از ۸۲ نوبت تمامی اسمای حروف ذکر باید کرد
وقس علی هذا الی آخر الحروف که عبارت از روز بیست ۸ ماه باشد که قمر
در منزل رشا ست و حروف غین و اسمی که تعلق بدین حرف است باید خواند
و هفت دور قمر امتلا متعاقب یکدیگر بدین طریق عمل باید کرد و ذکر اسمای
حروف اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلك یا الله یا بدیع یا جمیل یا دایم
یا هادی یا وهاب یا زکی یا حمید یا طاهر یا یاسر یا کریم یا لطیف یا مجید
یا نافع یا سلام یا علیم یا فتاح یا صادق یا قیوم یا رحمن یا شکور یا تواب یا ثابت
یا خالق یا ذا الفضل یا ضیا یا ظاهر یا غالب ان تصلی علی محمد و آل محمد و تسخر لی

روحانیات هذه الحروفات من العلویات والسفلیات سامعا مطیعا
بحق ذاتك وصفاتك واسمائك یا احیا یا واهب یا مقیت یا مغیث یا فارج یا
مصلح یا شارخ یا حمید یا مستعاد یا ناصر یا عزیز یا مونس یا باطن یا مخلص یا
حافظ یا محیط یا حفیظ یا سمیع یا مبلغ یا عطوف یا رازق یا ملیك یا دلیل یا
یا حکیم یا دیان یا من هو یا تباه یا معطی انك علی کل شئ قدیر و بالاجابة جدید
و در روز یکشنبه که قمر در شرطین باشد و اول ماه باشد لوحش اینست و همین
اسم که در لوح وضع شده ~~هشتصد و~~ [که ششصد و] شش نوبت می باید خواند که عزیمتش بخوانند
و بعد از ان بیست و هشت نوبت ذکر اسمای حروف [نوعی] معین که گذشت بخوانند و همه
روزه بدین طریق عمل کنند که اسم ان حرف که هر روز که متعلق است در لوح وضع
کنند بدین نسق که این یك لوح نموده شده و بعد از ان بتمامی ذکر اسما مشغول
شوند و عزیمت حرف الف و لوح اسم الله این است که [می نوشتند] می نویسند

الله

ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	ل
ا	ل	ل	ه
ل		ا	ل

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا ارواح الموکلین
بحرف الالف المسطور فی لوح المحفوظ وانتم مطلعون بسر هذه الحرفان
تعینونی علی ما ارید منهم من حوایج الدنیا ومناهج الاخرة بحق الاسم الاعظم
الله وبحق الف المسطور فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان وبحرمت محمد
صاحب الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المنان اکنون در روز دوم که حرف
باست

باست و اسم بدیع ذکر حرف با باید کرد بر جای الف و اسم بدیع باید خواند و بس علی
هذا الی آخر الحروف والایام مثال نام احمد تکسیر جهة مشتری حروفات برج طالع و حروفات
کوکب مربی طالع و حروفات کوکب مربی ساعت وقت عمل هنگامی که ساعت
غیر ساعت صاحب طالع باشد والا همان کفایست و حروفات روز و حروفات
مثلثات بروج یعنی مثلثهٔ برجی که طالع است جمع باید کرد که تکسیر کنند
و بحسب طبیعت طالع وقت بعمل آورند که مفید است ان شاء الله تعالی
اکنون فرضا طالع وقت عمل برج ثور است و کوکب مربی او زهره است و
ساعتی که بنیاد عمل می خواهیم فرضا بمشتری متعلق است و روزی که عمل می شود
فرضا روز قمر است و مثلثات برج طالع که ثور است دو برج دیگر است که
سنبله و جدی باشد و حروفات مجموع این تقدیر اینهاست طالع که ثور است

کوکب مربی طالع که زهره است	ساعت مشتری	روز عمل که بقمر منسوبست	مثلثات که سنبله و جدی باشد
ث ظ و ز	ط ق ل ض	ج ل س ف	سنبله: ف خ ن ث — جدی: م خ

(ثور: ج ش)

این مجموع حروف را از مکررات خالی باید کرد که تکسیر صدر
و مؤخر کنند و مخارج اسما را در ان حروفات تکسیر ملاحظه کرده ۸ اسم از اسمای

اعظم اللهی واسمای ملایکه وروحانیات وجن کمدخ نماید بیران نویسند واگر اسمی
بزبان عربی از اسمای اللهی وملایکه چهره بکشاید در اثنای تکسیران اسم اعظم باشد
واسم ملایکه وبعزیمت مشغول شوند واگر از استخراج اسما عاجز باشند این ذکر
که نشسته می شود بخوانند وبجو نکایق بکار دارند که مفید است انشاء الله ونکو است

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلك یا جمیل یا فارج یا شکور یا باطش یا ظاهر یا
یا وهاب یا عفو یا زکی یا عزیز یا طاهر یا محیط یا قیوم یا خالق یا فتاح یا عطوف یا
یا مخلص یا ثابت یا باعث یا مجید یا مکرم یا خالق یا شامخ اقض حاجتی کذا وکذا وانصرنی
علی اعدائی والف بینی وبین فلان بن فلان کما الفت بین الجسم والروح یا سبوح اجب
دعائی ولا تخیب رجائی بحق اسمائك العظام والنبی الکرام وصلی الله علی محمد وآله
وآله اجمعین الطاهرین

ای که هست هوای این اسرار   نروی در طریق بد زنهار
چون در این علم دیده باز کنی   از بدی باید احتراز کنی
بشنوای حرف این نکو تدبیر   برکنند این سر برین ز ضمیر
خون فسون که بر فلك تازی   چون ملك جای بر فلك سازی
سیرکاهت شود چو زنده دلان   در فضای قدس وعالم جان
کر توانی نموده تدبیری   انچنین بیش کیر تسخیری
عزم را جزم کن در این تدبیر   باش با جهد وجد در این تسخیر
کر توانی برون کش از پرده   انچه ایزد مسخرت کرده
باش در فکر آن که حاصل تست

نه بی آرزو

نه بی آرزو که در دل تست   باور نیست زین فال بنده را مصحف است شاهد حال
سجده کاه ملك تو بود ستی   با ملك در فلك تو بود ستی
کر کنون فکر او کنی در کار   آخر انجا وطن کنی ناچار
ور نه در پایکاه حیوانات   باز مانی بوقت موت وفات
بس که بر هر بدی سجود کنی   سجده حق بکن که سود کنی
غیر حق هر چه هیش بت است   غیر نابود وبود بود خدا است
دل بنابود از چه باید بست   که سر انکشت از آن بباید خست
بیش کیران عمل که در دو جهان   سود یابی از آن نه خسر وزیان
کردم این شرح را صریح بتو   خواندم این آیت صحیح بتو
چاره ساز و برکشای طلسم   فتح این باب کن بقوت اسم
اسم حق بهر فتح کن ذکر   همه بکذار و صرف حق کن فکر
بمن خرف مشو چو طفلان شاد   عاقلانه بجو کلید کشاد
مکن از هر کار رو با جهان   روز و شب یاد حضرت سبحان
یاد حق از برای حق میکن   عمر صرف رضای حق میکن
خوب و زشت جهان قلیل و کثیر   همه بر کام خویش ساخته کیر
نکران کن که با تو وا مانند   مرك از تو باز نستانند
کفتهای عیانی بی دل   بشنو بر حق و مدان باطل
دیده بکشا که زبده دیکر   آوردت با خلاصه بیش نظر

زبدة الاسرار با خلاصة الاذکار

بدان فتح الله قلبك بعقنا الاسرار که بعضی از بزرکان چنین بیان فرموده اند که روزی که قمر را با سعدین نظر
دوستی ایلاد باشد بنظر دو سعد حروف قمر را با حروف کواکب سعدین امتزاج داده تکسیر

باید کرد که محبت را مفید است والعکس بالعکس و دیگر گفته اند که عمل بر جمیع کواکب بدین نوع
باید نمود که صرف حقی بعزی که نظر دوستی باهم داشته باشند دو کوکب یا زیاده طالع مطلوب را
باید دید که چیست وابتدا ببرجی باید کرد که کوکب مربی طالع انجا باشد بشرط خوشحالی
ان کوکب و اکر اتفاقا در برج طالع مطلوب باشد بهتر و حروف ان برج که کوکب مربی
طالع انجا واقع است باید نوشت و بعد از ان حروف خانهای دیگر کواکب که بنظر دوستی
باهمند با او ضم باید کرد و امتزاج داده تکسیر باید نمود که بجهت محبت و الفت مفید است
والعکس بالعکس این هم گفته اند که در دوستی کواکب و دشمنی ایشان این اسرار مخفیست
و هر کس در باب دوستی و دشمنی کواکب طریقهٔ اختیار کرده اند مخفی است و هر کس در باب
دوستی و دشمنی کواکب طریقهٔ اختیار کرده اند و انچه حضرت سیادت [illegible] امیر اسید
حسین اخلاطی قدس الله سره العزیز فرموده اونست که هر کوکبی را که بیوت مقابل هم است
ضد هم اند و انچه خانهای شرفشان برابر هم واقع است مخالف یکدیگرند و بعضی برین اند
که مشتری مجموع کواکب را دوست میدارد الا مریخ و زهره مجموع کواکب را دوست میدارد
الا زحل و زحل مشتری و شمس و قمر را دوست میدارد و عطارد قمر را دشمن میدارد
و مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل عطارد را و مریخ را دشمن میدارد و راس
و راس مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل و مریخ را دشمن و ذنب مریخ را
دوست میدارد اما نوعی دیگر دوستی کواکب را باهم چنین بیان کرده اند که انچه

بیکدیگر

بیکدیگر نکوان و بجوهر مانند باشند دوست هم اند چون مریخ که موافق آفتابست
در گرمی و خوشنکی و خداوند شرف اوست و موافقت زهره و قمر و موافقت زهره و مشتری
که به سعادت یکدیگر را خواهانند و لونیج کواکب در طالع بدین نوع است عطارد
در اول

زهره	زحل	آفتاب	مریخ	قمر	مشتری	راس	و فرح
در پنجم	در دوازدهم	در دهم	در هشتم	در سیم	در یازدهم	در هفتم	

هر کدام مقابل فرح شاناست و مجموع تصرفات جزوی و کلی در اعمال غریبه موقوف
ریاضات شاقه است و اعتکاف خلوت و صوم و ترک اکل حیوانی و طهارت باطن و ظاهر
و بخور لایق و شرط او جب در این اعمال در خصت استاد عالم عارفست که بی این هیچ عمل
نتیجه نمی دهد بل عین مضرت می شود و گاهی که کواکب را خطاب کنند شرطی دیگر دارد
که بان شرط باید کرد و ان شرط انست که چون خطاب ل کنند باید که قمر در جدی یا در دلو
باشد و بنظر تسدیس یا تثلیث با زحل متصل باشد و خطاب ی وقتی باید کرد
که قمر در حوت یا در قوس باشد و بنظرات تثلیث و تسدیس باشند کوکبین و مشتری
مستقیم و صاعد باشند در فلک تدویر و موزا زمناحس و اگر زهره نیز ناظر باشد
بهتر است و خطاب خ بخطاب و خطاب ب وقتی باید که قمر در اسد باشد و متصل به شمس باشد
بنظرات سعد شمس صاعد و شمالی باشد و اگر در برج جوزا باشد شاید و باید
که هر دو از خسوف و کسوف دور باشند و قمر در طریقهٔ محترقه نباشد

وخطاب مه وقتی باید که قمر در ثور باشد یا ناچار در میزان واگر زهره در خانهٔ
خود باشد اولیست و بنظرات سعد باید که هم متصل باشد واگر زهره ضاعف
بود و راجع نبوده باشد و مختفی نبوده باشد در تحت الشعاع و مقبول باشد
وخطاب د وقتی باید کرد که قمر در سنبله یا در جوزا باشد و بنظرات سعد باعطارد
متصل باشد و عطارد مستقیم باشد و از مناحس دور و مختفی نباشد واگر در شرف باشد
که برج سرطان است و بنظرات سعدین مسعود باشد بهتر وخطاب ر وقتی باید
کرد که ماه بشرف رسد یا در خانهٔ خود باشد که برج سرطان است و بنظرات سعدین
مسعود باشد و زاید النور بود و دور از خسوف و تحت الشعاع و ترکیب حروفات
کواکب را که قبل از این مفصل شده تکسیر باید کرد که شانزده کلمه از آن حاصل آید و آن
کلمات را بترتیب اعراب فتح و ضم و کسر و جزم باید کرد که بخوانند و در قواعد حضرت
سید حسین اخلاطی تکسیر حروفات کواکب چنان تمرا یافته که هر کوکبی را که چهار حرف
هست در وقت حاجت چنان ترکیب کند که بیست چهار کلمهٔ غیر مکرر از آن صورت
بندد در طول اعرابش بقاعدهٔ که گفته شد بکنند و در هر ساعتی از ساعات ۲۴
کانهٔ شبانروزی یک کلمه را ذکر کنند با عزیمت و ابتدا از ساعت خاصهٔ خویش تمام
شود و این سریست از اسرار و هر کسی را در این دستی نیست مگر شخصی که موفق از جانب
ان کوکب باید نمود که نوبهٔ ساعت
حق بوده باشد و قاعدهٔ تکاسیر خواه صدر و موخر خواه تکسیر طولی بوهتاک

صاحب

ان کوکب باید نمود که نوبهٔ ساعت خاصه

صاحب وقوف پوشیده نخواهد بود که بچه منوالست و داشتن اختیارات نجومی
در این
از اعمال ضروریاست و هر مبتدی که متوجه این نمی تواند شد حالا بطریق انموذج
امتزاجی باسم طه و مطه مثالی نموده می شود و در هر امری از امور همین انموذج در این
طریق کافیست طه احمد مطه کمال کوکب زهره امتزاج الجمع این است اشک
حوم مطا دذل این چهار کلمهٔ ترکیب را در لوح چهار در چهار بساعتی سعد یا ساعت مشتری
موفق باید رقم زد که بجهت الفت مفید است دیگر فرضا کشف علوم مقصود محمود است و
اسمای مناسب این مقصود کاشف و علیم است و امتزاج مجموع چنین باید کرد علکم الشح
شقم فعو علی مکویح مشسم
این هشت کلمهٔ ترکیب را در لوح هشت در هشت که خاتم مشتری است
موفق باید کرد بشرط سعادت مشتری و ساعت او و طالع موافق مقصود و اسمای
کاشف و علیهم را بعدد جمل معین ذکر باید کرد یا آنکه بعدد مجموع باید خواند که
اولاست دیگر فرضا اسم طه و اسم مطه هر دو تکسیر کرده شده بنوعی که سطر نهم
مکرر گشته اکنون در حروفات مسطور ملاحظه باید کرد که اسمی یا دو اسم یا بیشتر
از اسمای الهی شاید چهره گشوده باشد و اگر احیانا هیچ اسم ظاهر نشده باشد مدان حروف باید
ملاحظه کرد باید که اسمی چند از اسمای الهی که حروفات آن در تکسیر موجود باشد بنقش یمن و
ناخیر بیران نویسند و اسامی ملایکه و حروف روحانیات بعضا و جن شیاطین هم از این قبیل و اسمای
ملایکه اینهاست که نوشته می شود با اسمای روحانیات و جن که در حروفات آن تامل

کرده هر اسم از این اسماکه حروفش در تکسیر موجود باشد بیرون نویسند واسمای ملائکه
اینهاست جبرائیل میکائیل اسرافیل عزرائیل رقیائیل صرفیائیل اسمائیل واسمای
روحانیات اینهاست شمهورش زوبعه برقان میموره احمر ابیض مذهب واسمای
شیاطین اینهاست منهش عینیه خناس سیدوث ابومره حارث مهقال وبعضی گفته اند
که ملائکه حروف باید دید که اگر باشد بیرون نویسند و بخوانند واسامی ایشان
فرضا اینهاست اشکیائیل کاکائیل حجد و یائیل وامثال لذلک و از اسماء الله آن مقدار
که توان بیرون نوشت که حروفات آن در تکسیر باشد بیرون نویسند و بخوانند
بعزیمت مشغول شوند و بعضی برانند که بواسطهٔ تخالف در اعراب حروف گاه هست
که تلفظ کلمه دشوار است زیرا که وقت هست که دو حرف از یکجنس در کلمهٔ واقع
می شود و اعرابش از قرار اعراب طبایع حروف یکی خواهند بود و در خواندن مشکل
می باشد پس اولی و انسب آنست که هر کلمهٔ چهار حرفی که واقع شود قطع نظر از
اعراب طبایع حروف نموده حرف اول آن کلمه مفتوح و ثانی مضموم و ثالث
مکسور و رابع مجزوم باید نمود که در خواندن اسانست دیگر چون حروف هر
اسمی یا هر چیزی البته حرف کوکبین یا دو کوکب یا زیاده خواهد بود و مجموع آن
از بیست و هشت حرف بیرون نیست پس صحت عمل آنست که اسم مطلوب
تنها بسط کرده تکسیر تام باید نمود که اسماک امتزاج کلی حاصل کرده و بعد از آن

جله

جلهٔ آن کلمات را به اعراب فتح و ضم و کسر و جزم قرار داده بآن تکلم کنند و مجموع را
در چهار طبیعت بعمل آورند و هیچ حرف را بغیر مراتب قرار طبیعت ندهند
اکنون فرضا علوم مقصود و مطلوب است و تکسیرش چنین باید کرد که نموده
می شود و اعرابش همچنین که در همین کلمات واقع شده و این تکسیر بدین نوع
در بیست و چهار کلمه تمام می شود و انموذجش اینست عَ لُ وِ مْ
دیگر گفته اند که در اسماء الله یا آیات قرآنی یا دعا نظر عَ لُ وِ مْ
بایدکرد که مفید ست و عدد خواندن بهمان عدد مقصود عَ وْ مِ لُ
می باید که باشد و شرطش آنست که حروف مدعا در اسما یا در آیات
یا در دعا بترتیب واقع باشد بی تقدیم و تاخیر و مقلوب بعض و مقلوب مستوی
نباشد اگرچه بعضی بران رفته اند که اگر حرف اول مقصودی که دارند در اسما یا
در آیات یا در دعا بیش از حروف باقی واقع باشد و بواقی را تقدیم و تاخیر کرده
بوده باشد جایزست اما بهتر آن است که مجموع حروف مقصود بترتیب واقع باشد
مکو بجهت امور جلالی که مقلوب مستوی می باید مقلوب بعض و فرضا جهت مثال
وانموذج در این آیة که مسطور می شود ملاحظه باید نمود که چه حال دارد
وآیت اینست بسم الله الرحمن الرحیم ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا در این آیة فرضا اسم علی منصوب واقع است

ع لُ وِ مْ
ع کَ رُ دْ
ع قُ لِ مْ ع وُ مِ لْ
ع مُ قِ دْ
ع مُ لِ دْ

واسم حسن نیز زیرا که اکنون نون مکرر بعد از سین حسبه هست وکلمهٔ بالغ
مغلوب مستوی غلا است وذکر این آیهٔ شریفه جهة هر مقصود و مراد که معانی
آن در معانی این آیه باشد مفید است و بجهة دفع شر اشرار از خود فایده دارد
و از اسمای الهی آنچه در این آیت هست اینهاست الله وکیل غالب غلاب
فتاح مفتح حسیب حبیب جامع جاعل کفیل قادر قیوم قدیر قوی جبار
جابر شافی وافی واقی مغنی غنی و مجموع حروف این اسامی ابجد هلیایی در آیت مذکور موجود
هست اکثر بترتیب حروف منصوب و اسمای ملایکه نیز آنچه در این آیت حروف آن
هست اینهاست جبرائیل میکائیل اسرافیل و اسمای روحانیات هم از این قبیل
موجود است شهورش احمر برقان اکنون وقتی که متوجه عملی از این اعمال
استجازه باید نمود و در استجازه صورة استجازه را باید حاصل کرد که شروع کند و در این استجازه
داشته باشند و بعد از آن جهت هر مقصود استجازه کنند و دعائی که در وقت
بعد از آن سکنیست که از استاد رخصت اعمال داشته باشند و بعد از آن جهت هر مقصود استجازه
استجازه باید خواندن این است و بعد از نماز خفتن نماز استجازه می باید کرد و بعد از
نماز صلوات بر پیغمبر و اولاد باید فرستاد صد نوبت و بعد از آن همین دعا که نوشته
می شود مکرر می باید خواند تا خواب غلبه کند و در خواب روند و اگر صورت استجازه
در خواب استجازه نمود بهم متوجه شوند و الا فلا و دعا اینست اللهم اغفر لی
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات سیما اهل المکاشفة واکشف لی هذه المهم
یا کافی المهمات برحمتک یا ارحم الراحمین پس بعد از آن که صورت حال در خواب

کنی و دعائی که در وقت نماز استجازه باید خواندن این است

میبرهن

مبرهن شد و رخصت اعتکاف خلوت حاصل شد متوجه خلوت شود دعا خواندن
باید شد و باید دانست که هر گاه که تقویم قمر با تقویم کوکب کف الخضیب یا با رجل
قیطورس مقابل شود البته دعا مستجاب شود و هر گاه که آفتاب در اول درجه
برج قوس باشد و دو ساعت و دو دقیقه از آن روز بگذرد که ابتدای طلوع سرطان
که مشرق کف الخضیب بوسط السماء باشد و سیر وسط ماه یک درجه در دو ساعت و
در هر ماه یکماه برجل قیطورس و یکبار بکف الخضیب می رسد واقف باید بود که
مشروع خواهد که مستجاب است انشاء الله تعالی
چنانست که در خلوت اسمای الهی ذکر کنند یا آیات قرآنی یا دعوات ماثوره و
خلوت را بغزلیات خواندن نگذرانند و بجهة تزاید معرفت در کار باشند نه از جهت اغراض
دنیاوی که چندان کرامتی نیست و در همان معنی که گفته شد اگر بکار باشند باعث حصول
مرغبات صوری و معنوی است نه آنکه خالی از آنست بل می باید که این تا توانند و رادر
آنکار از جهت ترقیات معنوی و حصول معرفت الهی می خوانده باشند که نسبتی نزد درویشان
نخواهد داشت و فضل الله مستحسن است این فسون ساز و بین فزو بر بلند همان نغمهٔ آساز ملکی

نغمهٔ عاز کن که در ملکی
بگذری از سرادق فلکی
نه فسون کن که با ابلیس
همنشین باشی و انیس جلیس
گر ترا انصاف در ضمیر بجاست
این تفاوت نگر که بینهماست
وان تفاوت ندارد این بینیست
وای بر دین و دولت کیست
چشم انصاف بر کشا و ببین

که کدامست از این دو هست بهین ‌ ‌ ‌ انچه به باشد از گزین باری
با ملک در فلک نشین باری ‌ ‌ ‌ وارنه آداب صحبت شیطان
هست موجود بی عزایم ان ‌ ‌ ‌ بل بتسخیر او تو هستی اسیر
نیست حاجتی به ان تسخیر ‌ ‌ ‌ شیرمردان که این سبق خواندند
اول ابلیس را که زخود راندند ‌ ‌ ‌ جلب کردند سوی خویش ملک
تا رسیدند نزد شان ز فلک ‌ ‌ ‌ تو اگر جلب ان غیدانی
جلب ابلیس انچه میخوانی ‌ ‌ ‌ او ترا جلب میکند بیوست
دست او با تو هست کو با دست ‌ ‌ ‌ حاجتش نیست تا تو برخوانی
که در اید ترا بمهمانی ‌ ‌ ‌ آه از ان ذکر و وای بر ان فکر
که کند شخص بهر شیطان ذکر ‌ ‌ ‌ ذکر و تسبیحهای روحانی
خواند از بهر فعل شیطانی ‌ ‌ ‌ حق گذارد بباطل آرد روی
تا کند زوجه جدا از شوی ‌ ‌ ‌ یا شود باعث زنای کسی
زند از بهر این دو کار نفس ‌ ‌ ‌ بکند بهر مردم آزاری
پیش ابلیس روز و شب زاری ‌ ‌ ‌ حاش لله که علم این نبود
عامل علم انچنین نبود ‌ ‌ ‌ حاصل الجهل مطلق است بجا
کفر عامل محققست انجا ‌ ‌ ‌ انچه در این علوم اهل تمیز
کرده اند اختیار را تجویز ‌ ‌ ‌ هست بی شبهه صلح ذات البین
تا شود برطرف شماتت و شین ‌ ‌ ‌ کین مطابق بقول قرانست
نص تنزیل شاهد انست ‌ ‌ ‌ انما المؤمنون اخوة حق
هست با امر اصلحوا ملحق ‌ ‌ ‌ واتقوا الله هر که میداند
بجز از فاتقوا نمی خواند ‌ ‌ ‌ غرض از ذکر طریق صدق و صواب
سر نباید کشید در هر باب ‌ ‌ ‌ خاصه در راز طریقکان یقین
هست بی شک ره ائمه دین ‌ ‌ ‌ این همه گفتم و امیدم هست
که بهر کس در این نباید دست ‌ ‌ ‌ تا که مقصود من ز این تقریر

سوره

۱۱۲

سوره فاتحة الکتاب با ان باید نوشت که مفید است انشا والله فواید قرائت فاتحه طریق قرائتش
صد و چهل و سه نوبت است و در هر نوبت که به ایاک نستعین رسند مراد در خواطر
باید گذرانید و اگر بجهة سلامتی سفر خوانند در اهدنا الصراط المستقیم سلامتی سفر
در خواطر بگذرانند و بجهة دفع خوف از خصما و دشمنان در غیر المغضوب علیهم مقصود را
در خواطر باید گذرانید و بجهة اندیشه در عواقب امور در ولا الضالین مقصود باید
خواست و اشارة سوره کریم فاتحه بسیار اختصار اینهاست و الرحمن الرحیم اشارة
محبت است و در مالک یوم الدین اشارة مال و جاه و در ایاک نستعین اشارة مقصود
کلی و جزوی و در اهدنا الصراط المستقیم اشارة سلامتی سفر و در غیر المغضوب
علیهم اشارت دفع اعادی از خوف و بجهة هر مهم که بوده باشد سوره مذکور بعد
همان قرات باید کرد و لیکن این معنی موقوف بان است که این کس چهل روز متعاقب
هر روز وقتی معین فاتحه را صد و چهل و سه نوبت لا للغرض خوانده باشد
بعزیمت اجابت روحانیات و بخور بکار داشته باشد تا بعد از ان بجهة هر مهمی
که بخوانند مفید اید و اگر بجهت هر مهم بعد دان نتوان خواند بیست و یک نوبت
بخوانند و همه بخور بسوزانند و حضور غایب را طلب کنند و بجهة محبت به دانهای
فلفل باید دمید که بنام مطلوب در آتش اندازند بدفعات و بگویند احرقت قلب
فلان بن فلان فی محبت فلان بن فلان و اگر بسر بینی خوانند و عطر خورانند مفید است و باعث الفت است

واکر بچیزی تلخ یا ترش خوانند وبه دو شخص دهند که بحرام باشند به نیت تفرقه البته جدا شوند و تایب کردند اما بجهت سلامتی سفر جهل ویکنوبت می باید خواند و باسم مطلوب که فرضا نام او محمد باشد نود و نوبت می باید خواند و بجهت سبکار قرض ۱۰۰۰ نوبت می باید خواند و بجهت صحت ۹۸ عم و بجهت مرض عم ۱۰ و بجهت محبت ۵۰ عم و بجهت کشف ارواح ۴۰ و بجهت تسخیر جن ۱۷۰ ۲ می باید خواند و بجهت محبت بین الشخصین انجنین عمل باید کرد که مثلا فاطمه محبت علی جعفر باین عدد می باید خواند که مفید است انشاء الله تعالی و هنکامی که جهل روز لاللفرض قرأت فاتحه بنوعی که کذشت کنند در هر روز بیست و یک نوبت بعد فاتحه این دعا خوانند اللهم یا غیاث المستغیثین اغثنی وادرکنی بلطفک الخفی وتکفی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم اکفنی فی کنفک الواقی المنیع الساتر الکافی واغنی فی سعة رزقک و ورد دعو نود و نه نام جنین است بسم الله الرحمن الرحیم یا من هو الله الذی لا اله الا هو وانت الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق الباری المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العلیم القابض الباسط الخافض الرافع المذل السمیع البصیر الحکم العدل اللطیف الخبیر الحلیم العظیم الغفور الشکور العلی الکبیر الحفیظ المقیت الحسیب الجلیل الکریم الرقیب المجیب الواسع

الحکیم

الحکیم الودود المجید الباعث الشهید الحق الوکیل القوی المتین الولی الحمید المحصی المبدی المعید المحیی الممیت الحی القیوم الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن الوالی المتعالی البر التواب المنعم المنتقم العفو الرؤف مالک الملک ذی الجلال والاکرام الرب المقسط الجامع الغنی المغنی المعطی المانع الضار النافع النور الهادی البدیع الباقی الوارث الرشید الصبور الصادق الستار الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وصلی الله علی محمد وآله اجمعین بعد نوزنام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک انت الرؤف الرحیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک غفور رحیم تمت بالخیر الحمد لله کین کتاب شریف یافت اتمام از عطای لطیف

شرح این زبده با خلاصه تمام شد بتبع چهارده ایام
چهارده روز از خلاصه صرف شد جون این خلاصه ذکر کرچه شرح رموز مختصر است
لیک بحری پر از در و کهر است قدر این نسخه جوهری داند
نه حریفی که صرصری داند انکه یاقوت از زجاجه جدا
نکند فرق این برو ستر است اینکه ها فراخ و کوشست
که زعشقش درون پر جوشست خام طبعان زبختکان دورند
که نیابند هیچ معذورند هست امیدم از کریم غفور

کمترازین دست غیر باشد و رد   هر که انصاف نبودش در دل   نبودش هیچ ازین در حاصل

نبرد راه مطلقا بوصول   چشم بندش بود رموز کنوز   صاف جانان که دیده ور باشند

واز بد و نیک با خبر باشند   زین گهر شان مدام زیور باد   کام ایشان ازین میسر باد

من که این ره گشاده ام بر گنج   مدتی برده ام درین ره رنج   از غرض دور بوده جان و تنم

تا شده راه جان درین وطنم   صفت اکر بر تو کرده ام اظهار   بنده را مفت نامده بکنار

خون دل خورده ام درین وادی   کرده انعام پیرم استادی   بوده استاد فیض پیرم و بس

هیچ دریوزه ام نبوده ز کس   نفس پیر بی بیاض و سواد   داده ازین هنر مرا ارشاد

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء

بسم الله الرحمن الرحيم